

دزموند موريس



ميمون برهنه

دکتر مهدي تجلی پور

دوره‌اند. مورس دوره جانورشناسی دانشگاه بیرمنگام را پایان رسانید برای پژوهش در رفتارشناسی جانوران به گروه پروفورنیکو-لین برگسن (Pr. Niilo Tinberggen) در دانشگاه آکفورد پیوست. و با تألیف رساله پراچی در زمینه رفتارهای عشقی ماهیان به دریافت دکترای نایل آمد.

دوره‌اند مورس برای ادامه پژوهش، سالها در باغ وحش لندن به مشاهده مستقیم و با فیلم‌های مستند رفتار جانوران پرداخت و از طرف انجمن جانورشناسی از سال ۱۹۵۹ به مدیریت بخش پستانداران منصوب شد.

حاصل‌کار علمی این دانشمند دهها کتاب و مقاله است که معروفترین آنها کتاب میمون برهنه (۱۹۶۷) و باغ وحش انسانی (۱۹۶۹) است.

کتاب میمون برهنه ریشه بسیاری از رفتارهای انسان را در دنیای جانوران پیدا می‌کند و با بی‌پروایی و بی‌رحمی و بی‌پرده‌ای، شباهت‌های تکان‌دهنده‌ای را بین انسان و حیوان ثابت می‌کند.

ارتور کوستلر (A: Koestler) می‌گوید: اگر کسی بعد از مطالعه کتاب میمون برهنه خود را در آینه بنگرد؛ بی‌تردید همان چیزی را که قبلاً می‌دید نخواهد دید.

مجموع برهانه

•
4

دزموند موريس

اين كتاب، به دليل وجود نسخ ديگري از آن
در كتابخانه مركزي دانشگاه تهران
بر اساس قرارداد ۹۲۷۴۰ جهت استفاده
به كتابخانه طرف قرارداد منتقل گرديد.

ميمون برهنه

۱۶۲۵۵



ترجمه دكتور مهدي تجلی پور



میمون برهنه
دزموند موريس
ترجمه دكتور مهدى تجلى پور
انتشارات توکا
چاپ دوم ۳۳۰۰ نسخه آزماہ ۲۰۲۶
چاپ نقش جهان
حق چاپ محفوظ

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۸۴۲
۲۶/۱۱/۴

در این کتاب

۵	دیباچه
	فصل اول
۸	پیدایش میمون برهنه
	فصل دوم
۲۸	جنسیت
	فصل سوم
۶۵	تربیت
	فصل چهارم
۸۲	کاوش
	فصل پنجم
۹۴	پیکار
	فصل ششم
۱۲۰	تهیه توشه
	فصل هفتم
۱۲۹	یاری
	فصل هشتم
۱۴۱	حیوانات
۱۶۱	سپاسگزاری
۱۶۳	متابعان
۱۶۶	کتابنامه

متن اصلی این کتاب برای اولین بار در اکتبر ۱۹۶۷ در لندن منتشر شده است.
کتاب حاضر از روی متن فرانسوی آن (J. Rosenthal) ترجمه شده است.

میمون‌ها و گوریل‌های کنونی ۱۹۳ گونه هستند، که بدن ۱۹۲ گونه آنها از مو پوشیده شده است.

انسان فرزانه *Homo sapiens* تنها میمون استثنایی برهنه است. این گونه که به نوبه خود موفقیت‌های درخشانی کسب کرده. بیشتر وقتش را صرف تحقیق درباره اعمال شایسته و انسانی خویش کرده و از توجه به عوامل اساسی که باطناً شیفته آنهاست، غفلت ورزیده است. میمون برهنه از طرفی بداشتن بزرگترین مغز ماهی است و از طرف دیگر همواره تلاش می‌کند تا امتیاز دیگر خود یعنی داشتن بزرگترین اندام رجولیت نسبت به پستانداران عالی *Primates* را مخفی نگهدارد، و بیشتر می‌خواهد آن را به گوریل نسبت دهد. باید دانست که این دروغ محض است. این میمون به دشواری از تمام توانایی‌های صوتی خود استفاده کرده و به کمک این حس به بلندترین نقطه پیشرفت رسیده و در جامعه‌ای برتر جای گرفته است.

انسان از دیر باز به تجزیه و تحلیل پایه و بنیاد رفتارش پرداخته است.

من جانورشناس هستم و میمون برهنه یک جانور است، بنابراین بخود حق می‌دهم که درباره این حیوان چیزی بنویسم و مهرسکوتی را که سالها به علت پیچیدگی رفتار و تأثرات او زده شده است، بشکنم. انسان فرزانه، تجربه اندوخته، و به صورت میمون برهنه باقی نمانده، وی به تربیت تازه تن داده، و درحالی که هیچ‌یک از سرشت‌های خود را از دست نداده به انتخاب بهترین آنها مبادرت ورزیده است. این حیوان میلیونها سال است به کمک همان شعور اولیه که ارثی او است هدایت شده و به زندگی ثابت خود ادامه می‌دهد درحالی که از عمر طبیعت‌های جدید او بیش از چند هزار سال نمی‌گذرد و بهمین جهت نمی‌تواند از زیر بار تحمیلات ارثی که در طی مراحل تکامل، با وجودش عجین شده شانه خالی کند. اگر این حیوان تردید را کنار گذاشته و قبول کند که از دنیای حیوانی جدا شده و به سوی کمال رفته است یک جانورشناس می‌تواند به 'و کمک

فراوان کند.

مهمترین و اساسی‌ترین تحقیقات انتخاب شده در موضوع رفتار و اخلاق میمون برهنه این است که او از سلسله‌النسب معینی گذشته است. علمای اولیه تاریخ طبیعی انسان، در شناخت واقعیت‌های اخلاقی بشر، مطالب ضد و نقیض بسیار گفته‌اند، بنابراین فرهنگ کهن بشریت در پرده ابهام است. آداب و رسوم متلون عشقی، سلوک‌های عجیب‌خانواده‌ها، و سنن حیرت‌انگیز مذهبی قبایل، مواردی هستند که در شناخت رفتار کامل آدمی (میمون برهنه) اهمیت حیاتی دارند.

بی‌تردید، تحقیق درباره این آداب فوق‌العاده جالب است، اما نمی‌تواند رفتار میمون برهنه نخستین را بنمایاند، زیرا به این طریق رفتار و اخلاق این جنس، قبل از شکل گرفتن و قبول تکامل شگرف فرهنگی نشان داده نمی‌شود. به عقیده علمای انسان‌شناس، قبایل امروزی دیگر آن قبایل بدوی و اولیه نیستند بلکه در معرفی واقعیت، گول زنده می‌باشند. زیرا از ده‌ها قرن پیش زمین از وجود قبایل اولیه پاک شده است. میمون برهنه یک حیوان اساساً سیاح است. و این خاصیت خانه بدوشی او نیز موجب عدم پیشرفت جامعه است.

روانشناسان و روانکاوان اگر چه در عمق تاریخ طبیعی انسان چندان پیش نرفته‌اند ولی در تجربه‌های آزمایشگاهی روی نمونه‌های مختلف شاخه‌های جانوری اتفاق نظر دارند و گاهی نیز متأسفانه بخش مهمی از کار و تجربه‌شان با یک نظریه بکلی دُرگون می‌شود. مطالعه روی نمونه‌های آزمایشگاهی به‌علل مختلف، از جمله ناکافی بودن معرفی‌های جسمی و روحی، محدود بودن موارد مورد توجه، و یا غیرعادی بودن موضوع، نتایج مطلوب نمی‌دهد. به همین سبب نظریه‌های بسیار مهمی که این دانشمندان روی طرح رفتار ما داده‌اند، چیز ثابت و تغییرناپذیری نیست.

آنها اگر بخواهند تلاش خود را در شناخت طبیعت واقعی‌گونه ما بکار برند باید بنیاد کار خود را بر روی شناخته‌های دانشمندان انسان‌شناس و روانشناسان دیگر قرار دهند. روش من در تألیف این کتاب بر اساس استفاده از سه منبع زیر است:

۱- اطلاعات، از گذشته به‌کمک علم دیریندشناسی، از روی سنگواره‌ها و رخساره‌های موجود از اجداد ما.

۲- اطلاعات بدست آمده از مطالعاتی که بوسیله متخصصان رفتار شناسی تطبیقی بر روی جانوران پیشرفته بعمل آمده. مخصوصاً بر روی اسلاف زنده ما یعنی میمون‌ها و گوریلها.

۳- اطلاعات محصول مشاهده مستقیم رفتار خاص نمونه‌هایی که نسبت به‌شاخه اصلی خود دگرگونی فراوان یافته‌اند و پیدا کردن ارتباط بین آنها.

اما به‌راستی فراوانی دلایل به‌من این امکان را داده است که از معیارهای بسیار ساده استفاده کنم. من تمام نشانه‌های زندگی میمون برهنه را که بطور پراکنده در گونه‌های دیگر جانوری دیده می‌شود جمع کرده‌ام و فعالیت‌هایی چون: تغذیه، بهداشت جسمی، استراحت‌ها، نزاع‌ها، جفتگیری، مراقبت از فرزندان را با گونه ما مقایسه دقیق کرده‌ام.

مقایسه این مسایل اساسی چه تأثیری روی میمون برهنه دارد؟ این بازتابها را چگونه با بازتابهای سایر میمونها مقایسه می کنند؟ در کدام نقطه ویژه مشترك هستند و چه نسبتی بین افراد و تصویر ویژه تكاملشان موجود است؟

با این عمل من ضربه خطرناکی به گروهی از جوامع وارد آورده ام، زیرا عده ای می خواهند در زمینه برداشتن مرز حیوان و انسان هرگز کشفی نشود.

آنها عقیده دارند که من گونه انسان را ضایع کرده ام و موضوع را با بحثی خشونت آمیز پیش کشیده ام و حال آنکه، بیان من صرفاً يك عقیده شخصی نیست.

عده ای دیگر نیز به دخالت بی مجوز يك جانورشناس در حوزه تخصصی اش خوشبین نیستند ولی من به این دلیل که مطالب این کتاب از تلاقی و جمع آوری مسایل مختلف حاصل شده خود را قانع کرده و آنرا مفید می دانم و معتقدم که این روش بارقه جدیدی در شناخت طبیعت فوق العاده پیچیده گونه ما است.

فصل اول

پیدایش میمون برهنه

«از نظر علم این حیوان نوع جدید است» این جمله روی قفسی محتوی يك سنجاب كوچك در باغ وحش نوشته شده، این حیوان پنجه سیاه را از آفریقا آورده‌اند و در این قاره مانند آن هرگز دیده نشده است، این سنجاب، نام ندارد و کسی چیزی از آن نمی‌داند. این موضوع کنجکاوی جانورشناس را برمی‌انگیزد، زیرا او از خود می‌پرسد چه عاملی موجب شده که محیط زندگی، چنین جانوری بوجود آورد؟ و نمی‌داند که این جانور با ۳۶۶ نوع سنجاب دیگر که تاکنون شناخته و توصیف شده‌اند چه اختلافی اساسی دارد؟ بهر حال نقطه روشن قضیه این است که این سنجاب و سایر سنجاب‌ها اجداد مشترك دارند و ایجاد گونه متمایزی، خانواده جداگانه‌ای تشکیل داده که خود توانسته پرورنده گونه‌های متمایز دیگری شود و به این ترتیب گونه‌های متعدد سنجاب را بوجود آورده است. اکنون باید دید این نوع جدید، از کجا انشقاق یافته و امکان بوجود آمدن آن چه بوده است؟ پیدایش نوع جدید به صورت بسیار ساده‌ای که عنوان خواهد شد انجام گرفته است. در بدن يك دسته سنجاب تحت شرایط محیطی امکان تغییرات جزئی وجود دارد، که موجب سازگاری بیشتر محیط است تا زمانی که این تغییر فاحش نیست، این دسته هنوز می‌توانند با گروه هم‌جنس پدر و مادر خود بیامیزند. سنجاب‌های تازه با محیط خود متناسب‌ترند و اختصاصات ویژه مفیدی نیز دارند اما باز هم يك جنس مستقل نیستند و امکان دارد که مجدداً به جنس اولیه خود بازگردند و در این صورت آن اختلاف‌های جزئی را از دست خواهند داد.

اما اگر گذشت زمان، برای سنجاب‌های تازه سازش‌های تازه‌تری بوجود آورد زمانی فرامی‌رسد که امتیاز و اختلاف آنها موجب جدایی این گونه از شاخه اصلی شود. بعد از آن، این گونه جدید از آمیزش با همگنان پدر و مادر خود پرهیز می‌کند، این

پرهیز با ویژگی‌های جسمی دسته جدید کم عمل جفت‌گیری را با نوع قبلی بسیار مشکل و یا غیر ممکن می‌سازد. تغییر شکل و رنگ اندام‌های داخلی و خارجی حیوان، نوع تغذیه و جفت‌گیری او راهم عوض می‌کند، تا جایی که ممکن است نواهایی که برای طلب جفت سر می‌دهد غیر از همجنس‌های جدید را جلب نکند. در این هنگام گونه جدیدی متولد شده که با صفات و اختصاصات ویژه خود به گونه‌های دیگر اضافه می‌شود و به این ترتیب سیصد و هفتمین گونه سنجاب بوجود آمده است. در بدو امر این همه تغییر داخلی از نظر هر بیننده پوشیده است مگر آنکه به نظریه مربوط به آن آشنا باشد. اما اختلاف ظاهری حیوان یعنی پنجه سیاه آن، به نظر هر بیننده‌ای می‌تواند نشانه تازگی باشد و این همانند علائمی است که پزشک به کمک آنها از ظاهر بیمار به نوع بیماری پی می‌برد. پس نام سنجاب پنجه سیاه افریقایی برای این حیوان نام مناسبی است. اکنون وقت آن است که ویژگی‌های ظاهری و باطنی و رفتار این جاندار را ثبت کنیم و برای اثبات دیگر گونه‌ای آن نسبت به سنجاب‌ها دلایل کافی ابراز نماییم و در تاریخ جانورشناسی صفحه تازه‌ای برای این جاندار بکشاییم.

اگر خود ما نیز جای آن سنجاب بودیم، تاکنون به دقت مورد مطالعه قرار گرفته و شاید هم به اخذ نام جدیدی مفتخر می‌شدیم اما افسوس که تاکنون حاضر نشده‌ایم درباره گونه خودمان با این صداقت کار کنیم! و زمانی که ما روی حیوانی به نام آدم مطالعه می‌کنیم دیگر به همان سهولت که جانورشناس گربه را گربه نام می‌گذارد عمل نمی‌کنیم، بلکه به علت غرور خاص نمی‌توانیم از بعضی انتساب‌های نسبت به خود پرهیز نکنیم، پس تنها راه فرار از این رودربایستی این است که در این تحقیق انسان را مانند سایر انواع جانوری تصور کنیم و خودمان را از آن جدا بدانیم.

نتیجه مقایسه انسان با سایر جنس‌های جانوری کشف خویشاوندی‌های دقیق است. از روی ساختمان دندانها، دست‌ها، چشم‌ها و سایر صفات تشریحی، می‌توان گفت که انسان از پستانداران عالی و عجیب است این شگفتی وقتی به نهایت می‌رسد که نمونه‌ای از پوست ۱۹۲ جنس میمون را کنار پوست انسان قرار داده و به مطالعه بپردازیم در آن صورت یکنواخت نبودن و عدم تناسب آنها را به آسانی تشخیص خواهیم داد ولی از نظر کلی اگر تمام میمون‌ها را در یک ردیف قرار دهیم، انسان بعد از همه حتی بعد از میمون‌های بزرگ بی‌دم نظیر شامپاتره و گوریل جای خواهد گرفت. در آنجا هم بین انسان و شرایط جاننداری که باید بعد از میمون‌ها قرار گیرد، اختلاف‌هایی دیده می‌شود اما این مطلب، هیچ‌گاه ارتباط سلسله را نفی نمی‌کند ران‌های بسیار بلند، بازوهای بسیار کوتاه، و پا‌های چابک که از حالت اولیه خود خارج شده‌اند همه نشانه تأثیر مکان و ویژگی عمل، و وجوه مشترک دنیای پستانداران عالی است. تنها صفتی که استحکام این پیوند را سست می‌کند، پوست برهنه و عاری از موی انسان است که در این زمینه هم وجوه مشترکی نظیر انبوه موی در سر، کشاله ران، و زیر بغل وجود دارد. از طرف دیگر بعضی نقاط بدن میمون‌ها و گوریل‌ها از جمله نشیمن‌گاه، چهره، و پستانها فاقد مو است، با وجود این شباهت‌ها. شکل ظاهری میمون‌ها کاملاً شبیه انسان نیست. با این

حال قبل از آن که تحقیقات را از اعصار شروع کنیم، می‌توانیم میمون جدید را میمون برهنه بنامیم. این نامگذاری محصول مشاهده ظاهری، و بدون استفاده از نظریه‌های اختصاصی است. شاید این روش بتواند در حصول به‌منظور که غیر خود دانستن جنس انسان است به‌ما کمک دهد. موضوعی که از نظر یک جانورشناس مطرح است تنها وجود تشابه و مقایسه و تطبیق نیست، بلکه چگونگی پیدایش برهنگی نیز مورد نظر می‌باشد یک نظر اجمالی به پستانداران زنده امروزی نشان می‌دهد که نوع و جنس پوست این جانداران با احتیاج آنها به حفاظت متناسب است و بین چهار هزار و دو بیست و سی و هفت نوع پستاندار افراد استثنایی ندارند. پوست ضخیم پشمدار از طرفی در حفظ گرمای بدن نقش مهمی دارد و از طرف دیگر مانع تابش مستقیم نور تند خورشید و صدمه آن به پوست می‌شود. برای از بین رفتن موی بدن میمون نیز چنین دلیل موجهی لازم است، که به‌جز چند مورد استثناء سایر پستانداران با ورود، در محیط تازه تابع این قانون هستند.

خفاش نوعی پستاندار پرنده است که بال‌های کم مو دارد ولی به‌طور کامل برهنه نیست.

پستانداران آبی نظیر: بالن، دولفین، خوک دریایی و اسب آبی کاملاً برهنه‌اند ولی بدن پستانداران زمینی ویژه دشت‌ها و جنگل‌ها، پوشیده از مو است و بالاخره، مو در پستانداران گول‌پیکر مانند؛ فیل و کرگدن، جزء دستگاه تنظیم حرارت بدن نیست. میمون برهنه بین هزاران نوع پستاندار زمینی ضخیم پوست و پر پشم و کرک، نمونه ویژه و یکتا است.

اگر جانورشناس بخواهد، میمون برهنه را، از نسل پستانداران چونده نظیر: خفاش یا جانوران دریایی نظیر، نمونه‌های ذکر شده، بداند باید دلایل کافی داشته‌باشد و ادعای خود را با توجه به مراحل تکامل و تجسس در تشابه و یگانگی آنها مطرح کند. بنابراین، لزوم کاوش دقیق در اجداد باافصل میمون‌ها آشکار می‌شود. در این تحقیق می‌توان از نتیجه کار فسیل‌شناسان و ژن‌شناسان یاری جست.

این مطالعات نشان می‌دهد که پستانداران عالی، بویژه گروهی که میمون برهنه در آن جای دارد، از خانواده پستانداران پست حشره‌خوار می‌باشند. دورانی که زمین در تصرف خزندگان عظیم‌الجثه بود، پستانداران باجثه‌های کوچک و دل‌پر ترس خود، درون جنگل‌ها در جستجوی پناهگاه بودند.

پنج‌هزار تا هشتاد میلیون سال بعد، نسل آن خزندگان منقرض شد و برای حشره - خواران کوچک میدان بازگردید آنها با ورود در سرزمین‌های مختلف، به اقتضای مکان و گذشت زمان تنوع یافتند؛ گروهی علفخوار شدند و عده‌ای با حفر زمین و درست کردن دالان‌های زیرزمینی برای حفظ و ایمنی، حفار شدند و عده‌ای دیگر در سایه پاهای بلندی که داشتند برای بقاء خود راه فرار را انتخاب کردند. گروهی هم به جنگال‌های بلند و دندان‌های تیز مسلح شده و جزء درندگان درآمدند. سرانجام این پستانداران با آخرین خزندگان مضاف دادند و خشکی‌ها و دریاها و

مرداب‌ها را با نبردهای خونین از وجودشان خالی کردند.

در این وقت، در محیط امن جنگل برنامه‌های عظیم در شرف تکوین بود. در آنجا پستانداران کوچک، به شاخه‌های درختان چنگ آویخته و از غذاهای آماده درختی بهره می‌گرفتند. وجود میوه‌های آبدار و گردو و دیگر میوه‌های هسته‌دار و جوانه‌ها و برگ‌ها، تدریجاً، رژیم این حشره‌خواران را به علفخواری تبدیل کرده و ذائقه آنها را تغییر داد. این تغییرات ساختمان اندام‌های درونی آنها را نیز دگرگون کرد.

ظاهرشان زیباتر گردیده و چشمانشان از پهلوها به جلوی صورت منتقل شد. دستها برای گرفتن غذا متناسب شد و بدن از سه جهت نمو کرد. با ورزیده شدن اندام‌ها برای کارهای دستی و توسعه مغز به سوی زندگی درختی پیش رفتند.

بیست و پنج تا سی میلیون سال طول کشید که این حیوانات شبه میمون به میمون واقعی تبدیل شدند. همزمان با بزرگ شدن جنه آنها، دشان نیز دراز و قوی شد، به طوری که به راحتی با آن به شاخه‌ها می‌آویختند. عده‌ای از این جانوران به جویدن برگها خو کردند و اندام گوارشی عده‌ای دیگر به رژیم همه چیزخواری سازش یافت. بعد از مدتی عده‌ای از میمون‌ها بزرگتر و سنگین‌تر شدند، به طوری که دیگر نمی‌توانستند به دم خود بیاویزند و یا خوب بجهند لذا برای سکونت بر روی درختان از دستها و چابکی بدن کمک گرفتند. در این حد تکامل و زندگی بوزینه‌ای، جنگل راحت‌ترین و جالب‌ترین و بهترین عزلتگاه محسوب می‌شد و میمون‌ها زندگی آرام و مرفهی داشتند. در واقع جنگل بهشت آنها بود. میلیون‌ها سال از دوره تکاملی این زندگی اشرافی در جنگل‌های سرسبز و پر نعمت گذشت.

در طول این مدت، خارج از جنگل نیز میدان گسترش درندگان و علفخواران شده بود. ولی برای نازپرورده‌های بهشتی خروج از مأمن آرام جنگل خالی از خطر نبود، زیرا آنها یارای مقابله و نبرد با درندگان نشتها را نداشتند و هرگز نمی‌خواستند از آن همه نعمت و آرامش و امنیت دست‌بشویند، بنابراین همچنان به خوردن میوه قناعت کردند.

باید توجه داشت که این تحول ویژه قاره قدیم بوده و علت این ویژگی نیز تاکنون روشن نشده است. به هر حال تکامل حیوانات درختی، از حوادث قاره قدیم است و پستانداران عالی قاره جدید از چنین سیر تکاملی نگذشته و به میمون‌های بزرگ تبدیل نشده‌اند. همه منطقه‌های قاره قدیم نیز بستر تولد نبود، بلکه تنها به منطقه وسیعی از آفریقای غربی تا جنوب شرقی آسیا محدود شده است. وجود مراتب مختلف تکامل به صورت پستاندارانی چون: گوریل، شپانزه و ژیبون و اوران - اوتان در آفریقا و آسیا مؤید این نظریه است. اما در همین مناطق دیگر اثری از آن جنگل‌های مولد تحول و میمون‌های پشمدار اولیه نیست.

آیا چه بر سر میمون‌های اولیه آمده است؟

می‌دانیم در حدود پانزده میلیون سال است که وضع آب و هوا مناسب زندگی میمون‌ها نیست به طوری که تاکنون دیگر اثری از برج و باروی جنگلی آنها باقی‌نمانده

است. تنها دلیل بارز وجود اجداد میمونی در جنگل این است که عده‌ای از اخارف آنها به‌مأم جنگلی خود دل‌بسته، و به‌هیچ قیمتی حاضر به ترك باغ بهشت نبودند. اجداد شامپانزه‌ها، گوریل، ژیبون‌ها، و اوران - اوتان‌ها در جنگل باقی ماندند که هنوز هم این جانوران در جنگل زندگی می‌کنند و سلسله آنها قطع نشده است. بین اجداد میمونی، تنها اجداد میمون برهنه ترك جنگل کردند و به جانوران خشکی‌ها و سرزمین‌های دیگر پیوستند، و به‌زودی با آنها خو کردند. گرچه این اخراج یا خروج از بهشت کار دشواری بود، اما آنها را به محیطی کشانید که برای تحول و تکامل بیشتر مساعدتر بود و اجداد میمون برهنه توانستند در این محیط تازه برای منافع خویش سفره پهن تری بگسترانند.

دنباله این قضیه کاملاً روشن است ولی بیان خلاصه‌ای از آن، خالی از فایده نیست. محیط تازه زندگی اجداد ما چندان دلپسند نبود. ناچار برای بقای خود باید از گوشتخواران، گوشتخوارتر و از غلغخواران چرنده‌تر باشند تا بتوانند جای آنها را اشغال کنند. آنها که در بهشت جنگل در تنعم کامل بودند و بهترین میوه‌ها را در دسترس داشتند، حالا باید خاک سخت را کاویده و نرم کنند و در انتظار رستن نباتات کاشته شده بنشینند، و از آنها تغذیه کنند. با این حال آنها رژیم غذایی قبلی خود را که همان میوه‌ها و گردو بود بکلی ترك نکردند، همچنانکه به علت اهمیت مواد سفیده‌ای حیوانی در تغذیه میمون‌ها، در تمام مدتی هم که زندگی درختی داشتند هیچگاه حشره خواری فراموش نشد. وجود درختان که خود محل تجمع حشرات هستند در حفظ این رژیم کمک مؤثری بود. در این وقت، غذای میمون برهنه، قاب‌بالان آبدار، تخم‌ها و نوزادان بی‌دفاع، غوکان سبز و خزندگان کوچک دیده می‌شد.

تغییر رژیم غذایی، سبب تغییر ساختمان دستگاه گوارش شد که با گذشت زمان این تغییرات بیشتر شده و با غذاهای زیاده‌تر و متنوع‌تری سازش یافت وقتی هم که اجداد میمون برهنه پا به زمین خاکی گذاشتند، به جهت فراوانی و تنوع غذاها این تغییرات گوارشی همچنان در جهت تکامل پیش رفت.

این جانوران در ابتدای زندگی در زمین خاکی قدرت مقابله با گوشتخواران درنده را نداشتند ولی نباید فراموش کرد که بین گروه قوی پنجه و خونخوار و گوشتخوار، عده اطفال و مریض‌های بی‌دفاع کم نیست که تصاحب آنها کار چندان دشواری نبود. بنابراین گذاشتن اولین گام در راه رژیم جدید گوشتخواری چندان مشکل به نظر نمی‌رسد.

برخلاف تصور، میمون‌های بزرگ زمینی دارای مغزهای فوق‌العاده رشد یافته بودند. حس بینایی آنها قوی بود، و به‌خوبی می‌توانستند مشتهای خود را گره کنند. در این پستانداران عالی با توجه به امکانات ذکر شده. برای تشکیل پایه سازمان اجتماعی زمینه کافی فراهم بود.

از آثار مفید نبرد بین آنها و گوشتخواران، تغییرات عمیق زیراست: میمون برهنه قد راست کرد و قائم راه رفت و جزء جانوران دوبا درآمد که به این دلیل از بهترین

دونده‌ها شد. دست‌های آزادش آلت‌های مفید حمل و نقل شدند و برای حمل اسلحه‌های سنگین بکار رفتند. مغزش پیچیده‌تر شد و جزء با هوش‌ترین حیوانات درآمد و در اتخاذ تصمیم بجا، سرعت عمل پیدا کرد. این فراگیری‌ها در سلسله معینی محدود نشده و بایک نسل پایان نپذیرفت. بلکه آنچه آنها آموختند در اختیار یکدیگر قرارداد و به سایر افراد منتقل کردند. پس میمون شکارچی به صورت میمونی درنده و خطرناک در عرصه گیتی ظاهر شد. این تحول در بعضی از این میمون‌ها بسیار پیش‌رفته است. در عده‌ای که بهتر است آنها را گربه میمون یا سگ میمون بنامیم ناخن‌ها و دندانها تبدیل به چنگال و وسایل دریدن شده است این تحول بیشتر نتیجه مبارزات مستقیم میمون‌های زمینی با گربه‌سانان درنده‌ای می باشد. باید دانست که خواه‌ناخواه نتیجه شوم این مبارزه دامنگیر پستانداران عالی مورد بحث گردیده و در این میان نسل‌هایی نابود شده‌اند که از آنها هیچ اثری به دست نیامده است. برائری این برخوردها و کشت و کشتارهای وحشتناک، وسایل جنگی مصنوع پدید آمده و جای سلاح‌های طبیعی را گرفته است.

پیشرفت در صنعت فقط به ساختن وسایل جنگی و بهبود فنون شکار محدود نشد، بلکه قلمرو تعاون اجتماعی را نیز گسترش داد. در آن زمان میمون‌های شکارچی گروه‌های خطرناکی تشکیل می‌دادند که تظاهرات آنها بسیار پیچیده بود و رشد مغز آنها در حد معینی متوقف شده بود.

در این وقت، نرها گروه اصلی شکارچیان بودند. مراقبت از بچه‌ها و نگهداری صید به عهده ماده‌ها بود. هر چه کار شکار پیچیده‌تر و عده افراد زیادتر می‌شد، میمون شکارچی بیشتر محتاج به ترك دوره گردی و ولگردی اجدادی خود می‌گردید. زیرا برای توقف بچه‌ها و پوست‌کندن صید و یا تقسیم غذا، لزوم مکان معینی بنظر می‌رسید. بطوری که در فصول آینده بحث خواهد شد، این مرحله در اعمال عادی و مغالطه‌آمیزترین رفتار میمون برهنه معاصر، اثری عمیق بجا گذاشته است.

به این ترتیب میمون شکارچی به صورت میمون زمینی درآمد و از اینجا رفتارهای جنسی، خانوادگی و اجتماعی او رنگ تصنعی بخود گرفت و قبول مسؤولیت و تکفل آغاز گردید تا به مرحله‌ای رسید که برای آتش‌افروزی، و توشه‌اندوزی ناچار به تعبیه جایگاههای مصنوعی منظمی شد. از آن تاریخ ما قلمرو طبیعی بیولوژیکی خود را ترك کرده و به میدان فرهنگ و آداب و رسوم قدم نهادیم

با این که بیان دنباله و تاریخ تحول، مناسب این کتاب است ولی ما از ادامه‌راهی که میمون برهنه بعد از قدم نهادن در میدان فرهنگ طی کرده است باز می‌ایستیم، لازم به یادآوری است که میمون برهنه در کمتر از نیم میلیون سال از کشف آتش به عصر فضا رسیده و تاریخ این پیشرفت فوق‌العاده جالب است.

در این مدت همه تلاش میمون برهنه این بوده که واقعیت حیوانی خود را فراموش کند. درحالی که بهر صورت او يك پستاندار عالی است و اگر در فضا هم، باشد احتیاج به دفع دارد. یا بقول معروف: «يك میمون، میمون است و يك نوکر، نوکر. اگر چه لباس فاخر ابریشم یا ارغوان سلطنتی به تن کنند.»

اگر این تاریخ تحول که بیان شد مقبول افتد، تاریخ زندگی میمون برهنه در این کتاب بطور روشن و اساسی از مرحله پستانداران عالی گوشتخوار بیرون کشیده می شود. پدیده گوشتخواری، گونه ما را بین انواع میمون ها و گوریل های امروزی ممتاز کرده که این برگشت به اصل (بازگشت به گذشته) بین همه گروه ها اهمیت خاصی دارد.

پاندای بزرگ از جوندگان کوههای هیمالیا، نمونه بهترین تکامل معکوس است. زیرا آنچه آنکه ما از گیاهخواری دوباره به گوشتخواری رسیده ایم، او از گوشتخواری به گیاهخواری تنزل کرده است. این جانور هم چون ما، خود یکی از عجایب منحصر بفرد خلقت است. باید یادآور شد که چنین تغییر اساسی می تواند جانوری با اختصاصات دوگانه پدید آورد. وقتی حیوانی از آستانه و مرزی بگذرد و با تمام نیروهای تکاملی در نقشی جدید پانهد، بی تردید بسیاری از عادات و صفات قبلی خود را به همراه خود برد. او با زمان تطبیق ندارد زیرا هم باید عادات پیشین از سر بدر کند و هم به صفات تازه خو بگیرد. ماهیان قدیمی هم وقتی به زمین روی آوردند، و به این محیط تازه خو کردند، صفاتی نو یافتند و در طول مدتی که عادات مربوط به زندگی آبی را پشت سر می نهادند صفات تازه مربوط به زندگی خشکی آنها، در حال توسعه و تکوین بود. اما باید میلیونها سال بگذرد تا حیوانی با اختصاصات کاملاً نو بوجود آید. تحقیق در این آمیزه های دقیق خود کشفی مهم است. مثال روشن این مطلب، میمون برهنه است.

وضع بدن و نوع زندگی این جانور درست با شرایط جنگلی منطبق بود اما بر اثر تحولی که در او پدید آمد، به دنیای خارج از جنگل افکنده شد. دنیایی که او را وادار می کرد تا برای بقا خود چون گرگی چالاک به ستیزد و لایق نبرد باشد. ما باید نتوانیم بطور کاملاً دقیق اثر این برخوردها را در ساختمان بدن، و رفتار میمون برهنه پیدا کنیم، تغییراتی که هنوز هم اثر آنها محسوس است.

برای اینکه مطلب بهتر درک شود می توانیم ساختمان و نوع زندگی یک پستاندار عالی خالص را (که از درخت میوه می چیند و می خورد) با ساختمان و نوع زندگی یک گوشتخوار خالص مقایسه کنیم، درخشان ترین ستارگان کهکشان گوشتخواران، سگ ها و گرگ ها و از گر به سانان: شیر، ببر و پلنگ است.

مرکز حواس این جانوران بسیار قوی و فوق العاده ظریف و کامل است. حس شنوایی آنها تیز و گوشهای متحرکشان بر اثر کمترین صدا، حتی نفس جاننداری برمی گردد. چشمان آنها که در تشخیص رنگ ها دقیق نیست، نسبت به کمترین حرکت فوق العاده حساس است. حس بویایی بسیار قوی است و با دقت این حس در میمون برهنه قابل قیاس نیست. بطوری که از جهت وردبوی اجسامی که بوی بسیار ضعیف دارند، به کشف آنها نایل می شوند این پستانداران نه تنها می توانند به دقت و بی اشتباه بوی معینی را جستجو کنند، بلکه قادر به تفکیک انواع بوهای مرکب، از یکدیگر هستند. در مورد قدرت بویایی سگ در سال ۱۹۵۲ تجربه ای به عمل آمد و پس از آن اعلام گردید که

قدرت بویایی سگ يك ميليون تا يك ميليارديبار دقيقتر از بويایی ما است. اين بر آورد حيرت انگيز بعدها رد شد وحس بويایی سگ با دقت بيشتري ۱۰۰ برابر ما اعلام گرديد. علاوه بر حواس فوق العاده و قدرت مرکز دماغي، گرگها و گر بهسانان بزرگ، از قدرت جسماني زياد هم برخوردارند. گر بهسانان برق آسا می دوند و حمله می کنند و سگها از دونده های امدادی قوی هستند. آرواره های قوی و چنگال های تيز و محکم درسگسانان، دستها و سر سینه های ماهيچه ای و پنجه های مسلح به چنگال دشنه مانند در گر بهسانان، تا آستانه مرگ کار می کنند تا جایی که درندگی کار عادی و جزء وجود آنها شده و می توان اين جانوران را نوعی درنده خالص دانست. حال اگر به جای حيوان زنده، حيوان اسير يا گوشت آن در اختيار اين درندگان قرار گیرد. احساس احتياج به شکار از آنها سلب گرديده و به وضع جديد سازش می کنند. وقتی مری سگها را به گردش می برد، يا تکه چوبی را رها می کند تا سگ آنرا به دهان گرفته و بیاورد، اين برای حيوان که لبريز از احساس شکار است به مراتب جالبتر از ظرف پر غذایی است که جلوی آن بگذارند همچنين يك گربه چاق و چله آرزو دار که در گردش شبانه موقعیت مناسبی بدست آورد و روی يك گنجشک بجهد.

ساختمان دستگاه گوارش گوشتخواران نوعی است که فاصله بين غذاهای آنها زياد، و در عين حال منظم، و حجم غذای هر دفعه زياد است. (يك گرگ هر دفعه يك پنجم وزن بدنش يعنی ۱۵ تا ۲۵ كيلوگرم غذا می خورد) غذای مصرفی فوق العاده، پر ارزش و تفاله آن بسيار کم است. مدفوع اين حيوانات هميشه كثيف و بد بو است. دفع با رفتار ویژه ای صورت می گيرد. عده ای با دقت تمام مدفوع خود را زير خاک، پنهان کرده بعضی ديگر چون گرگ هنگام دفع قسمتی از روده را از مخرج خارج می کنند. وقتی که بچه گرگها يا مفاکشان كثيف می شود، مادر آن کثافات رامی بلعد و بچه ها ولانه را تمیز می کند. بين دوره های تلاش و کوشش آنها، دوره هایی برای استراحت و آسایش وجود دارد. در برخوردارهای اجتماعی و جنگ های خونين، دندانها و چنگال های قوی همواره در درگیری جنگ مؤثر و وسیله تهديد محسوب می شوند، و اگر بين دوشير، يا دو گرگ نزاع درگيرد، بعلت وجود اين سلاح های قوی، جنگ در مدت چند ثانيه با قطع اندامهایی از هر کدام، و يا مرگ یکی از دو طرف خاتمه می يابد. بعلت وجود اين تجهيزات و علم به آن، تا آنجا که ممکن است، طرفين از شروع جنگ خودداری می کنند و کمتر اتفاق می افتد که از اين سلاحها عليه همجنسان خود استفاده کنند. برای چنين ممنوعیتی بايد احتمالاً ريشه ارثی و ژنتیکی نيز وجود داشته باشد. زيرا آنها، چنين روشی را نمی آموزند. اين وضع خاص، روحیه فرمانبرداری را در اين جانوران سلطه جو ايجاد کرده و از حمله آنها به يکديگر جلوگيری می کند. بنياد اساسی نوع زندگی گوشتخواری، عواملی بود که گفته شد.

روش شکار در هر گونه، با گونه ديگر متفاوت است. پلنگ به تنهایی جنگل را بهم می زند تا شکارش را از مخفی گاه بدر آورد آنگاه آهسته و با دقت روی آن می جهد. يوزپلنگ مدت ها به دنبال شکار خود پرسه می زند و چون آنرا می يابد با سرعت

هرچه تمامتر خود را روی آن می‌افکند. شیرها معمولاً دسته‌جمعی شکار می‌کنند. بداین ترتیب که یک شیر به گله می‌زند و شکارها را رم می‌دهد و آنها دیوانه‌وار خود را به‌رسو می‌زنند و در نتیجه به‌طرف شیرهای دیگر که در انتظارند، کشیده شده و بدام می‌افتند. گرگ‌های خطرناک با محاصره شکار، آن را غافل‌گیر کرده و صید می‌کنند. گروه خطرناک شیرهای وحشی افریقا، صید را بیدادگرانه تعقیب می‌کنند تا از پای درآمده و تسلیم شود. در بسیاری از انواع جانوری، صید بین افراد تقسیم می‌شود. در یک کشتار سنگین که طعمه زیاد است همه افراد گروه از آن سیر می‌شوند اما در موارد کم‌غذایی، اگر تقسیم به‌تأخیر افتد، نزاع مختصری نیز پیش می‌آید. سگ‌های شکاری افریقا چنان دسته‌جمعی و با هم صید را خورده و تمام می‌کنند که گویی همه آنها یک معده مشترک دارند. گوشتخوارانی که در شکارگاهها بچه‌هایشان را به‌همراه دارند، مقداری از صید را نیز به‌آنها می‌دهند. شیرها وقتی شکار می‌کنند گوشت‌های آن‌را تا کنام خود می‌کشند و یا قطعات بزرگ آن‌را می‌بلعند تا دوباره برای بچه‌های خود استفراغ کنند.

گرچه این روش در همه شیرها دیده نمی‌شود، اما در موارد فراوانی شیرها را درحال انجام این نقش دیده‌اند. گرگ‌های نر، از فاصله ۲۵ کیلومتری صید را برای ماده و بچه‌های خود می‌برند.

این بود صفات گوشتخواران و عادات و آداب آنها در شکار. حال باید دید چگونه می‌توان این صفات را با نوع زندگی میمون‌ها و گوریل‌های میوه‌خوار مقایسه کرد؟ نیروی بینایی پستانداران عالی به‌مراتب قوی‌تر از حس بویایی آنها است. زیرا در دنیای درختی‌ها نقش بینایی مهمتر از عمل حس بویایی است. بنابراین پوزه این جانوران کوتاه شده و چشمانشان در اطای کامل‌تر و مناسب‌تر جای گرفته است. پستانداران عالی، بعکس گوشتخواران، از بینایی قوی و قدرت تشخیص رنگ‌ها، برخوردارند زیرا غذای آنها میوه، ورنگ میوه‌ها در تشخیص خوبی آن مؤثر است و چشم‌ها قادر به‌تعیین اندازه و موازنه اشیاء مختلف هستند. بنابراین هم از نظر موازنه غذاها و هم تشخیص کمترین حرکت، که خود در بازشناختن اختلاف‌های جزئی شکل و هیأت حائز اهمیت است، قدرت کافی دارند.

حس شنوایی، هم در این پستانداران دقیق است ولی هیچ‌گاه دقت آن‌ها، به‌اندازه حس شنوایی گوشتخواران که در شکار نقش مهمی دارد نمی‌باشد. لاله گوش این پستانداران به‌مراتب کوچکتر بوده و برخلاف گوش گوشتخواران نمی‌جنبند. حس چشایی پستانداران عالی به‌مراتب دقیق‌تر از سایر پستانداران است چون همه‌چیز خوارند و مزه‌هایی که باید بچشند مختلف است. این جانوران نسبت به‌مزه شیرین گرایش بیشتری دارند. ساختمان ظاهری بدن پستانداران عالی طوری است که به‌آسانی می‌توانند از نردبان بالا روند ولی در زمین‌های مسطح دوی فوق‌العاده سریع ندارند و قدرت بدنی‌شان نیز چندان زیاد نیست، بطورکلی بدن آنها برای کارهای بندبازی بسیار مناسب‌تر از زورآزمایی است دست‌هایشان برای گرفتن ساخته شده و برای دریدن و

کوبیدن چندان مناسب نیست. آرواره‌ها و دندانهایشان محکم است ولی از نظر سوراخ کردن بهیچ وجه با دندانهای گوشتخواران قابل قیاس نیست. گاه بیگاه صیدهای کوچک و کم‌ارزشی به‌چنگ می‌آورند ولی از عهده شکارهای بزرگ بر نمی‌آیند، اساس زندگی‌شان بر شکار حیوانات پایه‌گذاری نشده است.

پستانداران عالی بیشتر اوقات روز مشغول خوردن هستند. میمون‌ها و گوریل‌ها وقتی بعد از مدتی بی‌غذایی به‌غذای، کافی دست‌یابند چنان به‌خوردن می‌پردازند که گویی هیچ‌وقت سیر نمی‌شوند. چانه‌هایشان مرتب کار می‌کند و غرچ و غروچشان بلند می‌شود. این جانوران بعضی از ساعات روز و تمام شب را استراحت می‌کنند. در گوشتخواران عکس این روش متداول و معمول است. میوه که غذای پستانداران است در کنار آنها قرار گرفته و هر لحظه که بخواهند از درخت چیده‌ومی‌خورند. در فصول مختلف سال که نوع میوه فرق می‌کند، ذائقه آنها نیز تغییر می‌کند. بعضی از انواع پستانداران عالی هنگام فراوانی غذا، آن‌را درون گونه‌های خود انبار می‌کنند. بوی بدمدفوع این جانوران به‌مراتب کمتر از مدفوع گوشتخواران بوده و برای دفع آن هیچ‌گونه رفتار ویژه‌ای ندارند.

مدفوع، پس از دفع به‌زمین افتاده و حیوان از آن دور می‌شود. این جانوران قبل از این که یک منطقه را کاملاً متعفن کنند تغییر جا می‌دهند. میمون‌های بزرگ که روی درختان پناه گرفته‌اند، هر شب جای خواب خود را عوض می‌کنند تا نگران بهداشت جایگاه موقت خود نباشند (جای تعجب است که زیر ۹۹ درصد از درختانی که پناهگاه گوریل‌ها در نواحی معینی از آفریقا است، پر از کثافات متعفن می‌باشد).

تا وقتی که محیط زندگی پستانداران عالی غذای کافی دارد به‌جستجو نمی‌پردازند و در صورت لزوم دسته‌جمعی جابه‌جا شده و تغییر مکان می‌دهند. آنها در یک جایگاه تنگ و مشترک استراحت کرده و می‌خوابند و هر فرد یک چشمی ناظر حرکات و رفتار دیگران است. این نوع زندگی اجتماعی در گوشتخواران بسیار بندرت دیده می‌شود. پستانداران عالی گاهی به‌دستجات کوچک تقسیم می‌شوند اما هیچ‌گاه تنها و یک نفری نیستند. یک گوریل تنها، مخلوقی آسیب‌پذیر است زیرا مانند گوشتخواران به‌پنجه‌ها و دندانهای برنده مسلح نیست. وبی‌تردید به‌آسانی اسیر گوشتخواران و لگرد خواهد شد. روح تعاونی که در چگونگی شکار گرگ‌ها گفته شد، هرگز در پستانداران عالی دیده نمی‌شود. زیرا روح رقابت و سلطه‌جویی بر این جانوران حکومت دارد.

بین گرگ‌ها نیز همانند پستانداران عالی موارد مختلف رقابت دیده می‌شود. میمون‌ها و گوریل‌ها از نظر رفتار تعاونی متعادل هستند، و برای سیر کردن شکم خود به‌چنین نمایش‌های پیچیده و در عین حال منظم و همگانی دست نمی‌زنند. پستانداران عالی غذای مورد احتیاج هر روز را همان روز تهیه می‌کنند. زیرا غذا در دسترس آنها است و برای تأمین آن احتیاجی به‌پیمودن راههای طولانی نیست. مطالعه دقیق در تغییر مکان و مسافرت گوریل‌های وحشی ثابت کرده است که این پستانداران روزانه به‌طور متوسط کمتر از پانصد متر راه می‌روند و گاهی این راه‌پیمایی به‌کمتر از صد متر تقلیل

می‌یابد. ولی گوشتخواران برای هربار شکار، راه‌پیمایی بسیار می‌کنند و در بعضی موارد تا ۸۰ کیلومتر راه می‌روند تا جایی که ممکن است برای بازگشت به جایگاه اولیه خود چند روز در راه باشند. مراجعت به جایگاه ثابت یعنی منزل تقریباً در تمام میمون‌ها دیده می‌شود.

حوزه گردش‌های پستانداران عالی محدود است و معمولاً روزها در آن محیط می‌گردند و شب با رضایت خاطر به جایگاه خود مراجعه می‌کنند. آنها حوزه زندگی خود را به خوبی می‌شناسند زیرا پیوسته در این محیط با آرامش خاطر گردش کرده و به آن خو گرفته‌اند. در این محیط برخورد بین این دو دسته (گوشتخواران و پستانداران عالی) بسیار کم است زیرا قلمرو پستانداران عالی، معین و دفاع از آن به‌عهده تمام افراد است.

نکته کوچک و قابل‌ذکری که باید به آن اشاره شود، وجود کک در بدن گوشتخواران و فقدان آن در بدن پستانداران عالی است. انگل‌های خارجی بدن میمون، حشراتی نظیر شپش یا سایر انگل‌ها، به‌استثناء کک است. برای روشن شدن این مطلب باید دوره زندگی کک مورد مطالعه قرار گیرد. محل تخم‌گذاری این حشره به جای بدن میزبان، روی مدفوع میزبان است. تخم‌ها پس از سه روز شکفته شده و نوزادان کرمی شکل از آن‌ها خارج می‌شوند. کرمینه‌ها از خون تغذیه نمی‌کنند بلکه روی تفاله‌های کنام و لانه می‌زیند. در پایان هفته دوم به‌دور خود پیله می‌تنند و به‌شکل شفیره در می‌آیند و مدت دو هفته در زندگی نهفته باقی می‌مانند. پس از آن پیله پاره شده و حشره از آن بیرون می‌آید، و در بدن میزبان به‌جست و خیز می‌پردازد و به‌این ترتیب در همان ماه اول زندگی، کاملاً مستقل و آزاد می‌شود. پس به‌خوبی می‌توان فهمید که چرا کک نمی‌تواند مزاحم حیوان خانه‌بدوشی چون میمون شود.

اگر کک در لانه میمونی تخم‌گذاری کند، تا وقتی که تخم تبدیل به کرمینه شود و یا دوره شفیره را بگذراند، حتماً میمون آن خانه را ترک کرده است و حشره پس از خروج از پیله، خانه را بی‌میزبان می‌بیند. و دیگر قادر به ادامه بقیه زندگی خود نخواهد بود زیرا زندگی حشره مستلزم مکیدن خون میزبان است.

پس معلوم می‌شود که کک فقط انگل جانورانی است که مکان ثابت دارند. وقتی زندگی گوشتخواران و پستانداران عالی را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌بینیم گروهی شکارچیان زمین و دشت‌ها و دسته‌ای میوه‌چینان درختان هستند. که قطعاً در این قاعده عمومی چند استثناء به‌چشم می‌خورد. ولی بهتر است ما به‌بحث درباره مهم‌ترین آنها یعنی میمون برهنه پردازیم. به‌چه طریق؟

چگونه میمون برهنه رژیم میوه‌خواری را با رژیم گوشتخواری پیوند داده و تلفیق کرده است؟

این عمل به‌وسیله کدام‌گونه، انجام گرفته است؟

آنچه مسلم است میمون برهنه در ابتدا برای زندگی روی زمین آمادگی لازم را نداشته، حس بویایی او بسیار ضعیف و حس شنواییش نیز چندان دقیق نبوده است.

ساختمان ظاهری بدن نیز خشن نبوده و قدرت تحمل شدائد را نداشته است. حس رقابت او بر حس تعاونش می‌چربیده، و آمادگی دورهم جمع شدن را هم نداشته است. اما خوشبختانه مغز او بزرگ، وهوش او از هوش سایر گوشتخواران بیشتر بوده، بدنی راست داشته و می‌توانسته از دست‌ها و پاهايش به‌شکل دلخواه استفاده کند. وجود مغز رشدیافته هم خود شانسى در بهبود حرکاتش بوده است

از این بعد مغز بزرگتر موجب توفیق در جنگ بود، نه وجود ماهیچه‌های قوی بنابراین تکامل در جهت تقویت و بزرگ شدن و افزایش قدرت مغزی صورت گرفت و نتیجه این تحول عجیب است، یعنی میمون شکارچی که باید رشد مغزیش ادامه یابد در مرحلهٔ بچگی متوقف شده است. این اولین بار نیست که چنین تکاملی در جهت شعور و تدبیر انجام گرفته، بلکه این تکامل در عده‌ای دیگر نیز از نقطه‌نظرهای مختلف روی داده است. طبق فرضیهٔ نئوتنی^۱ با بیان ساده‌تری می‌توان گفت که در سیر پیشرفت بعضی از گونه‌ها بکمال نمی‌رسند بلکه در بچگی ونوجوانی (تکامل نیافته) باقی می‌مانند. چنین توفقی ایجاد یک گونه جدید است.

(به‌عنوان مثال از سمندر مکزیکی^۲ نام می‌بریم که در دورهٔ دگرذیسی وقتی به مرحلهٔ تبارد رسید دیگر تکامل نمی‌یابد و تا پایان زندگی در همان مرحله باقی می‌ماند).

این موضوع، با مطالعهٔ مغز پستانداران عالی بزرگ و بچه میمون برهنه بهتر روشن می‌شود. زیرا توسعهٔ مغز بچهٔ میمون برهنه در آغاز تولد درست به اندازهٔ مغز یک میمون بالغ و کامل است. سرعت توسعهٔ مغز جنین میمون بسیار زیاد است به طوری است که وقتی به دنیا می‌آید حجم مغزش به ۷۵ درصد اندازهٔ کامل رسیده است. بقیه نمو آن در شش ماه اول زندگی انجام می‌پذیرد. دورهٔ این نمو در نوزاد شامپانزه دوازده ماه بعد از تولد خاتمه می‌یابد. در حالی که حجم مغز بچهٔ میمون برهنه در بدو تولد ۲۳ درصد اندازهٔ کامل است و بقیه نمو آن در ۶ سال اول زندگی انجام می‌گیرد و تا سن ۲۳ سالگی همچنان به‌کندی ادامه دارد.

بنابراین نمو مغزی من و شما تا دوازده سال بعد از بلوغ جنسی ادامه دارد و نمو مغزی شامپانزه درست ۶ تا ۷ سال قبل از آن که حیوان برای توالد و تناسل آماده شود متوقف می‌گردد. این مطلب مبین کامل جملهٔ زیر است:

میمون‌های شکارچی در مرحلهٔ بچگی میمون برهنه باقی مانده‌اند. به عبارت دیگر تکامل ما، یعنی اجداد ما، (همان میمون‌های شکارچی) از نظر بعضی از خصائص مختلف نیز هم زمان و در یک جهت صورت نمی‌گیرد. به طوری که سیستم تولید مثلی خیلی سریع‌تر تکمیل شده و کمال مغزی مدت‌ها ادامه پیدا می‌کند. در سایر اندام‌ها نیز نمو بیش و کم کند است. یعنی مغز تنها عضو بدن نیست که به‌کندی رشد می‌کند، بلکه

۱. Neoténi

۲. Axolotl

اعضای بدن به‌طور متساوی از این تأثیر برخوردارند. سرورتنه همه پستانداران قبل از تولد در امتداد يك خط محوری است، سر و تنه چهارپایان قبل از تولد در راستای يك خط مستقیم قرار دارد اما بعد از تولد سر به‌طرف زمین برگردانده می‌شود، و همان‌طوری که مناسب او است هنگام راه رفتن سرش را جلو می‌اندازد ولی اگر این حیوانات روی دوبا و به‌وضع قائم راه بروند، سرشان به‌طرف آسمان متمایل خواهد شد. دريك حیوان دو پا مانند میمون شکارچی که به‌طور عمودی راه می‌رود وضع دوره جنینی حفظ شده است.

در این زمینه نیز مجدداً به فرضیه نئوتنی رجوع می‌کنیم، و می‌گوییم که خصوصیات دوره جنینی در تمام دوران زندگی بعد از تولد و بلوغ باقی می‌ماند. این توجیه در مورد تمام صفات ظاهری و اختصاصی میمون شکارچی مانند گردن‌دراز و باریک، صورت پهن، کوچکی دندانها، بلوغ دیررس، کمی وزن، قوس ابروان، وعدم چرخش در انگشت بزرگ قابل عنوان است.

برای کمک به میمون شکارچی در نقش جدید، صفات جنینی مورد نیاز او در راه تکامل قرار گرفتند. اگر من جرأت داشتم از دیدگاه نئوتنی می‌گفتم، در طی مراحل تکامل، او توانسته است مغزی را که لازم داشته و بدنی را که با آن هماهنگ بوده بپذیرد. او توانسته است به‌طور قائم راه برود، بدود و با دست‌های آزادش اسلحه بگیرد و مغزش به‌خلق اسلحه موفق شده است. جالب‌تر این‌که این حیوان نه‌تنها در ساختن اشیاء مهارت یافته بلکه به علت طولانی بودن دوران کودکی، تحت تعلیمات والدین و سایر افراد بالغ نیز قرار گرفته است.

نوزاد میمون و بچه شامپانزه بازیگوش، متجسس و متکبرند اما این وضع چندان دوامی ندارد.

بچگی میمون برهنه هم به همین صورت است ولی این روحیه او تا زمان بلوغ جنسی ادامه دارد. برای میمون برهنه زمان نابود نمی‌شود. زیرا همه افراد جدید پیرو تعلیم فنون اختصاصی بوده و با همه مهارت‌های افراد قبلی آشنا می‌شوند. هوش و قدرت تقلید او جای ضعف در شکار را می‌گیرد. هیچ حیوانی چون او از درس و اندیش. بهره‌ور نمی‌شود.

ولی تعلیمات به‌تنهایی برای او کافی نیست، بلکه خصایص ارثی و تغییرات اساسی زیستی در طبیعت میمون شکارچی به‌این پیشرفت کمک مؤثر کرده است. میمون شکارچی تنها به‌يك گوشتخوار تبدیل نشده بلکه با پیشرفت زمان در رفتار تغذیه‌ای او تغییرات شگرفی ظاهر شده است.

مهمترین موضوع قابل تذکر زیاد بودن حجم غذای مورد احتیاج و فاصله زیاد بین دو غذا است. که به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند يك امر تصادفی باشد. بر اثر این احتیاج او به انبار کردن توشه پرداخت که خود عاملی برای داشتن خانه و کاشانه ثابت و مراجعت به آن است و به‌همین دلیل جهت‌یابی او بهتر شد.

متناسب این تغییرات، رفتار دفعی این حیوان هم باید همانند گوشتخواران

می‌شد، درحالی‌که مانند پستانداران عالی‌بانی باقی مانده است. به‌طوری‌که بیان شد ایچاه خانه ومحل ثابت، مناسب ظهور كك خواهد بود. زیرا گوشتخواران كك دارند و پستانداران عالی فاقد كك هستند. واگر بین پستانداران عالی تنها میمون شکارچی جایگاه ثابت داشته باشد، قطعاً باید از مزاحمت انگل كك نیز برخوردار گردد. آن چه مسلم است این که بین حشرات نوع خاصی از كك انگل ویژه جنس ما است که با خودما تکامل یافته است. ومی‌توان گفت که زندگی اولین كك مخصوص بدن ما با ظهور اولین میمون‌های شکارچی آغاز شده است که از آن زمان هزاران سال می‌گذرد. اولین قدم میمون شکارچی به‌جامعه، همراه نیاز فراوان او به همکاری و تعاون بود. چگونگی بیان احساسات درونی که با حرکات ساده و آوایی انجام می‌گرفت پیچیده‌تر شد. در هر اجتماعی علایم و نشانه‌هایی به‌وجود آمد که به‌وسیله آنها خبر حملات دشمن به‌گروه میمون‌ها اعلام و به‌این سبب چه بسا از نفوذ حملات به‌داخل‌عشیره جلوگیری می‌شد. با انتخاب منزل و ثابت شدن جایگاه مسأله دفاع وحراست از مالکیت و ایجاد تمایل حمله به‌افراد غیر، پیش‌آمد و این زندگی نیاز به‌تجمع قوای بیشتر و تشکیل گروه‌های بزرگ داشت به‌این دلیل دسته‌های بزرگ تشکیل شد وسیع‌ترین افراد هر دسته این بود که از سایرین جدا نشوند و در گروه خود باقی بمانند. به‌سبب متفرق بودن منابع غذایی و کثرت جمعیت، غذا و تقسیم آن خود مسأله‌ای بود.

در این جانوران هم آن‌چنان که قبلاً در مورد تهیه غذای گرگ‌ها اشاره شد، نرها به‌تهیه و آوردن غذا پرداختند، تا ماده‌ها و بچه‌هایی که دوران کودکی آنها به‌مراتب طولانی‌تر بود از آن تغذیه کنند. با توجه به‌این که در پستانداران عالی مراقبت‌های خانوادگی به‌مادر تعلق دارد، این اولین موردی است که تکلیف پدر آغاز می‌شود. (میمون شکارچی، تنها پستاندار عالی تکامل یافته‌ای است که پدرش را می‌شناسد).

طولانی بودن دوره بچگی، لزوم مراقبت شدیدتر بزرگترها، و نیاز ثابت بچه‌ها موجب شده که ماده‌ها همیشه خانه‌نشین باشند. ر این نوع، زندگی میمون شکارچی همانند نژاد خالص گوشتخواران است پس مسأله تقسیم مسؤولیت‌ها و تکالیف هر يك از جنس‌ها بوجود می‌آید و در این جانوران نیز گروه شکارچیان از نرها تشکیل شد، است، درحالی‌که این اختصاصات در سایر پستانداران عالی دیده نمی‌شود. در این تقسیم کار، آن‌چه به‌نظر نامعقول می‌آمد این بود که نرها همه از خانواده جدا شده و به‌دنبال تهیه غذا باشند و ماده‌ها را بی‌سرپرست گذاشته و از مکان خود دور شوند.

نتیجه همه تلاش‌ها و تحقیقاتی که در آداب و رسوم مختلف به‌عمل آمده این است که يك تغییر عمیق در رفتار اجتماعی پدید آمده است. این موضوع موجب گسترش زناشوئی گردید، یعنی میمون‌های شکارچی در راه عشق‌بازی و مهرورزی گام نهادند.

اگر چه این پدیده در بسیاری از حیوانات دیگر و سایر پستانداران عالی هم معمول بود ولی در این دسته با سه امتیاز زیر مشخص می‌شد:

۱. هر ماده به یک نر تعلق گرفت که در غیاب جفتش به او وفادار بود.
۲. با کم شدن رقابت جنسی بین نرها، روح تعاون قوت گرفت. به طوری که در شکارهای دسته‌جمعی ضعیف و قوی در حمایت یکدیگر بودند و هر یک خود را در مقابل جمع ضعیف می‌دانستند. اگر چه این وضع در بعضی از پستانداران عالی دیگر نیز دیده می‌شود ولی جامعه در این جا حیوان با استفاده از تمام نیروهای طبیعی و مصنوعی خود، فردخاطی و نر خائن را به سختی تنبیه کرده و سرجایش می‌نشانند.
۳. واحدهای تولید مثلی، یعنی جفت‌های نر و ماده زیاد شدند که برای فرزندان خود به طور مساوی تلاش می‌کردند.

سنگینی مشغله تربیت و تشکیل بچه، خود از عوامل مؤثر تشکیل یک واحد خانوادگی است. در سایر گروه‌های جانوری. مانند: ماهیان، پرندگان، یا پستانداران دیگر معمولاً مسوولیت نگهداری بچه‌ها به عهده یکی از والدین است که به تنهایی آن را تحمل می‌کند و به ندرت پدر و مادر هر دو در نگهداری فرزندان مداخله و مشارکت دارند که در این صورت هم، اجتماع و اشتراک زندگی پدر و مادر فقط به دوره و فصل جفتگیری محدود می‌شود، و حال آن‌که این روابط و اشتراک در زندگی میمون شکارچی دایمی است. به این سبب اعتماد ماده‌ها به حمایت نرها جلب شده و با خیال آسوده به انجام تکالیف مادری می‌پردازند.

نرها به پاکی و وفاداری ماده‌ها اطمینان دارند و می‌دانند که وقتی از شکار برگردند ماده‌ها آنها را ترك نکرده‌اند. در نتیجه بچه‌ها از حداکثر مراقبت و حمایت برخوردار می‌شوند. این نوع زناشویی کمال مطلوب است. واضح است که رفتار امروزی گونه ما جز در بعضی موارد، تکامل نیافته، بلکه به مراتب ضعیف‌تر شده است.

حال باید دید چگونه میمون شکارچی که یک پستاندار عالی است به روش گوشتخواری برگشته است؟ به نظر من مبادلات ساده آداب و رسوم به زودی موجب ظهور و بروز تغییرات عمیق زیستی شده و این تغییرات ارثی گروهی و ویژگیهای تازه پدید آورده است. این موضوع گرچه نظریه تازه‌ای است ولی تاکنون به ثبوت نرسیده است. با وجودی که توجه به تأثیر تعلیم و تربیت و انتقال روایات، می‌تواند عظمت نقش آداب و رسوم را برساند، ولی من به این مطلب معتقد نیستم، زیرا نگاهی به رفتار گونه امروزی ما آن را رد می‌کند. اگر چه توسعه تکنولوژی ما را به پیش می‌برد ولی این پیشرفت با صفات اساسی حیاتی برخورد خواهد داشت.

آثار روش‌های اساسی، یادگار زمانی که ما به صورت میمون شکارچی بوده‌ایم هنوز هم در بسیاری از فعالیت‌های امروزی ما آشکار است. به این جهت اغلب ما هنوز اسیر امیال حیوانی خود هستیم و گویی گاه‌گاه نیروی حیوانی ناشناخته در درون ما بیدار می‌شود.

برای انهدام این خصائص، به روش انتخاب طبیعی، میلیون‌ها سال وقت لازم است تا وقتی که عدم ظهور آن‌ها جزء صفات ارثی ما شود. و آن روز، روز خوشبختی بشر و کمال تمدن است زیرا که نیازمندی‌های اساسی حیوانی برای همیشه در او خفه و از وجودش زدوده شده است.

بدبختانه مغز اندیشمند و راه احساس و آرزوهمانگ نیست.

وقتی برای اولین بار به صفت مشخص این حیوان یعنی پوست برهنه آن توجه کردیم، طبق اصول جانورشناسی آن را میمون برهنه نام نهادیم. و تاکنون نام‌های دیگری چون: میمون قائم، میمون سازنده اشیاء، میمون کله‌دار، میمون زمینی و... نیز بر آن گذاشته‌ایم. چنین نام‌گذاری تهمت یا تحقیر نیست زیرا میمون برهنه هم حیوانی چون سایر حیوانات است پس باید نامی چون آنها داشته باشد و در واقع این کار ما در ردیف سایر کارهای علمی است.

حال باید دید علت برهنگی این حیوان چه بوده است؟ و چگونه خدای ناکرده شکارچی به میمون برهنه (انسان) تبدیل شده است؟

متأسفانه سنگواره هم زمان دقیق برهنه شدن را که نکته تاریکی در تاریخ حیات این حیوان است روشن نمی‌کند. آن چه مسلم است این که تاریخ برهنگی میمون با ظهور اجداد ما مقارن بوده است

ولی باید دید که این برهنگی چگونه انجام گرفته و به خروج از جنگل چه کمکی کرده است؟

این همان مطلبی است که مدت‌ها ذهن دانشمندان این رشته را اشغال کرده و نظریه‌های علمی را به وجود آورده است که محکم‌ترین آنها نظریه نئوتنی است: زیرا سر بچه شامپانزه هنگام تولد پوشیده از مو، و سایر قسمت‌های بدنش برهنه است. اگر این صفت تا بلوغ کامل حیوان حفظ می‌شد (طبق نظریه نئوتنی) پوست این شامپانزه، کاملاً شبیه پوست ما بود.

جالب توجه این که در گونه ما نیز حذف مو به طور کامل صورت نگرفته است زیرا تمام بدن جنین در رحم مادر در ماه‌های ۶ تا ۸ همانند سایر پستانداران عالی پوشیده از موهای ظریف است که قبل از تولد زدوده می‌شود. در کودکان پیش‌رس پس از تولد اغلب این پوشش ظریف قابل مشاهده، و موجب حیرت والدین است. موهای نازک و ظریف که بدن این کودک را می‌پوشاند مدت کوتاهی پس از تولد می‌ریزد و به ندرت اتفاق می‌افتد (از ۳۵ کودک ۱ کودک) که یکی از آنها برای همیشه این پوشش غیرعادی را حفظ کند.

در افراد عادی گونه ما نیز عده پرموها کم نیستند، که موهای آنها نیست به پستانداران عالی دیگر ظریف‌تر است ولی از نظر انبوهی، پسر عموهای شامپانزه محسوب می‌شوند. و گروهی از افراد گونه ما نیز مانند سیاه‌پوستان به کلی برهنه‌اند پس هیچ يك از دو مورد بالا توجیهی کافی نیست زیرا به خاطر آن که يك كور دو چشم دارد نمی‌توان گفت که او كور نیست. ولی آن چه مسلم است ما برهنه هستیم.

اگر موهای فوق‌العاده ریزی که با ذره‌بین قابل رؤیت و شمارش هستند به حساب نیایند، می‌توان گفت که بدن ما بدون واسطه به‌خارج مربوط می‌شود. با این تفسیر برهنگی را می‌توان مطابق فرضیهٔ نئوتنی توجیه کرد ولی معلوم نیست که این صفت در تنازع بقاء میمون برهنه در محیط خصمانه زندگی او چه نقشی داشته است؟

یک تفسیر معقول: میمون شکارچی قدیمی وقتی زندگی ولگردی را رها کرد به‌علت اختیار جایگاه ثابت، خانه او پر از غارتگران انگل مانند کنه و بیید و کک و شپش گردید. به‌طوری که قدرت دفاع از او سلب، و پوستش مجروح می‌شد این مشکل در زندگی او فراوان پیش می‌آمد که در چنین شرایط توان فرسائی اگر میمونی بدن برهنه داشت عمل آسانتر، و برهنگی خود وسیلهٔ بقاء بود. اگر چه تلاش سایر میمون‌ها در دفع انگل‌ها بدنشان را پر از لکه‌های بی‌مو کرده بود ولی برهنگی طبیعی این گونه برگزیده، امتیاز بزرگی محسوب می‌شد، زیرا که به‌این دلیل عمل راندن انگل از بدن بسیار آسانتر بود، و حال آن‌که بیشتر اوقات، بسیاری از پستانداران عالی پشم‌دار صرف این کار می‌شود. علاوه بر امتیاز برهنگی تغذیهٔ میمون برهنه نیز موجب تمیزتر ماندن پوستش شده و خطر هجوم بیماری‌های مهلک را کمتر کرده است.

این برهنگی در کرکس‌ها نیز دیده می‌شود. می‌دانیم که این پرندگان غذای خود را از لاشه‌های خون‌آلود کثیف تأمین می‌کنند و مداومت در فروبردن سرو گردن بداخل لاشه کرکس‌هایی را باقی نگاهداشت که این قسمت از بدن آنها پر نداشت. میمون شکارچی که هم تمام بدنش به‌آلودگی‌های لانه آغشته می‌شود از این فاعده مستثنی نیست. ولی شاید توجیه بقاء مورد شامپاتره‌ها این است که آنها پس از عمل، دفع از برگ درختان مانند کاغذ بهداشتی برای نظافت خود استفاده می‌کنند. از بین رفتن موها همزمان با پیدایش آتش است برافروختن آتش هنگام شب، جبران سرما و پایین آمدن درجه حرارت را در شب می‌کرد و این آتش‌افروزی باعث پیوستن گرمای ایجاد شده در شب به گرمای طبیعی روز می‌شد، و سرمای شب، میمون برهنه شده را تهدید نمی‌کرد.

آرامش ما در آب و فرار شامپاتره‌ها از آب نظریهٔ بالا را تأیید می‌کند. علاوه بر آن، طبق این نظریه پهن وقائم بودن ما نتیجهٔ تکاملی است که متعاقب تلاش میمون برهنه برای فرورفتن در اعماق بیشتر حاصل شده است. صفت عجیب برهنگی محصول محیط است و توجه دقیق به جهت خواب موهای پشت ما اختلاف آن را با سایر میمون‌ها نشان می‌دهد. جهت خواب موها مورب و در طرفین ستون مهره‌ها، و این درست در جهت آب هنگام شنا است. بی‌تردید مقاومت این موها وقتی که پر پشت‌تر بوده در هم شکسته است.

نکتهٔ قابل ملاحظهٔ دیگر اینکه بین تمام پستانداران عالی، تنها زیر پوست ما قشری، از چربی وجود دارد و مشابه این پوشش که به‌منزلهٔ یک ورقهٔ عایق در بدن بالن و سگ دریایی هم دیده می‌شود. بنظر میرسد وسیله‌ای برای مبارزه با سرما در بدن برهنه

است، برای وجود این طبقه چربی از نظر علم تشریح تفسیری دیگری نیست. در تأیید نظریه دریایی از حساسیت دست‌ها یاری گرفته شده به این معنی که هر دست نسبتاً کم تمرین هم می‌تواند سنگ و چوب را بلند کند ولی برای گرفتن غذا. بویژه جانوران دریایی از داخل آب، دست‌های فوق‌العاده دقیق و حساس لازم است. میمون‌های زمینی نخستین جانورانی بودند که چنین دست‌های فوق‌العاده حساس و کاری داشتند و این آمادگی آنها را به سوی دشت‌ها و بدنال شکار کشانده است. و بالاخره نظریه آبی نشان می‌دهد که برای یافتن حلقه مفقوده سلسله‌النسب آدمی، باید کرانه‌های دریایی افریقا را کاوش کنند، شاید در آنجا که محل زندگی میمون‌های شناگر بوده است گم‌شده خود را بیابند.

متأسفانه تاکنون به این منظور کاوشی نشده و نتیجه‌ای به دست نیامده است. ولی تجارب مختلف غیر مستقیم این نظریه را تا حدی تأیید کرده‌اند که مبنای محکم‌تری برای اثبات این نظریه نیستند. از آنجا که ما از گذشته‌مان هیچ ردپایی نداریم، می‌توانیم این نظریه را علت برهنگی میمون بدانیم. (اثبات این مطلب هیچ‌گاه مغایر با تکامل سلسله میمون‌های زمینی به میمون‌های شکارچی نیست بلکه گذراندن زندگی آبی برای چنین تحولی غسل تعمید محسوب می‌شود.)

نظریه دیگری که در مورد علت برهنگی وجود دارد بکلی با دیگر دیدمان‌ها متفاوت است و آن این است که بجای آنکه حادثه برهنگی را اثر شرایط فیزیکی محیط بدانیم، میتوان آنرا معلول طبیعت اجتماعی جانور دانست.

به عبارت دیگر بی‌مویی یک سیر تکامل مکانیکی نبوده و فقط یک نشانه است.

در بدن بعضی از پستانداران عالی لکه‌های بی‌مویی یافت می‌شود که بظاهر یک وسیله شناسایی است، این پدیده سبب مشخص یک گونه از دیگر گونه‌های میمون می‌گردد.

مسأله شناسایی آن چنان امتیازی نیست که بقاء نسلی را تأمین، و تژاد تازه‌ای را ایجاد کند. اگر علت از دست دادن مو در میمون شکارچی فقط وسیله شناسایی او از دیگر گونه‌ها بود، مسلم راههای آسانتری برای شناسایی وجود داشت که بقیمت از دست دادن پوشش عایق ارزشمند مو تمام نشود.

نظریه دیگری که در مورد علت برهنگی عنوان شد ارتباط آن با جنسیت است: پستانداران نر معمولاً بر پشم‌تر از پستانداران ماده هستند با توسعه این اختلاف میمون برهنه ماده‌ای از نظر جنسی فریبا و جالب است که بکلی فاقد مو باشد و حال آنکه از نظر مو اختلاف بین نر و ماده فقط بخش محدودی بنام ریش وسیل است.

زوده شدن مو بهر علتی باشد همزمان با پیدایش یک طبقه عایق چربی در زیر پوست است. که وجود آن فقدان مو را جبران کرده است.

بهر حال از بین رفتن مو در تشدید حساسیت جنسی نیز اهمیت بسیار دارد زیرا مجاورت پوست‌های برهنه در مدت تماس‌های عشقی موجب تحریک بیشتر قوه باء می‌شود در نتیجه همبستگی جفت‌ها بیشتر شده و عمل جفت‌گیری دلپذیرتر می‌گردد. با وجود این از بین رفتن مو به درجه حرارت نیز مربوط می‌شود. شاید وقتی که میمون

شکارچی از جنگل سایه‌دار خارج شد و در خطر آفتاب تند قرار گرفت، برای جلوگیری از ناراحتی‌های ناشی از گرمای شدید موها را از دست داد.

این هم یک تفسیر منطقی است: که ما مقهور گرمای شدید شده‌ایم، ولی باید توجه داشت که این قطعی نیست زیرا هیچ یک از حیوانات پشم‌داری که هم اکنون در دشت‌ها و مرغزارها زندگی می‌کنند از چنین تکاملی نگذشته‌اند، و گرنه باید تاکنون شیر، شغال و... و آنهایی که موهای کوتاه و پر دارند همه برهنه شده باشند.

بی‌تردید بدن برهنه کمتر احساس گرما می‌کند ولی برای بدن فاقد پوشش خطرات ناشی از اشعه خورشید وجود دارد که عوارض آن از نظر کسانی که حمام آفتاب می‌گیرند پوشیده نیست.

به تجربه ثابت شده است که در مناطق کویری پوشیدن لباس هر چند که نازک باشد تبخیر آب را کم کرده و باعث کاهش اتلاف گرما شده و ۵۵ درصد گرم‌کننده‌تر از بدن برهنه است.

در درجات حرارت بالا، لباس‌های گشاد و ضخیم، به‌شکلی که اعراب می‌پوشند به‌علت گرفتن تندی گرما و جریان دادن هوا در اطراف بدن، بهترین محافظ است. جریان هوای اطراف بدن باعث تبخیر بیشتر و تنفس کافی پوستی می‌شود و در نتیجه بدن را خنک می‌کند.

به این ترتیب یافتن ارتباط بین شدت گرما و آغاز برهنگی بسادگی ممکن نیست ولی به‌رحال درجه حرارت و مقدار آفتاب‌گیری دو عامل اساسی هستند.

اگر درجه حرارت هوا عامل قطعی زدوده شدن مو باشد باید ثابت کرد که چرا میمون برهنه تنها پستانداری است که مو و پشم خود را از دست داده است؟

بهترین پاسخی که تاکنون به این سؤال داده شده اینست که طبق دلایل کافی میمون شکارچی از نظر جسمی توانایی دویدن زیاد و دنبال کردن صید را نداشته، او به کمک ورزشی مغزی این مشکل را حل کرده، و با فراهم کردن مقدمات هوشمندانه و استفاده از سلاح‌های کشنده تنبلی جسمی خود را جبران کرده است.

اگر او می‌خواست مدت‌ها در تعقیب شکار باشد گرمای زیاد حاصل از این تلاش به او آسیب فراوان می‌رسانید. پس ناچار دست از تعقیب کشید. این خود قدم بزرگی در مبارزه با گرما، و یکی از راههای معتدل کردن درجه حرارت بدن بود بقاء میمون برهنه وابسته به آن است، و می‌تواند عامل اصلی تبدیل میمون شکارچی پشم‌دار به میمون برهنه باشد.

با زدوده شدن موهای بدن، عده زیادی غدد مولد عرق در تمام سطح بدن میمون برهنه ظاهر شد. و به این ترتیب عامل خنک‌کننده دیگری برای لحظات تلاش و فعالیت بوجود آمد. تبخیر عرق که مایعی شور مزه است در تمام نقاط بدن بویژه قسمت‌هایی که در معرض گرما است، موجب تعدیل درجه حرارت است. در مناطق معتدل گرم این وسیله برای ایجاد حرارت مطلوب کافی است.

عمل قشر چربی زیر پوست که مقارن تشکیل غدد مولد عرق بوجود آمد، گرم

کردن بدن در لحظات غیر فعالیت و تلاش است. لازم به تذکر است که طبقه چربی در مواقع سرد بدون آنکه مانع تبخیر سطحی شود و یا تولید گرما کند، مانع ورود سرما به درون بدن نیز می‌شود. پس بعد از نابودی پوشش موئی بدن، این دو عامل یعنی غدد مولد عرق و قشر چربی، گرمای بدن را متعادل نگاه می‌دارند. تصور می‌شود که مهمترین علامت زندگی تازه اجداد شکارچی ما، تناسب بین از میان رفتن مو و پیدایش غدد و قشر چربی بوده است.

بالاخره میمون برهنه ظاهر شد.

حیوانی که قائم راه می‌رفت شکارچی و اسلحه به دست بود زمین‌زی، نشوتن و کله‌دار بود، از اخلاف بلا فصل پستانداران عالی بود که دوباره رژیم گوشتخواری آغاز کرد، و بالاخره او مترصد فتح دنیا بود. با وجودی که این موجود در تکامل، پدیده‌ای نو آفرید و سرسلسله‌ای عجیب بنیاد نهاد ولی هنوز وجودش به کمال حقیقی نرسیده و خالی از عیب نیست. از آنجا صفاتی مغایر طبیعت مألوفش در او ظاهر می‌شود که تحت تأثیر برنامه‌های دقیق تربیتی و فرهنگی در مقابل توسعه کند اثری معدوم می‌گردند ولی ژن‌ها حافظ صفات اساسی مانند صفت برهنگی هستند.

اکنون ما می‌توانیم بدون اینکه مطالعه گذشته میمون برهنه را فراموش کنیم پدیده‌های رهبری امروز او را هم مورد توجه و مطالعه قرار دهیم. میمون برهنه چه رفتاری دارد؟ مسایل دایمی مربوط به بچه‌ها را چگونه حل می‌کند؟ چگونه مغزش مانند حسابگر الکترونیکی در تنظیم ادراکاتش موفق شده است؟

شاید اقرار نکاتی که خوش‌آیند ما نیست لازم باشد و این همان چیزی است که مورد تحقیق ما قرار دارد.

فصل دوم

جنسیت

میمون برهنه امروزی از نظر جنسی وضع حیرت‌انگیزی دارد زیرا او از بین پستانداران عالی برخاسته و بعد از طی مراحل، دوباره گوشتخوار شده و با حفظ تمام وابستگی‌ها، او عضو پیشرفته‌ترین تمدن‌ها هست. نخستین تغییرات جنسی که مربوط به تحول اساسی میمون درخت‌زی به میمون شکارچی است در دوره‌ای طولانی و همراه با پیشرفت‌های کلی صورت گرفته است. و حال آنکه تغییراتی که معلول تمدن است چندان چشم‌گیر نیست. زیرا مدت آن کوتاه، و تحولاتش سریع و معلول تربیت و هوش و مراقبت و قبول آداب خاص بوده است. بنا بر این با تغییراتی که بر بنای نظام زیستی و انتخاب طبیعی روی داده متفاوت است. از طرفی می‌توان گفت گسترش تمدن آنقدرها همه‌جانبه نبوده که بتواند رفتار جنسی جدیدی بسازد. بلکه فقط عده‌ای از رفتارهای جنسی که مناسب جامعه بوده، قوت بیشتری گرفته‌اند اگرچه این گفتار کمی جسورانه بنظر می‌رسد ولی بهر حال بنیاد نظریه ما بر آن است و در پایان فصل هم مجدداً به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

قبل از هر چیز لازم است با دقت تمام چگونگی رفتار امروزی میمون برهنه را هنگام فعالیت‌های جنسی مطالعه و طبقه‌بندی کنیم بیان این مطلب به علت تنوع فوق‌العاده، آنقدرها هم که بنظر می‌رسد آسان نیست. زیرا نه تنها رفتار جنسی جوامع مختلف بایکدیگر متفاوت است بلکه این رفتار در افراد یک جامعه نیز گونه‌گون است. تنها راه حل این است که نمونه‌های متعددی از پیشرفته‌ترین جوامع را مورد مطالعه قرار داده و میانگین آنها را بررسی کنیم. زیرا به علت عدم توفیق جوامع کوچک و عقب‌افتاده در تغییر عادات جنسی نمی‌توان آنها را به حساب آورد. اگرچه آداب و عادات جنسی افسانه‌ای و مثلون این نوع جوامع جالب است ولی از نظر زیستی بویژه تأثیر تمدن

که مورد بحث ما است سیر تکاملی مهمی را نشان نمی‌دهد، و فقط برای مطالعه پدیده‌های جنسی غیر عادی به مراتب مفیدتر از جوامع متمدن است اغلب اطلاعاتی که در این جا نقل می‌شود عبارت از مجموعه مطالعاتی است که روی فرهنگ معدودی مردم آمریکای شمالی بعمل آمده است.

خوشبختانه روحیه مردم این سامان بهترین نمودار وضع میمون برهنه جدید است زیرا این قسمت از دنیا از فرهنگ فوق‌العاده درخشانی برخوردارند که از نظر زیستی نیز حائز کمال اهمیت است.

رفتار جنسی ویژه گونه ما دارای سه مرحله اختصاصی است: تشکیل جفت، فعالیت های قبل از جفت‌گیری، و جفت‌گیری عمومی، که همه افراد از این مراحل سه‌گانه نمی‌گذرند. مرحله تشکیل جفت که معمولاً به مرحله احساس عشق معروف است، هفته‌ها، گاهی ماهها طول می‌کشد. مقایسه مراحل مختلفی عشقی حیوانات مختلف در این مدت فوق‌العاده جالب و تماشایی است این مرحله در سایر حیوانات با رفتار تردید آمیزی مشخص شده است زیرا مبین تلاقی ترس، حمله و جاذبه جنسی است. حساسیت و دودلی کم کم تقلیل می‌یابد و علائم جنسی شدید جای آن را می‌گیرد. این علائم شامل، رفتار های جسمی، تغییرات چهره‌ای و صوتی پیچیده‌ای است. نشانه‌های صوتی نسبت به سایر علائم، اختصاصی‌تر بوده و همراه با رموزی است که برای جفت حیوان قابل درک، و به این دلیل حائز اهمیت بیشتر است.

طنین صدا بر حسب محتوا تغییر می‌کند و هرگاه یکی زمزمه عاشقانه سردهد، جفت او نیز به پاسخ عاشقانه و دلچسبی می‌پردازد. بعد از مرحله تظاهرات بصرت و صوتی بر خوردهای ساده جسمی پیش می‌آید و وقتی هر دو جفت کنار هم قرار گرفتند. به اتفاق تغییر مکان می‌دهند.

نخست دست در دست هم می‌گذارند و بعد بازوها را در هم می‌کنند و بدنبال آن، لب به گونه هم می‌سایند، و سرانجام از هم لب می‌گیرند. و اغلب دیده شده است که در طول راهی که طی می‌کنند گاه‌گاه می‌ایستند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. پس از آن ناگهان شروع بدویدن، تعقیب یکدیگر، جهیدن، و رقصیدن می‌کنند. یعنی تمام علائم شور و نشاط در آنها آشکار می‌شود تا این مرحله که مربوط به دوره مقدماتی تشکیل جفت است در اجتماع انجام می‌گیرد. اما پس از آن مرحله جفت‌گیری، همراه با اتزوا و دوری از اجتماع آغاز می‌شود. در شروع این دوره اغلب، جفت‌ها تمایل شدید به دراز کشیدن دارند، تماس‌های دوبرین به تدریج زیادتر شده و با فشار همراه می‌شود، پس از مدتی کوتاه به تندی از وضع پهلو به پهلو خارج شده و روبروی هم روی یکدیگر قرار می‌گیرند و خود را بشدت به هم می‌فشارند، این وضع چند دقیقه و گاهی چند ساعت طول می‌کشد، در این مرحله علائم صوتی و بصری دیگر اهمیت خود را از دست داده و جای آنها را نشانه‌های لمسی گرفته‌اند. علائم لمسی شامل جنبش‌ها و فشار قسمت‌های مختلف بدن، به ویژه انگشتان، دست‌ها، لب‌ها و زبان است برای این که تماس پوستی به حداکثر برسد، قسمتی یا تمام لباس را از تن درمی‌آورند در طول این

مرحله تماس دهانی بیشتر شده و فشار لبها بهم، شدید، شیرین و طولانی است. وقتی که التهاب به حد اکثر می‌رسد، یکی از آنها لبها را باز کرده و زبانش را به داخل دهان جفت قرار می‌دهد و با حرکت زبان، مخاط حساس دهان او را تحریک می‌کند. در مرحله شدت تحریک، قراردادن لب و زبان در دهان جفت، کاری نسبتاً معمولی است. اما عده‌ای سایر اندام‌های بدن، نظیر نرمک گوش، گردن، و حتی اندام تناسلی را در دهان جفت جای می‌دهند. نر به دلخواه خود بازبان و لبها، سینه و پستان و گاهی اندام تناسلی ماده را می‌لیسد و می‌مکد. گاهی نر و ماده سر و ته کنار هم دراز می‌کشند، حیوان ماده اندام تناسلی نر، و حیوان نر اندام تناسلی ماده را می‌مکد و در این وضع تمام بدن آنها درهم می‌رود.

علاوه بر بوسیدن، لیسیدن و مکیدن، گاهی یکی از جفت‌ها، اندام‌های مختلف بدن طرف مقابل را به دندان می‌گردد و یا نیشگون می‌گیرد.

گریزند با فشار آهسته دندانها، و نیشگون دور از خشونت انجام می‌گیرد و به ندرت ممکن است شدید و دردناک باشد.

همه حمله‌های تحریک کننده دهانی و تکرار آنها، نشانه بارز دخالت پوست در عمل تحریک است. برای لمس بدن و تماس بیشتر، دست‌ها و انگشتان همه‌جا حرکت کرده و بدن را لمس می‌کنند این گردش در بعضی از قسمت‌ها مانند صورت، کمر و ناحیه تناسلی با شدت بیشتر و توقف همراه است.

تماس‌های دهانی نر غالباً در حدود سینه و پستانهای ماده است. فشار انگشتان نوازشگر که به نوازش مشغولند لحظه به لحظه بیشتر شده و گاهی فشار آنقدر زیاد می‌شود که ناخن‌ها در گوشت فرو می‌روند. گاهی حیوان ماده اندام تناسلی نر را می‌گیرد و در حال نوازش آن، رؤیای جماع دارد.

علاوه بر تماس دست‌ها و بدن، گاهی بر اثر عادت، تمایل به مالیدن و فشار دادن اندام تناسلی به بدن جفت نیز پیدا می‌شود. قابل تذکر این که سایر تظاهرات از جمله بهم چسبیدن بازوها و ران‌ها، همراه با انقباض شدید ماهیچه‌ها، صورت می‌گیرد. در این حال بدن با نیروی هرچه تمامتر کشیده شده و به وضع اولیه برمی‌گردد. و به این ترتیب تحریک جنسی به اوج خود می‌رسد، اگر جفت‌ها مدتی در این وضع بمانند، طبق اصول فیزیولوژی تحریک و فشار برای جفت‌گیری کافی خواهد بود و جفت‌گیری را نتیجه می‌دهد. جفت‌گیری با دخول اندام تناسلی نر، به اندام تناسلی ماده آغاز می‌شود. در این حالت جفت‌ها به وضع افقی روبه‌روی هم، و نر روی ماده قرار گرفته‌اند در حالی که ران‌ها از هم فاصله دارند. این روش معمولی‌ترین و اختصاصی‌ترین روش جفت‌گیری است. سایر روش‌ها بعداً توضیح داده خواهد شد.

پس از قرار گرفتن حیوان نر روی ماده، و دخول اندام تناسلی نر به اندام تناسلی ماده، جنبش موزون کمر در حیوان نر آغاز می‌شود. مقدار فشار و سرعت عمل را به آسانی می‌توان تغییر داد و اگر مانعی وجود نداشته باشد معمولاً فشار و سرعت به نهایت می‌رسد، به نسبتی که عمل جفت‌گیری پیش می‌رود از تمایل شدید به تماس دست‌ها و دهان و

لطف به هم پیچیدن و درهم فرو رفتن کاسته می شود بعد از این وضع، غالباً تحریک فرد متقابل مدتی دوام دارد.

طول مدت جفت گیری به مراتب کوتاه تر از دوره قبل از جفت گیری است، و چند دقیقه بعد از شروع جفت گیری مرحله انزال نر فرا می رسد که حیوان نر می تواند کمی آن را به تأخیر بیاورد. شاید عمل جفت گیری ماده سایر پستانداران عالی همراه با انزال نباشد ولی در میمون برهنه که خود یک حیوان است هنگامی این مرحله وجود خواهد داشت که مدت جفت گیری به درازا بکشد، در این صورت تمام آثار و هیجانات مربوط به انزال به جز دفع اسپرم که در حیوان نر مشاهده می شود در ماده هم ظاهر می گردد. شدت هیجان در حیوان ماده بیشتر است مدت زمانی که طول می کشد تا ماده ها به این نقطه تحریک برسند مختلف است ولی معمولاً بین ۱۵ تا ۲۵ دقیقه بعد از شروع جفت گیری آغاز می شود.

از نظر زمان لازم برای تحریک نهایی، بین حیوان نر و حیوان ماده اختلاف بسیار است و معمولاً در ماده ها مدت بیشتری طول می کشد. بحث در مورد این موضوع وقتی لازم است که بخواهیم انواع عملیات جنسی را مطالعه کنیم. در این جا لازم به یادآوری است که رساندن ماده به نقطه تحریک شدید، به راههای مختلفی که اشاره می شود امکان پذیر است: خودداری حیوان نر و به تأخیر انداختن عمل انزال، تشدید تحریک ماده قبل از دخول، وجود مانع برای نزدیکی. حفظ شدن حالت تحریک نر، بعد از دفع. شروع تحریک بعد از لحظه ای استراحت که در این صورت باید تماس جنسی را کاهش داد تا دفع خود به خود به تأخیر بیفتد و زمان کافی برای رسیدن ماده به مرحله حاد تحریک فراهم شود.

وقتی که جفت ها به مرحله تحریک نهایی و انزال رسیدند، دوره جالب استراحت پس از تلاش است.

حال که از تحریک های جنسی سخن گفتیم، لازم است که عکس العمل های جنسی را هم مورد مطالعه قرار دهیم.

آیا بدن در مقابل این تحریک شدید چه عکس العملی نشان می دهد؟ در پاسخ این سؤال می توان گفت که در هر دو جفت، تعداد ضربان قلب بیشتر، فشار شریانی بالاتر، و تنفس تندتر می شود. این تغییرات در طول قبل از جفت گیری نمایان شده و در مرحله انزال به نهایت شدت خود می رسند. ضربان قلب انسان در حالت طبیعی بین ۷۵ تا ۸۵ بار در دقیقه است. این تعداد در مراحل اولیه تحریک جنسی به ۹۵ تا ۱۵۰، در تحریک های شدید به ۱۳۵، و در اوج تحریک یعنی مرحله انزال به ۱۵۵ بار در دقیقه می رسد. دستگاه سنجش فشار خون در مرحله انزال بین ۴۵ تا ۱۵۵ میلیمتر جیوه را نشان می دهد. به نسبتی که تحریک تشدید می شود تنفس هم سریع تر و عمیق تر می گردد. تا این که در مرحله انزال، جفت ها به نفس نفس می افتند و تنفس آنها همراه با نفیر و ناله است. هنگام انزال، قیافه متشنج، دهان باز، و سوراخ بینی متسع است و این درست شبیه پهلوان کشتی گیر در آخرین مرحله زور آزمایی، و یا یک موجود زنده در شرایط

کمی هوا است.

تغییر مهم دیگری که در طول تحریک‌های جنسی حاصل می‌شود، اختلال قابل ملاحظه در تقسیم خون است. در این حالت خون از عمق بدن به بخش‌های سطحی می‌آید، و انقباض رگ‌های آورنده خون به پوست نتایج مؤثر دیگری به دست می‌دهد. این وضع بدن را برای لمس بیشتر، گرمتر می‌کند و کانون سوزانی برای انفجار جنسی بوجود می‌آورد، و تغییرات ویژه‌ای را در مناطق معینی از بدن نتیجه می‌شود. در تحریک‌های شدید، نوعی سرخی مخصوص جنسی دیده می‌شود. انتشار این سرخی از ناحیه معده و قسمت فوقانی شکم شروع شده و به بخش فوقانی سینه و بالای تنه و پهلوها و ناحیه میانی سینه می‌رسد و بالاخره به پایین چهره ختم می‌شود. این سرخی گاهی در گردن و صورت بطور مساوی ظاهر می‌گردد. این عکس‌العمل درماده‌ها واضح‌تر است زیرا در حیوان ماده هنگام تحریک، قسمت پایین شکم، شکم، شانه‌ها، و آرنج قرمز می‌شود و اگر تحریک شدید باشد این قرمزی در ران، لمر و پشت نیز دیده می‌شود. این سرخی گاهی مانند سرخی علامت بیماری سرخک در تمام سطح بدن حیوان ماده منتشر می‌شود. و یکی از علائم بصری جنسی بشمار می‌رود. چنین وضعی به ندرت، در نرها نیز دیده می‌شود، که در آن صورت، بخش بالای شکم و روی سینه و چهره و گردن قرمز شده و گاهی سرخی به شانه، ساعد، و ران هم می‌رسد. پس از انزال سرخی همه اعضا از بین می‌رود، منتهی اندام‌هایی که زودتر قرمز شده بودند دیرتر، و اندام‌هایی که دیرتر سرخ شده بودند، زودتر قرمزی خود را از دست می‌دهند.

علاوه بر سرخی‌های جنسی به علت اتساع عروق، در بعضی از اندام‌ها انقباض هم صورت می‌گیرد. به علت زیاد شدن ضربان قلب، شریان‌ها مقدار خون بیشتری را به سرعت به اندام‌ها می‌رسانند، که وریدها به آن سرعت قادر به تخلیه خون آن اندام نیستند، زیرا انقباض رگ‌ها در بعضی قسمت‌های بدن باعث انسداد جریان خون می‌شود و تا وقتی که این وضع دوام دارد آن اندام همچنان متورم می‌ماند، در اندام‌هایی مانند لب‌ها، بینی، نرمک گوش، نوک سینه، اندام تناسلی هردو جفت، و پستان‌های ماده وضع چنین است. لب‌ها ورم کرده، قرمزتر و برجسته‌تر، نوک نرم بینی متورم شده و سوراخ‌های بینی باز می‌شوند. نرمک‌های گوش ضخیم شده و باد می‌کنند. پستان‌ها در دو جنس بزرگ و سفت می‌شود ولی این پدیده در حیوان ماده بارزتر است. پستان‌های حیوان ماده در مرحله نزدیک به انزال بهترین وضع را دارد، زیرا علاوه بر آنکه تقریباً در حدود ۲۵ درصد از اندازه طبیعی بزرگتر می‌شود گرد، سفت و برجسته هم هست. در طول مدت تحریک اندام‌های تناسلی هردو جنس، تغییرات فراوانی می‌کند. جدار واژن ماده به شدت تحریک شده و از راه مجرای مهبل لغزنده و چرب می‌گردد. لغزنده شدن واژن در بعضی شرایط، چند ثانیه بعد از شروع مقدمات قبل از جفت‌گیری صورت می‌گیرد. در تمام مدت تحریک جنسی، قسمت عضو سوم مجرای مهبل از درازا و پهنا منبسط شده، و با نزدیک شدن مرحله نهایی تحریک، قسمت خارجی عضو سوم هم متورم می‌شود. شروع مرحله نهایی تحریک وقتی است که فاصله انقباض‌های ماهیچه‌های این عضو

۲ تا ۴ ثانیه، و به نسبت شدت تحریک به $\frac{۸}{۱۰}$ ثانیه تقلیل یابد. تعداد انقباض ۳ تا ۱۵ بار است.

اندامهای جنسی خارجی ماده نیز در مدت تحریک ورم می‌کنند. لب‌های بزرگ واژن از هم فاصله می‌گیرند و گاهی دو تا سه برابر اندازه طبیعی خود، بزرگ می‌شوند. لب‌های کوچک هم دو تا سه برابر اندازه طبیعی شده و تا وسط پرده محافظ لب‌های بزرگ پیش می‌آیند و تبدیل به زائیده‌ای یک‌سانتی متری می‌شوند. به نسبت تشدید تحریک، در لب‌های کوچک تغییرات ضربان داری پدید می‌آید. تحریک‌های انقباضی، رنگ این اندام‌ها را به گلی روشن برمی‌گرداند. هنگام تحریک‌های جنسی زائیده زبان کوچک (اندام مشابه پنیس مرد، در زن) پهن و برجسته شده و در لحظه‌نهایی تحریک ناگهان زیر زائیده محافظ مخفی می‌شود. در این دقت پنیس مرد مستقیماً نمی‌تواند آن را تحریک کند، بلکه تراکم خون و حساسیتی لازم است که اندام نر بطور غیرمستقیم با انقباض‌های منظم این منطقه را تحریک می‌کند.

اندام تناسلی نر نیز به نسبت تشدید تحریک، تغییراتی می‌کند. این اندام در حال عادی سست و نرم است. و با شروع تحریک کم‌کم باز شده و راست می‌ایستد و در شدت تحریک به سختی منقبض شده است و برافراشته می‌گردد. درازی طبیعی این اندام تقریباً ۹ سانتی متر است که در حال تحریک ۷ تا ۸ سانتی متر به طول آن اضافه می‌شود. همزمان با افزایش طول، قطر این عضو هم زیاد شده و به اندازه‌ای می‌رسد که می‌توان گفت: انسان نسبت به سایر پستانداران عالی، بزرگترین اندام تناسلی را دارا است.

قدرت انقباض ماهیچه‌های اندام تناسلی نر در لحظه‌نهایی تحریک و وقت انزال، چندین برابر می‌شود. این انقباض‌ها فوق‌العاده قوی، و در فاصله $\frac{۸}{۱۰}$ ثانیه صورت می‌گیرند. و این درست شبیه حالت انقباض در اندام تناسلی ماده است. در این هنگام کیسه منی منقبض شده و حجم آن به حداقل می‌رسد، رشته‌های اتصالی بیضه‌ها هم کوتاه شده و حرکشان بسیار کم می‌گردد. درست شبیه کوتاه شدن طول این رشته هنگام سرما، ترس و خشم و به این دلیل بیضه‌ها هرچه بیشتر به داخل بدن رانده می‌شوند تحریک‌های انقباضی، یا تحریک این ناحیه، اندازه خود بیضه‌ها را ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش می‌دهد. آنچه شرح داده شده اصول عکس‌العمل‌های موجود نر و موجود ماده در قبال فعالیت‌های جنسی بود. بعد از عمل دفع همه تغییرات پدید آمده، به سرعت نابود شده و شخص حالت فیزیولوژیکی عادی خود را باز می‌یابد. در اینجا عکس‌العمل‌های بدن را در فاصله انزال یادآور می‌شویم: در دوره جفت‌گیری موجود نر به مراتب بیش از موجود ماده عرق می‌کند. و این معلول فعالیت زیادتر موجود نر در طول عمل جفت‌گیری است. گاهی علت این تعرق شدید، شدت انزال است و هیچ‌گونه ارتباطی با فعالیت فردی و تقلاهای جسمی ندارد. سطح پشت، ران‌ها و بالای سینه بیشتر عرق می‌کنند و گاهی عرق از زیر بغل سرازیر می‌شود. در شرایط حاد، تمام بدن از شانه‌ها تا ران‌ها عرق می‌شوند. پوست دست و پا از عرق پوشیده شده و در صورت سرخی مخصوص

جنسی دیده می‌شود. پیشانی و پشت لب‌های بالا را هم قطرات عرق می‌پوشاند. آنچه از شروع این فصل تاکنون گفته شد، خلاصه‌ای از تحریکات و عکس‌العمل‌های جنسی، گونه‌ها است که بنیاد جنسی امروز ما را نیز تدارک دیده و پایه‌ای برای بحث در رفتار جنسی‌ها، به‌نسبت منشاء آن رفتار، و دنیای زندگی امروزی نهاده است. ولی باید این نکته را یادآور شد که تحریک‌ها و عکس‌العمل‌های ذکر شده، از نظر شدت نوسان در همه افراد یکسان نیست. بعضی از این پدیده‌ها به‌محض برخورد فرد نر و ماده‌ای که تصمیم به‌عمل جفت‌گیری دارند صورت می‌گیرد، وعده‌ای دیگر، جز در شرایط خاص ظاهر نمی‌شوند. به‌رحال در گونه‌ها. این پدیده‌ها بقدری قوی هستند که آن‌ها را جزء صفات ویژه این گونه دانسته‌اند.

۷۵ درصد زنان و ۲۵ درصد مردان از عکس‌العمل قرمزی جنسی برخوردارند. در تمام زنان و ۶۰ درصد مردان سفت شدن پستان‌ها از علائم تحریک است. ۲۳ درصد افراد نر و ماده‌گونه‌ها، بعد از عمل جفت‌گیری بدنشان به‌شدت عرق می‌کند و بسیاری دیگر از عکس‌العمل‌های جنسی تقریباً در همه افراد وجود دارد. طبیعی است که همه عکس‌العمل‌ها از نظر شدت و مدت تابع عوامل تغییر دهنده مختلفی هستند.

نکته قابل توجه دیگر، چگونگی فعالیت جنسی در طول زندگی است. در ده سال اول زندگی، هیچ نوع فعالیت جنسی در هیچ‌کدام از افراد جنس‌ها وجود ندارد. بندرت در بعضی از کودکان قبل از اینکه توانایی ساختن و دفع گامت وجود داشته باشد تظاهرات جنسی مشاهده می‌شود.

۸۰ درصد دختران به‌طور طبیعی در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی قاعده می‌شوند و بقیه تا ۱۹ سالگی به‌این مرحله می‌رسند. علائم بلوغ در دختران با رشد مو در مناطق خاص بدن، بزرگ شدن کفل، و بزرگ شدن پستان‌ها همراه است. رشد عمومی بدن نیز در این مرحله به‌شدت می‌رسد که تا ۲۲ سالگی ادامه پیدا می‌کند. پسران تا قبل از ۱۱ سالگی قادر به‌انزال نیستند، به‌طوری که از نظر جنسی از دختران عقب‌ترند. (به‌بندرت در بعضی از پسر بچه‌های ۸ ساله بلوغ جنسی دیده می‌شود). معمولاً ۲۵ درصد پسر بچه‌ها در ۱۲ سالگی، و ۸۰ درصد در ۱۴ سالگی بالغ می‌شوند (این سن، معادل بلوغ در دخترها است و می‌توان گفت که در این سن، پسرها به‌دخترها می‌رسند). سن متوسط بلوغ جنسی پسرها ۱۳ سال و ده ماه است. در پسران هم مانند دختران، بلوغ جنسی با بروز صفات ثانویه همراه است. رویش مو در بدن، به‌ویژه صورت و نواحی تناسلی انجام می‌گیرد. اطراف دستگاه تناسلی، زیر بغل، پشت لب‌بالا، گونه‌ها، چانه، و سینه مناطقی هستند که رویش مو در آنها توسعه می‌یابد.

دیگر از علائم بلوغ در پسران: پهن شدن شانه‌ها، (در دختران پهن شدن کفل) و بم شدن صدا است. تغییر وضع صوتی در دختران به‌مراتب ضعیف‌تر است. در هر دو جنس رشد دستگاه تناسلی هم از عوامل بلوغ محسوب می‌شود. اشاره به‌این نکته بسیار جالب است که در دوره عملیات جنسی، تکرار و تظاهرات جنسی در جنس نر، به‌مراتب

بیش از جنس ماده است. در حالی که بلوغ جنسی در دختران زودتر از پسران شروع شده و جنس نر، یک سال بعد از جنس ماده، بلوغ جنسی پیدا می‌کند. پسران در سن ۲۵ سالگی به اوج قدرت جفتگیری می‌رسند در حالی که دختران در سنین بین ۲۵ تا ۳۵ سالگی این آمادگی کامل را به دست می‌آورند. در واقع ماده‌های گونه ما، در سن ۲۹ سالگی از نظر قدرت جفتگیری مانند پسران ۱۴ ساله هستند.

تحریک به حد انزال، فقط در ۲۳ درصد از دختران ۱۵ ساله دیده می‌شود، این وضع در دختران ۲۵ ساله تا ۵۳ درصد و در زنان ۳۵ ساله تا ۹۵ درصد ارتقاء می‌یابد. کامل مردان، به طور متوسط ۳ بار در هفته انزال می‌کنند. و بیش از ۷ درصد آنها روزانه یک بار بیشتر به این مرحله می‌رسند. در مردان شدت انزال بین سنین ۱۵ تا ۳۵ سالگی است سپس با بالا رفتن سن به تدریج از قدرت آن کاسته می‌شود. قدرت انزال، بر اثر تکرار کم می‌شود و زاویه نعوظ اندام تناسلی به تدریج کاهش می‌یابد. نعوظ در سنین ۱۸ تا ۲۵ سالگی می‌تواند یک ساعت طول بکشد و حال آنکه در سن ۷۵ سالگی، این مدت به ۴ دقیقه تقلیل پیدا می‌کند. با وجود این، ۷۵ درصد از مردها در سن ۷۵ سالگی هنوز از نظر جنسی فعال هستند.

از نزول قوه جنسی بانوان، به نسبت بالا رفتن سن جدولی تهیه شده است. دفع اوول در سن ۵۵ سالگی در همه زنان قطع می‌شود ولی این مانع جفتگیری یا عکس العمل‌های جنسی آنها نیست، و در افراد مختلف از نظر رفتارهای جنسی، اختلاف‌های فاحش دیده می‌شود.

قسمت اعظم فعالیت‌های جنسی، مربوط به مواردی است که رفتار جنسی محصول آمیزش دو فرد باشد خواه این اتحاد دو گانه، یک ازدواج قانونی باشد یا یک ارتباط غیر از آن، بهر حال حاصل آمیزش دو فرد نر و ماده است. نمی‌توان تصور کرد که جفت‌گیری‌های مکرر غیر قانونی ناراحتی‌های پیچیده‌ای بوجود خواهد آورد. زیرا اگر جفت‌گیری مطابق دلخواه و از روی صمیمیت نباشد دوامی نخواهد داشت.

۹۵ درصد جفتگیری‌ها محصول ازدواج قانونی هستند اما ۵۵ درصد زنان و ۴۸ درصد مردان قبل از ازدواج جفتگیری را می‌دانند.

۲۶ درصد از زنان ازدواج کرده، و ۵۵ درصد از مردان ازدواج کرده در سن چهل سالگی برخوردهای غیرقانونی هم دارند و عده بسیار کمی هم به حدی می‌رسند که رشته پیوند را بگسلند و از یکدیگر جدا شوند. (در سال ۱۹۵۶ این نسبت در ایالات متحده به ۹ درصد رسید).

با وجود همه این عوامل قوی، در بنیاد ساختمان تشکیل جفت در گونه ما، باز این پدیده ناقص است.

اکنون که جزئیات رفتار جنسی را در گونه خود عنوان کرده و در نظر گرفته‌ایم چند سؤال پیش می‌آید.

نقش طرح‌ها و روش‌های جنسی ما در بقاء مان چیست؟ چرا رفتار جنسی ما با سایر پستانداران عالی متفاوت است؟ شاید با تغییر نوع سؤال، پاسخ به آن آسان شود:

به این طریق که چگونه می‌توانیم رفتار جنسی خودمان را با سایر پستانداران عالی مقایسه کنیم؟

ابتدا به این نکته پی‌می‌بریم که رفتار جنسی ما به مراتب شدیدتر از سایر پستانداران عالی است و هنگامی که خود را با حیوانات نزدیک به خود مقایسه می‌کنیم این مطلب روشن‌تر شده و مسلم می‌گردد.

در آنها دوره طولانی احساس عشق و تمایل به جفت‌گیری وجود ندارد. روابط زناشویی جفت‌ها به‌طریقی که در گونه ما دیده می‌شود، در میمون‌ها موجود نیست. دوره قبل از جفت‌گیری که شروع رفتار زناشویی است در این حیوانات منحصر به چندصدای ساده و یا حرکات ظاهری بدن است، و زمان جفت‌گیری هم در آنها بسیار کوتاه‌می‌باشد. (مدت جفت‌گیری بابوئن^۱ که نوعی میمون بزرگ آفریقایی است بسیار کوتاه بوده و از لحظه‌ای که حیوان نر سوار ماده می‌شود تا مرحله انزال از ۷ تا ۸ ثانیه تجاوز نمی‌کند و در این مدت ۱۵ بار یا کمتر، کمر خود را به کفل ماده می‌زند). ماده این حیوان حالت انزال ندارد.

اگر ماده این حیوان را با ماده‌گونه خودمان از نظر برخورد‌های جنسی مقایسه کنیم، باید بگوییم که عکس‌العمل ماده آنها بسیار ناچیز است. میمون ماده مدت بسیار کمی آمادگی پذیرش جفت دارد و زمان این آمادگی به یک هفته تا یک ماه در سال محدود می‌شود.

در پستانداران پست جفت‌گیری فقط در دوره اول سازی انجام می‌گیرد. در پستانداران عالی این مدت درازتر شده است. اما ماده‌گونه‌ها، تمام اوقات آماده پذیرش جفت و عمل جفت‌گیری است. میمون ماده از آغاز تا انجام دوره بارداری و در ایام دوره شیردادن هیچ‌گونه فعالیت جنسی ندارد. در گونه ما فقط قبل و بعد از زایمان آنها به مدت بسیار کوتاه جفت‌گیری ممنوع بوده و انجام نمی‌گیرد. واضح است که میمون برهنه از پستانداران عالی امروزی است که از نظر جنسی از همه جانوران قوی‌تر است. برای این که بتوانیم دلیل کافی بر این ادعا ارائه کنیم، باید به‌منشاء و اصل این جانور رجوع نماییم.

میمون برهنه از چه مراحل گذشته است؟

۱. ابتدا به‌نظر می‌رسد که او برای بقاء خود مجبور به شکار کردن بوده است.
۲. برای تهیه وسایل و آلات شکار مغز بزرگ و پرورش یافته لازم داشته است.
۳. برای آموزش‌های لازم، باید دوران کودکی طولانی می‌شد.
۴. زمانی که نرها برای شکار از منزل خارج می‌شوند، ماده‌ها باید در خانه به‌پرورش کودکان مشغول باشند.
۵. نرها باید در شکار بایکدیگر همکاری و اشتراک مساعی داشته باشند.
۶. نرها باید طرز استفاده از اسلحه را بیاموزند تا در شکار ناکام نشوند.

من ادعا نمی‌کنم که تمام مراحل بالا به‌ترتیبی که عنوان کرده‌ام پیش آمده، اما می‌توانم بگویم که این رویدادها لازم و ملزوم یکدیگر بوده، و از نظر زمانی هم ملازمت داشته‌اند. تردیدی نیست که هر تغییر خودبه‌خود موجب فراهم آمدن تغییرات دیگر می‌شود و می‌توانم بگویم که شش نوع تغییر اساسی ذکر شده در زندگی میمون شکارچی روی داده است، که این تغییرات می‌تواند مبین پیچیدگی رفتار جنسی امروزی ما باشد.

در مورد چگونگی شکار و آغاز انتخاب جفت، می‌توان گفت که رفتن نرها به‌شکار، تنها ماندن ماده‌ها، و وفاداری آنها نسبت به نرها، اساس تمایل ماده‌ها به تشکیل جفت است.

نرهایی که از نظر شرکت در شکار و فنون مربوط به آن ضعیف بودند، ناچار به‌دیگران امتیازات جنسی می‌دادند یعنی ماده‌های خود را در اختیار نرهای شکارچی ماهر تر قرار داده و حکومت مطلقه جنسی و در عین حال ظالمانه تشکیل می‌دادند. در این دوره فقط نرهایی می‌توانستند جفت بدست آورند که نیرو و قدرت بیشتر داشته باشند. به‌این دلیل بین نرها رقابت وحشتناکی درمی‌گرفت که منجر به‌تهیه و تمهید سلاح‌های کشنده می‌شد. جفت‌ها زندگی انحصاری می‌یافتند و هر ماده به‌یک نرمعین‌تعلق می‌گرفت، نیاز فراوان بچه‌ها در دوره طولانی رشد به‌حمایت نیز عامل دیگر تشکیل زندگی خانوادگی بود. تقسیم کار و تکالیف پدر و مادر هم دلیل دیگری برای تشکیل و استحکام زندگی جفت‌ها بشمار می‌رفت.

این تحول را اگر از همین نقطه نظر تعقیب کنیم به‌این نتیجه می‌رسیم که: میمون برهنه از عطیه عشق برخوردار شده و جفت ویژه‌ای برمی‌گزیند و زندگی پایدار خانوادگی را می‌سازد.

این طرح چگونه پدید آمده؟ و چه عواملی به‌اجرای آن کمک کرده است؟ می‌دانیم که مدت تمایل به‌هم‌آغوشی در پستانداران عالی، بسیار کوتاه، و از چند ساعت، یا چند روز تجاوز نمی‌کند. می‌خواهیم بدانیم که چه عاملی سبب شده که این دوره در میمون برهنه توسعه یافته است. در این مورد می‌توان گفت که عامل اصلی، طولانی بودن دوران طفولیت است زیرا در طول سال‌های نمو کودک، بین والدین وابستگی‌های عمیقی پدید می‌آید و کودک، آن وابستگی‌ها و ارتباط‌های محکم و اساس تشکیل خانواده را می‌شناسد. این توجه به‌خانواده با فرارسیدن بلوغ نابود می‌شود اما به‌جای آن اتکاء به‌نفس خاصی در کودک پدید می‌آید که خلاء پیوستگی نسل‌ها را جبران می‌کند. نوجوان برای ایجاد یک ارتباط تازه که جانشین آن شود آمادگی تمام می‌یابد.

اگر این مطلب برای برآوردن نیاز تازه یعنی ایجاد وابستگی به جفت کافی باشد، باز هم احتیاج به يك مكمل دارد و مدت زیادی وقت می‌خواهد تا هر يك از افراد جفت به اوج پیشرفت این نیاز یعنی تشکیل خانواده برسند. مداومت و قرار گرفتن در مسیر دوستی و علاقه، موجب بقاء عشق می‌شود. قرار گرفتن در مرحله دلدادگی، هم محرك، و هم اولین شرط تشکیل خانواده است و مطالب دیگر همه بعد از آن مطرح می‌شود. ساده‌ترین و درست‌ترین راه برای رسیدن به نتیجه، درك این مطلب است که فعالیت‌های ویژه جفت‌ها چگونه پرمعنی‌تر و پیچیده‌تر شده، یعنی چطور يك جنس از نظر جنسیت قوی‌تر گردیده؟ و چگونه خود را به این مرحله رسانیده است؟

در پاسخ این سؤال، چنین به نظر می‌رسد که، مشاهده رفتار میمون برهنه امروزی با استفاده از تمام وسایل ممکنه، طرح و نمای این چگونگی را به وضوح رسم می‌کند: حیوان ماده از تولد بچه، و رفتار محبت‌آمیز او نسبت به خود لذت فراوان می‌برد. با اینکه طول دوران کودکی بسیار زیاد، و در این مرحله از زندگی طفل وابسته به مادر است، باز هم مادر آماده جفت‌گیری و بچه‌دار شدن می‌گردد.

علاقه به بچه‌دار شدن می‌تواند عاملی برای آمادگی حیوان ماده باشد، اما معلوم نیست که علت آمادگی جفت‌گیری او در روزهایی از ماه که امکان حاملگی وجود ندارد، چیست؟ در هر جفت‌گیری، زن قدرت تولید مثل ندارد و این فقط مربوط به روزهای معینی از ماه است که اوول آزاد می‌کند. پس تردیدی نیست که این همه فعالیت جنسی که در گونه ما وجود دارد فقط نمی‌تواند برای تولید بچه باشد بلکه قسمت اعظم جهت تحکیم ارتباط و رضایت خاطر طرفین است.

تکرار عمل جفت‌گیری در گونه‌ها نمی‌تواند کاری تصنعی باشد و نه نشانه زوال تمدن است، بلکه با توجه به ریشه‌های زیستی عمیق و محکم آن، برای میمون برهنه يك پله کامل محسوب می‌شود. ماده گونه ما در مدت حاملگی که قاعده نمی‌شود باز هم ارتباط خود را با نر ادامه می‌دهد. درحالی که ماده‌های آبیستن گونه‌های دیگر، برای محروم کردن نر از جفت‌گیری در تمام این دوره به صورت موجودی خطرناک درمی‌آیند و نزدیکی جفت با آنها با مخاطراتی همراه است. پس این پذیرش در دوره حاملگی ویژه میمون برهنه است که نه تنها فعالیت عادی جنسی او همچنان ادامه دارد بلکه تشدید هم می‌شود.

بدن برهنه و دست حساس این میمون شکارچی از عوامل مهم تحريك هستند. زیرا لذت فراوانی که از تماس بدن‌های لخت حاصل می‌شود و تحريكی که از تماس دست‌های حساس به بدن ایجاد می‌گردد، هر دو در این گونه وجود دارد. و این دو از عوامل مهم تحريك در دوره قبل از جفت‌گیری هستند.

لمس، مالش، فشار و در آغوش کشیدن در سایر جنس‌های پستانداران عالی نیز هست ولی برای آن، اندام‌های خاصی وجود ندارد در حالی که در جنس‌ها، لب‌ها نرمک‌های گوش، پستان‌ها، سینه، و اندام‌های تناسلی که به وسیلهٔ اعصاب توسعه یافته، فوق‌العاده حساس هستند از نقاط تحریک‌پذیر عشقی به حساب می‌آیند.

چنین به نظر می‌رسد که نرمک‌های گوش فقط در گونه‌ها ظاهر شده است. علمای تشریح اغلب رشد نرمک گوش را غیر مفید می‌دانند و بیشتر آن‌ها معتقدند که ما سابقاً گوش‌های بزرگی داشته‌ایم و گوش امروزی ما از بقایای آن است.

توجه به ساختمان گوش در پستانداران عالی نشان می‌دهد که در هیچیک از آنها نرمک وجود ندارد. بنابراین نرمک گوش‌ها، نمی‌تواند باقیمانده یک گوش بزرگ باشد پس این اندام کاملاً جدید است و با ویژگیهای تحریکات جنسی میمون برهنه مربوط می‌باشد. راه جریان خون نرمک گوش تحت تاثیر تحریک‌های جنسی بند آمده و خون زیادی در آن جمع می‌شود و این عضو فوق‌العاده حساس می‌گردد. این همه دقت در آفرینش نمی‌تواند در مسیر دیگری غیر از تکامل صورت گرفته باشد. (جای تعجب است که با تحریک نرمک گوش جنس‌های نر و ماده به آسانی تحریک شده و به مرحلهٔ نهایی آن می‌رسند).

ساختمان جادویی قسمت برجسته و گوشتی بینی نیز عجیب و جالب توجه است اما هنوز علم تشریح ساختمان ویژهٔ داخلی آن را توجیه نکرده است. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که تغییرات عضوهایی نظیر نرمک گوش، و بخش برجسته و گوشتی بینی هیچ نقشی ندارند، در حالی که به دشواری می‌توان این زواید تکاملی را در پستانداران عالی بیهوده و بدون نقش دقیق دانست.

در بینی ماهیچه‌های اسفنجی خاصی وجود دارد که هنگام تحریک جنسی با انقباض خود موجب گشادی پرها و مجرای بینی می‌شوند و این خود دلیل تأثیر تحریکات جنسی بر این قسمت است.

نظیر چنین اندام‌های لمسی، که اخیراً در زمرهٔ اعضای لمس جای گرفته‌اند بسیار کم است.

ظهور احساسات پیچیده در چهره، در بهبود ارتباط و انتقال احساس، نقش مهمی دارد، و در هیچ گروهی از جانوران، تغییر عضلات صورت بهتر از پستانداران عالی احساسات را بیان نمی‌کند.

پس، گونه‌ها، دارای بهترین ساختمان صورت برای بیان پیچیده‌ترین احساسات است.

کوچکترین تغییر ماهیچه‌های اطراف لب‌ها، دهان، بینی، ابروان و پیشانی قادر است تمام احساسات پیچیده درونی ما را ابراز کند. تغییر وضع ماهیچه‌های صورت در برخورد‌های عشقی، بیان‌کننده نیرومند احساسات قلبی است. (این تغییرات در فصل بعد دقیقاً مورد بررسی قرار می‌گیرد).

هنگام تحریک‌های جنسی مردمک چشم متسع می‌شود. این تغییر به‌قدری دقیق و حساس است که ممکن است به‌خوبی درک نشود اما آنچه کاملاً معلوم و روشن است این که در حال تحریک سطح چشم‌ها می‌درخشند.

ساختمان نرمک گوش، و بخش غضروفی بینی و لب‌ها در گونه‌ها، از سایر پستانداران عالی متمایز است. گرچه پستانداران عالی دیگر هم لب دارند اما هیچ‌گاه لب‌های آنها مانند میمون برهنه به‌خارج برنگشته است. شامپانزه که در حالت تنفر می‌تواند لب‌های خود را جمع یا باز کرده و به‌سختی قادر است تف کند، در وضع عادی لب‌های غیر مشخص و فشرده دارد و حال آن‌که لب‌های ما در حال عادی هم برگشته و کاملاً مشخص است. در حالت چشمان شامپانزه پیوسته درهم‌رفتگی و اخم دیده می‌شود. لب‌های شامپانزه به‌عنوان یک عامل لمسی در جلب محبت نقش عمده‌ای دارد، اگر در هم‌آغوشی این جانور توجه شود، به‌آسانی می‌توان دید که از برخورد لب‌ها به‌گردن طرف مقابلش احساس شعف و رضایت خاطر می‌کند و همچنین با بوسه‌های محکم خود نشان می‌دهد که لب‌ها را به‌عنوان یک عامل لمسی بکار می‌برد. در شامپانزه لب‌ها قبل از آن که نقش جنسی داشته باشند، نقش جلب و نشانه محبت دارند، اما در گونه ما از این عضو برای فراهم آمدن مقدمه و شرایط جفت‌گیری استفاده شده و به‌صورت بوسه‌های متعدد در تمام مدت بکار می‌رود. پس بی‌تردید در گونه ما عمل لب‌ها به‌مراتب مهم‌تر از ایجاد یک حساسیت معمولی بوده و امتیازات بیشتری دارد و کار آن فقط جمع کردن ماهیچه‌های اطراف دهان و ادای تکلیفی به‌نام بوسه نیست. بافت مخاطی مخصوص در لب‌ها، سازنده اختصاصات ویژه‌ای است. این بافت مخاطی برجسته بوده و اطراف دهان را فرا گرفته و حلقه مشخص و بزرگی را به‌وجود آورده است که پوست صورت، اطراف آن را می‌پوشاند، و همانطوری که قبلاً یادآور شدیم یکی از علایم جنسی قابل دیدن را تشکیل داده است. بر اثر تحریک جنسی لب‌ها ورم کرده و قرمزتر می‌شوند، و چون پوست لب‌ها نازک و شفاف است این تغییرات به‌خوبی در آن‌ها قابل مشاهده است. در حال عادی هم لب‌ها از سایر قسمت‌های صورت قرمزترند و بر اثر تغییرات فیزیولوژیکی وضعی پیدا می‌کنند که همانند دامی واقعی و جلب‌کننده‌ای بسیار دقیق، وجود ساختمان خاصی، مناسب لمس جنسی را معرفی می‌کنند. درباره علت

ناهمواری سطح مخاطی لب‌ها، علمای تشریح ناچار چنین اظهار نظر کرده‌اند «هنوز این پدیده شناخته نشده است.» عده‌ای می‌گویند که این ناصافی محصول مکیدن‌های دوره نوزادی است. اما این وضع در لب‌های شامپاتزه دیده نمی‌شود، در حالی که بچه شامپاتزه مدت زیادی با شدت و فشار بیشتر با جمع کردن لب‌ها، پستان مادر را می‌مکد. تازه اگر هم علت ناهمواری مخاط لب‌ها مکیدن پستان مادر در دوره نوزادی باشد، غیر یکنواختی کناره‌های لب و توسعه مخاط آن و ظهورش به این شکل و هیأت خاص را نمی‌توان توجیه کرد همچنین علت اختلاف وضع لب‌ها را در سفیدپوستان و سیاه‌پوستان نشان نمی‌دهد. ولی اگر لب‌ها را از علایم ظاهری جنسی بدانند چگونگی این اختلاف به‌خوبی روشن می‌شود. اگر شرایط آب و هوایی را دلیل بر تغییر رنگ پوست بدانیم، علت تیره‌رنگ بودن لب در سیاه‌پوستان معلوم می‌شود. اکنون باید یادآور شویم که رنگ تیره لب‌ها، نقش جلب‌کننده آنها را از بین می‌برد. و کلفت‌تر بودن لب‌های سیاه‌پوستان دلیلی برای جبران قرمز نبودن آنها است. زیرا لب‌های درشت از علایم ظاهری جنسی هستند و در این گروه از افراد گونه‌ها تیرگی رنگ با ازدیاد حجم جبران‌شده است. و به این ترتیب بین لب‌های سیاه‌پوستان و سفیدپوستان از نظر جنسی، موازنه‌ای بوجود آمده، در حالی که لب‌های سیاه‌پوستان به‌مراتب کلفت‌تر است، این صفت سیاه‌پوستان پدیده‌ای ابتدایی نیست، بلکه تکامل مثبتی است که بعد از ظهور میمون‌برهنه، برای اختصاصی شدن لب‌ها روی داده است.

دیگر علایم ظاهری جنسی آن چنان که قبلاً گفته‌ایم عبارتند از: ظهور انبوه مو زیر بغل، کشاله ران، اطراف اندام‌های تناسلی، صورت مردان، پهن شدن شانه مردها، رشد سریع پستان‌ها و بزرگ شدن کفل در زن‌ها، این تغییرات، هم نشان‌دهنده جنسیت هستند و هم بلوغ جنسی را می‌نمایانند یعنی نر و ماده را از یکدیگر متمایز کرده و سیستم جنسی را آشکار می‌کنند.

گاهی تصور می‌شود که سینه‌های بزرگ و برجسته، زائیده نقش مادری هستند نه از مناطق جنسی، در حالی که جنسی بودن این بخش از بدن به آسانی قابل اثبات است. سایر پستانداران عالی که بچه‌های خود را شیر می‌دهند و شیر فراوان دارند، فاقد پستان برجسته و کروی می‌باشند. گونه‌ها از این نظر بین پستانداران عالی تک است. شاید تکامل پستان‌ها و تبدیل آنها به اجسام حجیم و بزرگ از نشانه‌های ظاهری و خاص ظهور پوست برهنه باشند. اطراف پستان‌ها متورم ماده‌های پستانداران عالی پوشیده از مو بوده، که در ماده‌ها گونه‌ها ناگهان از بین رفته و پستان‌های لخت و برهنه ظاهر شده‌اند. پستان‌ها به‌ویژه هنگامی که برجسته و قلمبه می‌شوند تشدیدکننده تحریک جنسی بوده، و رنگدانه‌های برجسته اطراف سینه در بیان تحریک جنسی نقش مهمی دارند.

برهنگی پوست موجب بعضی تغییر رنگ‌ها می‌شود، این تغییر رنگ در سایر پستانداران عالی به‌قسمت‌های کمی از بدن که برهنه است محدود می‌شود، در حالی که در گونه‌ها قسمت اعظم بدن را شامل می‌گردد. قرمزی، که از اختصاصات دوره احساسات عشقی است در مراحل بعد، از تحریک‌کننده‌های قوی، و نشانه‌های ممتاز

اختصاصی است. (اختلاف رنگ پوست بدن که نژادهای مختلف را تشکیل می‌دهد تابع تغییرات آب و هوای محیط زندگی است، این تغییر رنگ تنها ظاهری نیست، بلکه در درون پوست نیز تحولاتی روی می‌دهد و شك نیست که حیوان بخوبی این تغییرات رنگی را تحمل می‌کند).

قبل از اینکه علایم خارجی جنسی را به مطالب گفته شده محدود کنیم، باید نظری اجمالی هم به تکامل غیر عادی این جنس بیفکنیم. در این مورد لازم است که چند پدیده و تغییر عجیب بدن را در پسر عموهایمان یعنی میمون‌ها که از پستانداران عالی هستند. بررسی و مطالعه کنیم. طبق آخرین تحقیقات دانشمندان آلمانی در زمینه رنگ‌ها، معلوم شده است که رنگ آمیزی بدن در عده‌ای از جنس‌ها با توجه به رنگ اندام‌های جنسی آنها صورت گرفته است.

بهترین مثال برای این ادعا، دو نوع عنتر به نام‌های ماندریل^۱ و ژلاد^۲ است. اندام تناسلی ماندریل قرمز رنگ و بیضه‌هایش لکه‌های آبی دارد. این رنگ آمیزی درست روی چهره این حیوان منعکس شده، یعنی بینی حیوان، قرمز رنگ و گونه‌های بزرگ و بی‌مویش آبی پررنگ است. یعنی در حالی که رنگ چهره‌اش پیرو رنگ اندام تناسلی است، از علایم ظاهری جنسی هم محسوب می‌شود. هنگامی که دو ماندریل نر و ماده کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، همجواری مانع می‌شود که حیوان ماده بتواند اندام‌های تناسلی نر را ببیند، اما چهره حیوان نر به علت همانندی با اندام‌های تناسلی آن، پیام‌های تحریک آمیز لازم را به ماده می‌رساند.

در ژلاد ماده دستگاه تناسلی قرمز و بوسیله قسمت سفید رنگی شبیه به پروانه احاطه شده است. لب‌های اندام تناسلی به رنگ قرمز می‌باشد. جلوی بدن ژلاد ماده فاقد مو بوده و حدود بخش بی‌مو منظره یک پروانه سفید رنگ را نشان می‌دهد درون این بخش سفید، دو پستان به رنگ قرمز در کنار هم قرار گرفته‌اند درست وضع دستگاه تناسلی حیوان را نشان می‌دهند (پستان‌ها آنقدر به یکدیگر نزدیک هستند که بچه می‌تواند هر دوی آنها را یک دفعه وارد دهان کرده بکشد) رنگ قرمز تیره نوک پستان‌ها، شبیه به رنگ لب‌های اندام تناسلی و رنگ روشن‌تر پستان‌ها درست مانند بخش قرمز رنگ اطراف لب‌ها است. به این ترتیب انعکاس علایم جنسی اطراف دستگاه تناسلی به بخش قدامی بدن انکار ناپذیر است.

۱. **Mandrillus** نوعی عنتر حقیقی (**Cynocephales**) است که نام علمی آن **Mandrillus sphinx** می‌باشد. این میمون در کنگو زندگی می‌کند و از زشت‌ترین میمون‌ها است قد حیوان ۱/۵ متر و طول بالا تنه‌اش ۱ متر است. پوزه‌اش متورم و بی‌مو، و اغلب قرمز رنگ است. پینه نشیمن گاهش نیز قرمز رنگ، موهایش قهوه‌ای زیتونی، دمش ناقص، و پنجه‌اش کوتاه و محکم می‌باشد. این میمون بسیار خطرناک است.

۲. **Gelada** نوعی عنتر حقیقی است. از خانواده **Cercopithecidae** و ویژه ارتفاعات حبشه می‌باشد. طول قدش به اندازه یک آدم، موهای سرش بلندتر از بقیه موهای بدن، رنگ موهایش قهوه‌ای، گردن و سینه‌اش فاقد مو و قرمز رنگ، یعنی مانند پینه نشیمن گاهش می‌باشد. مترجم

از آنجا که از زندگی ماندریل وحشی اطلاع کافی نداریم، برای تأیید نظریه خود به یادآوری مراحل چند از زندگی ژلاد وحشی می‌پردازیم:

این جانور اغلب اوقات به وضع عمودی می‌نشیند، درست روبه‌روی ژلادهای دیگر قرار می‌گیرد. مشاهده دو منظره مشابه در دو قسمت بالا و پایین بدن، موجب می‌شود که دیدن یکی از آنها، دیگری را تداعی کند. پس حیوان نر با دیدن سینه ماده، منظره پایین بدن را به‌خاطر می‌آورد.

اندام تناسلی در بسیاری از پستانداران عالی به‌رنگ‌های روشن می‌باشد ولی این شبیه‌سازی فقط در عده معدودی به چشم می‌خورد.

صفات ویژه گونه‌ها، که تغییرات اساسی یافته، از نظر شبیه‌سازی کم و بیش مانند ژلادها است. زیرا ما هم مانند ژلاد بیشتر اوقات به حالت عمودی می‌نشینیم و به همین نسبت در برخوردهای اجتماعی رو به‌روی هم می‌ایستیم. پس خودما در شبیه‌سازی نمونه بهتری هستیم. حال باید دید، وضع عمودی بدن، در علایم جنسی ما چه اثری به‌جای گذاشته است؟ پاسخ این سؤال، با توجه به آثار ظاهری که در چهره نمایان است، بی‌تردید مثبت خواهد بود. از طرف دیگر افراد نر و ماده گونه‌ها، برخلاف سایر پستانداران عالی، در مدت جفتگیری نیز روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. در پستانداران عالی پشت حیوان ماده به‌طرف نر قرار داشته و اندام تناسلی ماده از پشت کاملاً پیدا است. و قبل از آن که نر، سوار ماده شود به‌خوبی آن را می‌بیند، در تمام مدت جفتگیری، پشت حیوان ماده با جلوی حیوان نر در تماس است.

این وضع در گونه‌ها کاملاً تغییر کرده است، به‌طوری که نه‌تنها افراد گونه ما در تمام مدت قبل از جفتگیری رو به‌روی هم قرار دارند، بلکه در مدت جفتگیری هم این موقعیت را حفظ می‌کنند.

اکنون درباره نحوه جفتگیری گونه خودمان بحث می‌کنیم. از دیرزمان جفتگیری از رو به‌رو، در بشر راه طبیعی این کار محسوب می‌شده و از این نظر انسان از سایر پستانداران عالی ممتاز بوده است. تحقیقات جدید ثابت کرده است که گونه ما مبتکر و مخترع است و باقی ماندن در روش قدیمی برای او الزامی نیست. به‌نسبت راحتی بدن و لذت بیشتر در طول جفتگیری جفت‌ها راه‌های مختلفی برای نزدیکی برگزیده‌اند روش اساسی و قدیمی که در آن مدت زیادی جفت‌ها راحت هستند به‌صورت عادت درآمده، اما تلاش‌های پی‌گیری برای یافتن روش بهتر در همه زمان‌ها موجود بوده و ادامه داشته است. از آنجا که هر تغییر اساسی در این روش، غیر قانونی به‌نظر می‌رسد برای اینکه روش‌های تازه معرفی شده و قضاوت به‌غیرقانونی بودن آن‌ها نشود، مزایای این روش‌ها را برشمرده‌اند. بی‌تردید این تغییرات در جهتی صورت گرفته است که استحکام اتصال و فشار بیشتر، آسانتر و عمل جفت‌گیری صحیح و بدون عیب باشد.

در مجادلات درباره روش‌ها و یافتن بهترین راه جفتگیری، نباید این نکته را از نظر دور داشت که اساسی‌ترین و طبیعی‌ترین راه جفتگیری در گونه‌ها، همان روبه‌رو قرار گرفتن است. زیرا تمام علایم ظاهری جنسی و همه مناطق تحریک‌شونده در بخش

جلویی بدن جای دارند. چهره وسیله بیان احساسات درونی، لب‌ها، ریش، پستان‌ها، حفره بین دوپستان ماده‌ها، موهای بدن، اندام‌های تناسلی، و مناطق قرمز شدن جنسی و... همه در بخش جلوی بدن قرار گرفته‌اند. و اگر دو حیوان روبه‌روی هم قرار گیرند از همه‌علایم ویژه ارتباط جنسی برخوردار خواهند شد. بنابراین باید تمام مراحل تحریک در این وضع انجام گیرد، وقتی هردو جنس به مرحله تحریک کامل رسیدند، نر می‌تواند به‌هرصورت که بیشتر خوشایند او است، حتی از طرف پشت جفت‌گیری را ادامه دهد. این روش کاملاً درست بوده و راهی عملی است اما امروزه با مثنی مشکلات همراه می‌باشد. قبل از همه خطر هم‌جنس‌گرایی است که در عده‌ای از جانوران دیده می‌شود، و در جنس ما هم ناشی از این نوع جفت‌گیری است. در نزدیکی از جلو جفت‌ها به‌وسیله‌علایم جنسی به‌طرف هم کشیده می‌شوند و به‌این دلیل، عشق رو در رو را عشق انسانی نامیده‌اند.

وجود مراکز تحریک و اندام‌های جنسی جلوی بدن در تشدید طولانی کردن تحریک در دوره قبل از جفت‌گیری بسیار مؤثر است، تماس کامل این اندام‌ها وقتی امکان پذیر است که جفت‌گیری به‌روش روبه‌رویی صورت گیرد اما اگر جفت‌گیری به‌طریق دیگر عادت شود بسیاری از حساسیت‌های ناشی از تماس اندام‌های جنسی از بین می‌رود. اگر نزدیکی از جلو صورت گیرد، هر بار که مرد خود را با فشار به‌زن می‌کوبد، زائیده تحریک شونده تناسلی زن به‌حد اکثر تحریک می‌رسد. به‌علاوه در این روش جفت‌گیری چون اندام نرینه مرد با فشار زیاد به‌اندام تناسلی زن وارد شده و از آن خارج می‌گردد خود موجب تشدید تحریک عضو تحریک شونده تناسلی می‌شود. و حد اکثر تحریک آن، هنگام بازگشت فشار و خارج شدن اندام تناسلی نر از اندام تناسلی ماده، و تکرار این حرکت منظم است. اگر وضع اندام تناسلی میمون برهنه ماده را بسا سایر پستانداران عالی مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که به‌علت قایم بودن بدن در گونه ما، اندام تناسلی به‌طرف جلو و بالا کشیده شده و از عقب بدن دیده نمی‌شود. و اگر ساختمان بدن و دستگاه تناسلی نوعی بود که این دستگاه در عقب قرار می‌گرفت، بی‌تردید روش طبیعی جفت‌گیری هم غیر از وضع روبه‌رویی بوده و به‌عقب بدن کشیده می‌شد. اما با توجه به‌ساختمان بدن ما، جفت‌گیری از روبه‌رو اساسی‌ترین روش جفت‌گیری است دیگر روش‌ها نه‌تنها با ساختمان بدن ماده‌ها، بلکه با ساختمان نرها هم تطبیق نمی‌کند. روش‌های جفت‌گیری عبارتند از: ماده پایین نر بالا، ماده بالا نر پایین، پهلو به پهلو، نشسته، ایستاده و... اما صحیح‌ترین و معمولی‌ترین روش‌ها این است که هردو فرد به‌طور افقی و حیوان نر روی حیوان ماده قرار بگیرد. طبق آمار محققین آمریکایی، ۷۵ درصد جفت‌گیری‌ها به‌این طریق انجام می‌شود.

و حتی افرادی هم که در جفت‌گیری راه‌های دیگر را انتخاب کرده‌اند بیشتر اوقات از آن روش هم استفاده می‌کنند.

۱۵ درصد از نرهای گونه ما از پشت با ماده نزدیکی می‌کنند اما تحقیقات دقیق و دامنه‌دار در جوامع بشری نشان داده است که این طریقه جفت‌گیری هیچگاه نتوانسته،

برای هیچ یک از جنس‌های نر یا ماده به‌صورت عادت درآمده و طبیعی شود. اکنون به‌مطلب اساسی شبیه‌سازی برمی‌گردیم و از حاشیه رفتن خودداری می‌کنیم. اگر در مراحل مختلف جفت‌گیری، حیوان ماده‌گونه ماروبه‌روی حیوان نر قرار می‌گیرد به‌این علت است که عوامل تحریک‌کننده، در این بخش واقعند. توجه به‌وضع جفت‌گیری در افراد نزدیک ما نشان می‌دهد که افراد گونه‌ما هم، باید از عقب با یکدیگر نزدیک می‌کردند و در این صورت جفت‌گیری از عقب آنچنان که در سایر پستانداران عالی دیده می‌شد برای افراد نر ما هم جالب و دلپذیر بود. چنین وضعی علایم جنسی (که در عقب بدن ماده قرار گرفته‌اند) عبارت بودند از یک جفت لمبر گوشتی و برجسته، و یک جفت لب‌های اندام تناسلی به‌رنگ قرمز روشن، اگر فرض کنیم حیوان نر گونه‌ما نسبت به‌این علایم جنسی توانایی عکس‌العمل‌های جنسی را داشته و به‌مرحله تحریک می‌رسد، باز هم این مسأله پیش می‌آید که تکامل گونه‌ما، با ایجاد قامت عمودی حاصل شده و پیش رفته است. و حال آن که باز هم نرها نسبت، به‌بخش عقبی بدن ماده توجه داشته و چشم از آن برداشته‌اند.

این وضع همان شبیه‌سازی را در گونه‌ما، آنچنان که در میمون ژلاد دیدیم نشان می‌دهد. تصویر دو لمبر گوش‌تالود و برجسته و لب‌های قرمز اندام تناسلی را می‌توان در ساختمان بخش جلویی بدن مشاهده کرد در سینه حیوان ماده، پستان‌های برجسته به‌جای لمبرهای گوشتی، و لب‌های قرمز رنگ دهان به‌منزله لب‌های آلت تناسلی هستند. (به‌این جهت است که هنگام تحریک جنسی، لب‌ها مانند لب‌های اندام تناسلی ورم کرده و تیره‌رنگ‌تر می‌شوند، یعنی تغییرات آنها در حالت تحریک شبیه هم است). نرهای گونه‌ما، همه حساسیتی را که باید از علایم جنسی عقب بدن ماده پیداکنند، از علایم جلوی بدن، که درست شبیه به‌آنها است به‌دست می‌آورند.

(به‌همین جهت قرمز کردن لب‌ها، و استفاده از پستان‌بند در جلب توجه نرها مؤثر است. بزودی در بخش تکنیک جنسی خالص در تمدن جدید به‌بحث در این باره می‌پردازیم).

از مهمترین علایم خارجی جنسی که در توسعه و تشکیل جفت بسیار مؤثرند، بوهایی هستند که نقش جنسی دارند. با این که در سیر تکاملی، گونه‌ما دارای قدرت بویایی ضعیف‌تر شده، اما باز هم نقش بو، در روابط جنسی بسیار مهم است. ایجاد عشق نسبت به‌یک فرد معین بیشتر منشاء شامه‌ای دارد. به‌این معنی که در واقع اثر بوی مخصوص بدن آن شخص در جفت تثبیت می‌گردد کشف این مطلب ما را به‌چگونگی تغییر بوهای مطبوع، در دوره‌های قبل و بعد از بلوغ می‌کشانند. قبل از بلوغ، گونه‌ما بوهای ملایم و بوهای میوه‌ای را ترجیح می‌دهند، اما با فرارسیدن بلوغ، تغییر ناگهانی در این سلیقه و انتخاب دیده می‌شود بطوری که بوی لطیف گل‌ها، بوهای یروغنی و مشک‌آگین جای بوهای ملایم قبلی را می‌گیرند. این پدیده در افراد نر و ماده هر دو دیده می‌شود اما عکس‌العمل نرها نسبت به‌بوی مشک‌آهو بیش از ماده‌ها است. اگر در هوا به‌نسبت یک برهشت ملیون مشک پراکند شود همه افراد جوان گونه‌ما آن را تشخیص می‌دهند.

این تشخیص دقیق در همه پستانداران عالی به‌ویژه آنها که غدد مولد عرق دارند وجود دارد. در بدن ما غده بزرگ خاص وجود ندارد که با ترشحات خود بوی بدن را تغییر بدهد، اما تعداد زیادی غده‌های کوچک مولد عرق و چربی در تمام سطح بدن پراکنده‌اند. غدد مولد عرق در تمام بدن به‌ویژه زیر بغل و اطراف اندام‌های تناسلی دیده می‌شوند و با وجود کوچکی و سادگی ترشح فوق‌العاده قوی دارند و وجود انبوه مو در دو نقطه زیر بغل و اطراف اندام‌های تناسلی، بی‌تردید برای نگهداری بوی آنها است. و به‌نظر می‌رسد که به‌نسبت انبوهی مو در این بخش‌ها تحریکات جنسی تشدید می‌گردد. این پدیده هنوز ثابت نشده و مورد مطالعه است. تعداد غدد مترشحه آپوکراین Apocrine در زنها ۷۵ درصد بیشتر از مردها، و این خود در جلب و برخورد جنسی مؤثر است. در پستانداران پست، حیوان نر آن‌چنان اندام تناسلی ماده را می‌بوید که از نفس بازمی‌ماند. تغییر مناطق ویژه انتشار بو هم در گونه ما، تکاملی است که بر اثر ملاقات‌های جنسی روبه‌رویی پیدا شده، زیرا از مراکز پخش این بو فقط ناحیه اندام تناسلی در گونه ما با سایر پستانداران مشترک است که آن هم به‌طرف جلو کشیده شده، اما زیر بغل از مناطق ویژه انسان است. پس به‌علت اختلافی که گونه ما از نظر برخورد‌های جنسی با سایر جانوران پیدا کرده، مراکز تحریک‌های جنسی او هم به‌بخش قدامی بدن منتقل شده است.

شرایط مربوط به‌بوها باعث شده که بینی هم در مناسب‌ترین جای بدن برای استشمام بو، هنگام انجام مراحل قبل از جفت‌گیری و جفت‌گیری قرار گیرد. مطالعاتی که تاکنون روی زندگی جنسی، افراد گونه ما انجام گرفته نشان می‌دهد که تمایل جنسی بیشتر شده و توسعه یافته است. ارتباط بین جفت‌ها پایدارتر و مستحکم‌تر گردیده، و تماس بین آنها رضایت‌بخش شده است. اما برای بهتر شدن آن بازم باید این ارتباط اصلاح گردد.

اکنون به‌مطالعه روش‌های جفت‌گیری پستانداران عالی می‌پردازیم. در این جانوران، نرهای جوان در همه اوقات به‌استثنای وقتی که دفع شهوت کرده‌اند، از نظر جنسی فعالند. زیرا بلافاصله پس از دفع، در دوره آرامش بعد از آن، بدن آنها قدرت ساختن مجدد، اسپرم‌های از بین رفته را داراست.

در ماده این جانوران جز در دوره تخم‌سازی، فعالیت جنسی مشاهده نمی‌شود یعنی فقط در این دوره ماده، هر لحظه آمادگی پذیرش نر را دارد و اگر جفت‌گیری صورت گیرد، بی‌تردید به‌تشکیل جنین منجر خواهد شد. اما این ماده‌ها هیچگاه به‌اوج لذت جنسی نمی‌رسند، زیرا انزال ندارند تا به‌وسیله آن از نیازمندی‌های جنسی خود بکاهند. اما وقتی که در حین جفت‌گیری هستند، تلاش می‌کنند تا لحظه‌ای وقت تلف نشود و هرچه زودتر و بهر قیمتی شده عمل باروری صورت گیرد اگر در حین جفت‌گیری، حس کنند که نر به‌مرحله انزال رسیده، دیگر آمادگی ادامه جفت‌گیری ندارند. به‌رحال پس از انزال نر، حیوان ماده بدون کوچکترین هیجان به‌کنار می‌رود و مثل آن که هیچ چیز بر آن نگذاشته است.

چگونگی این پدیده در افراد گونه ما، با سایر پستانداران عالی کاملاً متفاوت است.

در گونه ما، ابتدا نر به تنهایی وارد معرکه می‌شود اما ماده نیز برای شروع فعالیت ممانعتی نمی‌کند. به طوری که در پایان کار هر دو از نظر جنسی کارشان تمام شده و قوایشان به تحلیل می‌رود، درست است که در گونه ما هم برای ماده انزال واقعی وجود ندارد، اما در این نزدیکی، هر دو نفر به شدت به هم مهرمی‌ورزند و در صورتی از برخوردهای جنسی لذت برده و راضی به نظر می‌رسند که از تشریک مساعی جنسی طرف مقابل خود برخوردار باشند. این برخورداری مشابه سایر پیشرفت‌هایی است که در رفتار جنسی ما دیده شده و در استحکام و بقاء جفت‌ها و تشکیل خانواده فوق‌العاده مؤثر است. به علاوه در گونه‌ها، انزال به خاطر بارور شدن و به امید آن هم انجام می‌گیرد، که این هم از مشخصات ویژه گونه ما است. برای روشن شدن مطلب، دوباره نظری به پستانداران عالی یعنی پسر عموهایمان می‌افکنیم. وقتی که میمون نر به مرحله انزال می‌رسد و مایع منی را در دستگاه تناسلی ماده می‌ریزد، اگر مایع از راه مجرای تناسلی به خارج بریزد، میمون ماده بدون نگرانی شروع به حرکت کرده و چهار دست و پا راه می‌رود، در این صورت بدن تقریباً به وضع افقی قرار گرفته و در نتیجه مجرای تناسلی هم افقی شده و از خروج مایع منی جلوگیری می‌شود. اما در گونه‌ها اگر بلافاصله پس از ورود مایع منی به داخل دستگاه تناسلی، حیوان ماده راه برود، چون دوبا است و در حال عادی وضع قائم داشته و مجرای تناسلیش تحت فشار وزن بدن، مقداری از مایع منی خارج شده و از بین می‌رود. بنابراین تذکر این نکته دقیق لازم است که حیوان نر گونه ما، بعد از عمل جنسی و اتمام دوره جفتگیری همچنان به وضع افقی روی ماده می‌افتد و او را بی حرکت نگاه می‌دارد. لازم به یادآوری است که در این مرحله، بر اثر شدت تحریک‌های نهایی و فعالیت‌ها و برخورداری‌ها جنسی و تمام شدن نیروی فعالیت، خود ماده هم بی‌حس و حرکت و افتاده باقی می‌ماند و این وضع، استحکام قضیه را دوبرابر می‌کند، در نتیجه مایع منی به خوبی به درون دستگاه تناسلی می‌رسد.

عمل انزال در ماده گونه‌ها، با سایر پستانداران عالی کاملاً متفاوت است هر گاه، نر، فعالیت جنسی خود را مدت زیادی ادامه دهد، ماده به مرحله تحریک نهایی رسیده و در او حالاتی شبیه به لحظه دفع در نر ایجاد می‌گردد که به آن نر کاذب می‌گویند. مطالعه روی افراد گونه ما نشان می‌دهد که مقداری از هورمون‌ها و عناصر مربوط به هر دو جنس، در جنس دیگر هم وجود دارد. و همچنین تحقیق و مطالعه در سیر تکاملی جانوران نشان می‌دهد که گاهی در شرایط ویژه، یکی از صفات مکنون بیدار شده و دوباره موجود را به وضع اولیه خود برمی‌گرداند. (در مورد جنس، می‌توان گفت او را در شرایط بدی قرار می‌دهد) در اندام تناسلی ماده‌های گونه ما عضوی به نام زبان کوچک **Clitoris** وجود دارد که فوق‌العاده حساس و تحریک پذیر است. این اندام به قسمت انتهایی اندام تناسلی مرد بسیار شبیه بوده و به علاوه تحریک این عضو به تحریک نهایی ماده می‌انجامد و حالتی شبیه به انزال پیش می‌آورد. پس می‌توان گفت که وجود

این اندام در جنس ماده، پیشرفت این جنس را در جهت شبیه شدن به جنس نر نشان می‌دهد.

اکنون می‌توان به این سؤال پاسخ داد که چرا اندام تناسلی نر در گونه ما هم از نظر طول و هم از قطر، بزرگتر از اندام تناسلی سایر پستانداران عالی است. (اندام تناسلی شپازنه نر در مقایسه با اندام تناسلی در انسان، شبیه به یک رشته باریک است.) پهن و قطور بودن اندام تناسلی مرد، مربوط به نوع و ساختمان دستگاه تناسلی زن است. هنگام جفتگیری، و زمانی که حرکات منظم کمر در موجود نر، موجب ورود و خروج اندام تناسلی نر به اندام تناسلی ماده می‌شود، می‌توان به ارزش و اهمیت این ساختمان خاص، پی برد. وقتی که آلت تناسلی مرد به دستگاه تناسلی زن وارد می‌شود، بخشی که زبان کوچک تناسلی در آن قرار دارد به طرف پایین رفته، و هنگامی که آلت خارج می‌شود، آن بخش دوباره بالامی‌آید. از طرف دیگر فشار منظم اندام تناسلی نر به این بخش حساس و مالش مرتب آن موجب تحریک کامل این عضو می‌گردد. زبان کوچک تناسلی در مرحله نهایی تحریک، مانند اندام تناسلی نر، راست شده و مانند یک انگشت، می‌شود و یا به صورت یک آلت محرک درمی‌آید. پس به طور خلاصه می‌توان گفت که پیشرفت‌های اساسی در تکامل جنسی میمون برهنه پدید آمده که تمایلات جنسی و امکانات جفتگیری از آن جمله‌اند. این تغییرات در سایر پستانداران عالی دیده نمی‌شود و این تمایل جدید هنوز در گونه ما هم تثبیت نشده است. مطالعه و دقت در زندگی میمون برهنه نشان می‌دهد، که زندگی مشترک افراد نر و ماده در گونه ما موفقیت‌آمیز بوده و با تشریک مساعی و کمک جفت‌ها همراه است.

پدر و مادر به تربیت فرزندان مشغولند و در تمام دوره طفولیت این بار را به طور مشترک به دوش می‌کشند. اما چند سالی بعد، دوره بلوغ کودکان فرا می‌رسد و پس از بلوغ نحوه زندگی آنها تغییر می‌کند. حال باید دید که این دوره چگونه سپری می‌شود؟ می‌توان گفت که روش معمول یعنی همان طریقی که در پستانداران عالی قدیمی هم عمل می‌شود، این است که نرهای جوان در کمین ماده‌های جوان هستند، و این موجب جفت‌شدن آنها با یکدیگر و تشکیل خانواده است به این ترتیب دختران جوان به مادرها ملحق، و اجتماع بزرگتر شده و توسعه می‌یابد. طبق قانون تقسیم شغل، نرها هم به تلاش و کوشش مشغول شده و کاری دست و پا می‌کنند. این وضع درست یادآور فعالیت گروه پستانداران عالی است که با معاونت یکدیگر در تقلا و شکار بودند.

در این جا لازم است که از ازدواج با غیر^۱ که خود محصول تغییر سیستم تولید مثلی است سخن بگوییم. در این نوع ازدواج، پسران و دختران. هریک باید در جستجوی جفت مناسب خود باشند تا زندگی اشتراکی آنها بقاء و دوام داشته باشد. این حق قانونی آنها است زیرا در گروه‌های پستانداران پست هم نظیر چنین جستجویی برای

۱. Exogamie ، ازدواج با افراد غیر خانواده یا غیر قبیله است.

تأمین بقاء زندگی مشترك صورت می گیرد این وضع در آنها که زندگی اجتماعی دارند بهتر دیده شده و به نسبتی که به پستانداران عالی تر نزدیک می شویم آن را دقیق تر و مشکل تر می بینیم. در بسیاری از انواع جانوران اتحاد جفت ها، مدت طولانی ادامه پیدا می کند و تا بزرگ شدن بچه ها دوام دارد و از آن پس از یکدیگر جدا می شوند.

میمون برهنه، به سبب رفتار اجتماعی ویژه، و خصائص تعاونی، دیگر نمی تواند بعد از بزرگ شدن بچه ها رشته این اتحاد و همبستگی را بگسلد، اساس خانواده را درهم بریزد، و به بندرت پیش می آید که بنای مستحکم خانواده فروریزد.

در همه جفت های جانوری، یک جنس بر جنس دیگر تسلط و ریاست دارد. و معمولاً مادر مغلوب و مطیع پدر است. وقتی بچه ها بزرگ می شوند به بلوغ می رسند. از نظر جنسی با والدین خود به رقابت می پردازند. پسر رقیب پدر، دختر رقیب مادر است. هر دو مترصد والدین هستند. و برای خود استقلال و قلمروی می خواهند. از آنجا که پدر و مادر هم احتیاج به میدان عمل و قلمرو خاص دارند، لزوم تشکیل کانون های تازه خانواده پیش می آید، که منظم و آسان ایجاد شده و به تعداد خانواده ها می افزاید. بی تردید بنیاد کانون خانوادگی را پدر و مادر بنا نهادند زیرا ناچار باید مدتی فرزندان را تحت نظارت خود داشته و از آنها سرپرستی می کردند. بنابراین زندگی اشتراکی و بدوی از وقتی آغاز شد که گروهی از افراد به ساختن آن پرداخته و زندگی اولیه اشتراکی را پایه گذاری کردند. در چنین مکانی جوان ها به فکر توالد و تناسل افتادند که به تشکیل جوامع بزرگتر منجر شد.

این پیشرفت تازه، از صفات خاص گوشتخواران زمینی بود که در پستانداران عالی به صورت مکنون بوده و مجدداً بارز و احیاء گردیده است.

با کمال تأسف باید بگوییم که شاید تشکیل جامعه های اولیه محصول ازدواج با محارم بوده است. اما به زودی بر این آزادی جنسی قیودی مترتب گشته است، و طبق اصول طبیعی باید این محدودیت ها از همان مراحل بسیار ابتدایی آغاز می شد. به هر حال این تکالیف و قیود، بین همه پستانداران عالی فقط در گونه ما وجود دارد.

از صفات اختصاصی مربوط به گونه ما، یکی هم حفظ پرده بکارت در ماده ها است چنین پرده ای در پستانداران پست، فقط در دوره جنینی، هنگامی که دستگاه های ادراری و تناسلی تکمیل می شوند وجود دارد که بعداً از بین می رود، میمون برهنه طبق قانون نتوتنی این مرحله را حفظ کرده و دارای پرده بکارت است. شاید علت وجودی آن این باشد که اولین جفتگیری ماده به دشواری صورت گیرد. و چنین به نظر می رسد که این پرده مانع می شود که دستگاه تخم سازی فعالیت و قدرت و حساسیت لازم را داشته باشد در این صورت در نهایت تعجب باید این پرده را یک عامل ضد جفتگیری نامید. در حالی که به عکس آنچه در بدو امر تصور می شود، پرده بکارت یک عامل مخالف جفتگیری نیست، بلکه این واقعیت که اولین نزدیکی برای ماده مشکل و پر زحمت است سبب می شود که او به سهولت و فوری آماده این کار نباشد. این امساک و خودداری ماده در طول دوره جوانی به او دلربایی و افسونگری خاصی می بخشد. و این خودداری

تا پیدا شدن جفت مناسب ادامه پیدا می‌کند. نرهای جوانی که ماده‌ای به دست بیاورند، دیگر تأمل را جایز ندانسته و قدرت خودداری ندارند. اما ماده‌ها اگر بدانند که همه شرایط و ارتباط‌های لازم برای جفتگیری فراهم نشده به راحتی خود را کنار می‌کشند و در انتظار جفت مناسب باقی می‌مانند. اگر مدتی از جفتگیری و ازدواج ماده‌ها بگذرد، دیگر از این مطلب صرف نظر کرده و در نقش مادر، به پرستاری دیگران می‌پردازند. وجود پرده بکارت موجب می‌شود، که حیوان ماده از برداشتن اولین قدم در راه جفتگیری پرهیز کرده و به حفظ وضع اولیه خود علاقه شدید نشان بدهد.

حال چند کلمه‌ای در بارهٔ يك همسری^۱ و چند همسری^۲ سخن می‌گوییم: تشکیل جفت در گونه ما خودبه‌خود سبب گسترش يك همسری است اما این تنها راه همسری و زندگی مشترك نیست. وقتی که در جنگ عدهٔ زیادی از مردها از بین می‌روند و تعداد ماده‌ها به آنها فزونی می‌گیرد، درنرها انگیزه‌ای به وجود می‌آید که هم‌آغوشی را از يك ماده به چند ماده برسانند. در این صورت، از طرفی زاد و ولد زیادتر شده و کمبود افراد از دست‌رفته را جبران می‌کند و از طرف دیگر خطر، بالاترکلیفی و اضافه ماندن ماده‌ها از بین می‌رود. این چند همسری آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا جفت‌ها به حد عادی رسیده و کمبود نرها جبران شود، در این صورت خودبه‌خود چند همسری منتفی و فراموش خواهد شد. گاهی هم علت چند همسری، وجود ماده‌های جالب‌تر و زیباتر است که باعث رقابت‌های شدید جنسی می‌شود. چند همسری از نظر اقتصادی هم، کار مقرون به صرفه‌ای نیست زیرا يك نر، تمهید چند ماده و همهٔ بچه‌های آنها کاری بسیار سنگین است.

داشتن چند همسر فقط در موارد بسیار محدود و خاصی می‌تواند عملی باشد، مگر در جوامعی که این کار هنوز قانونی و رایج است. در هر صورت امروز اکثر مردم دنیا يك همسر دارند. حتی در جوامعی هم که داشتن چند همسر معمول است، همهٔ نرها چنین وضعی ندارند و این خاص عدهٔ معدودی از آنها است. باید دانست که آداب و رسوم گروه‌های بزرگ در زمان قدیم، از عواملی بودند که این نوع ازدواج‌ها را توسعه می‌دادند. امروز افراد گونه‌ما، همه طالب يك همسری هستند ولی معلوم نیست چه عواملی باعث شده که در بعضی از اجتماعات عقب افتاده هنوز هم چند همسری رایج است. این یکی از نکات تاریک تکامل گونه ما محسوب می‌شود.

در زندگی میمون برهنه نکات عجیب و پیچیده فراوان است. این حیوان از نظر جنسی فوق‌العاده قوی بوده، و از طرفی معتقد به يك همسری و تشکیل جفت است. این صفات عجیب و پیچیده او را به صورت آلیاژ مخصوص درآورده است. این آلیاژ مرکب از صفاتی است که از پستانداران عالی و گوشتخواران به او به ارث رسیده است.

۱. Monogamie

۲. Polygamie

سومین و آخرین ترکیب این آلیاژ تمدن جدید است. مغز بزرگ و توسعه یافته، میمون درخت‌زی را به میمون شکارچی تبدیل کرد و او را در تهیه وسایل صنعتی برای بهبود زندگی، کمک داد. عشیره‌ها به‌دنه‌نشین‌ها تبدیل شدند. سنگ‌های تراشیده‌ای که در بعضی از نقاط کشف شده، تاریخ آغاز توقف انسان را در محل ثابت نشان می‌دهد. حال باید دید که محیط تازه روی سیستم جنسی میمون برهنه چه اثری داشته است. در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که محیط تازه، از نظر سیستم جنسی اثر نداشته و نتیجه همه تغییرات سریع و ناگهانی روی این حیوان يك اصل را تأیید می‌کند. این اصل عبارت از این است که با همه جلوه‌های تازه زندگی اجتماعی مدرن با هم میمون برهنه امروزی همان میمون برهنه قدیمی است که فقط بعضی از القاب او عوض شده، مثلاً به‌جای شکارچی، نام کارگر و به‌جای شکارگاه نام کارگاه و در عوض دخمه و لانه نام خانه و منزل، و به‌جای جفت لقب همسر و به‌عوض همراهی کردن، نام ازدواج کردن را انتخاب کرده‌است.

مطالعات دقیقی که روی آمادگی فیزیولوژی و تشریحی میمون برهنه در ایالات متحده به‌عمل آمده نشان داده است که این جنس آمادگی کامل برای قبول تکامل دارد. تحقیق و مطالعه در زندگی میمون برهنه، در ادوار ماقبل تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از خصائص این حیوان، شبیه به‌گوشته‌خواران و سایر پستانداران عالی امروزی است و در سیر تکاملی آنها، بخوبی می‌توان چگونگی تشکیل و تکوین زندگی عشقی میمون برهنه را که از گذشته دور الهام می‌گیرد مشاهده کرد.

شاید امروزه اثر تربیت و تنبیه در افراد گونه‌ها جایگزین تغییر و اجبار محیط در قدیم شده باشد و در نتیجه تربیت پذیری و درک تنبیه که منشاء زیستی دارد می‌تواند بنیان‌گزار ساختمان جوامع و تمدن آنها باشد.

با وجود این، اساس سیستم جنسی به‌همان صورت ابتدایی خود حفظ شده (عوامل زیستی به‌اشتراکی کردن جنسی و توسعه آن کمکی نکرده است) و عوامل کنترل‌کننده متعدد و نظام کار اجتماعی هم به‌آن وارد شده است. محدودیت‌ها موجب شدت عکس‌العمل‌های جنسی شده و علایم تشریحی و فیزیولوژیکی آنها پیچیده‌تر گردیده است.

هرچه واحدهای جامعه کوچکتر باشند، عوامل تفتیش و کنترل شدیدتر و قوی‌تر هستند. درحالی که در جوامع بزرگ عوامل تحریک و تحریک پذیرهای مختلف هم فراوانترند در محیط‌های بزرگ هر روز پدیده‌های تازه با سنجش و معیارهای جدید بوجود می‌آید. در واقع ظهور بدایع خود سبب فراوانی آنها می‌شود. هرگاه افراد يك جامعه کوچک و ساده که در قیود و آداب خود محصورند به‌شهرهای بزرگ راه یابند، تعدادی از علایم و نشانه‌های جنسی آنها خودبه‌خود تغییر کرده و از شدت محدودیت آنها کاسته خواهد شد.

برای این که اتحاد جفت‌های نر و ماده مستحکم باشد، باید وقتی که از هم جدا هستند، تحت تحریک‌های شدید شخص ثالثی قرار نگرفته و در آرامش باشند.

امروزه هر دو جفت، از کامیابی‌های جنسی برخوردارند. و در جنس‌هایی که دارای تعاون اشتراکی هستند، مانند گونه‌ما، رقابت‌های جنسی کمتر بوده و جنگ و ستیز پیش نمی‌آید. وجود مغز وسیع و اندیشه کافی گونه ما را محتاط و دوراندیش کرده است. در این گونه ارتباط‌های لفظی ارزش حیاتی دارد. «همسر من این را دوست ندارد» توجه به این نکته و مشابه این‌گونه برخورد، اگرچه در جامعه امروز فراوان است. ولی لازمه آرامش کامل، عمومی شدن آن است.

انگیزه دیگر در بقاء جامعه فرو نشاندن عوامل تحریک نرها و در نتیجه پیش‌گیری از رقابت‌های جنسی است.

مثال روشن این مطلب حدیث برگ مو مشهور و مقدسی است که برای پوشاندن اندام‌های تناسلی برهنه نخستین میمون برهنه به کار رفته است. زیرا بدن میمون برهنه عمودی و محل اندام تناسلی جایی است که خود به خود در معرض دید قرار ندارد و اگر این حیوان بخواهد اندام تناسلی خود را به فرد دیگری نشان بدهد باید وضع خاصی به خود بگیرد، اما در سایر جنس‌های عالی که اغلب چهار دست و پا راه می‌روند اندام تناسلی به آسانی در معرض دید دیگران است. تمایل به پوشاندن اندام‌های تناسلی از وقتی در گونه‌ما شروع شده که بدن قائم، و محل اندام تناسلی به جلو و بالا کشیده شده است، میمون برهنه از اولین فرصت استفاده کرده و به پوشاندن بدن اقدام نموده است.

شک نیست که بنیاد استفاده از لباس در آنجا گذاشته شده و بعدها هم وسیله‌ای برای جلوگیری از سرما شده است، میمون برهنه خیلی دیر به این فکر افتاد که به مناطق مناسب و دلپسند خود برود.

بهر حال با کم و بیش اختلافی که در طبایع بوده، روپوش گذاشتن روی اندام‌های تناسلی کم‌کم توسعه یافت و از آنجا به پوشاندن مناطق دیگری که دارای علائم جنسی هستند رسید این مناطق عبارتند از: پستان‌ها، لب‌ها و...

در بعضی شرایط خارق‌العاده، ماده‌ها نه تنها اندام تناسلی خود را از نظرها پنهان کرده‌اند بلکه با وسایل خاص آن را صعب‌الدخول نموده‌اند. زنان بعضی از قبایل، از نوعی کمر بند فلزی استفاده می‌کنند که جلو و عقب اندام تناسلی را می‌پوشاند و فقط یک سوراخ برای خروج مدفوع دارد.

عده‌ای هنوز هم لبه‌های اندام تناسلی دختران را قبل از ازدواج می‌دوزند. و لب‌هایشان را با حلقه و یا گیره‌های فلزی به هم می‌آورند.

در عصر حاضر هم هنوز مردمایی پیدا می‌شوند که لب‌ها و لبه‌های اندام تناسلی رفیق خود را سوراخ کرده و بعد از هر عمل جفت‌گیری آن را قفل می‌کنند.

گرچه امروزه این نوع کارها بسیار کم دیده می‌شود اما می‌توان گفت که اعمالی نظیر پوشاندن اندام تناسلی و نقاب‌زدن به‌چهره نیز، از بقایای همان رفتار قدیمی میمون برهنه می‌باشد، که معمول و رایج بوده و در بسیاری از جوامع پذیرفته شده است.

مطلبی که عمومیت دارد این است که میمون برهنه در مورد اعمال جنسی خود

تصورات ذهنی خاصی دارد. زیرا نه تنها اندام های جنسی خود را مخفی نگه می دارد، بلکه رفتار و اعمال جنسی خود را نیز مستور می کند. به این دلیل هنگام جفتگیری او هم به شب اختصاص یافته است. و این تاحدی قطعی شده که اصطلاح خوابیدن با کسی، به معنی جفتگیری با او است. گونه ما به جای روز، شب را برای فعالیت های جنسی خود انتخاب کرده و بیشتر آن را به پایان غروب اختصاص داده است.

به طوری که دیدیم، تماس بدن بر بدن که در ظهور رفتار جنسی نقش بزرگی دارد، روزها کمتر بوده و شبها به آسانی انجام می گیرد.

برخوردهای اجباری که در طول روز با افراد بیگانه صورت می گیرد. از این قاعده مستثنی است.

گرچه گاهی ممکن است تماس با بدن یک فرد بیگانه خود وسیله ای برای تحریک جنسی شده و شخص در درجاتی از برخوردهای جنسی قرار بگیرد. اگر به صحنه فیلم برداری از کوچه های شلوغ و یا محوطه پر جمعیت نگاه کنیم، متوجه می شویم که افراد تا چه حد تلاش می کنند که با یکدیگر برخورد نداشته باشند.

تماس و لمس بدن افراد بیگانه در شرایط ویژه ای که به شغل و کار مربوط باشد مجاز می گردد.

مانند افرادی که خیاط، پزشک و یاسلمانی هستند. برخورد نزدیکان و وابستگان و والدین با فرزندان نیز ممنوع نشده است.

به این ترتیب نقش اجتماعی برخوردهای غیر جنسی که هیچ گونه خطر انحرافی ندارد روشن می شود، ولی با وجود این، برخوردهای عادی اجتماعی با تشریفات و نظم فوق العاده صورت می گیرد. دست دادن هم یک نوع، از این برخوردهای قانونی است. شکل بوسه های غیر جنسی با بوسه های جنسی متفاوت است زیرا در نوع اول لبها را به گونه ها می رسانند و در نوع دوم یعنی بوسه های عشقی لب را روی لب می گذارند.

در حالت عادی هم رعایت یک دسته اصول خاص معمول است، مثلاً ماده ها تلاش می کنند که موقع نشستن پاهای خود را از یکدیگر باز نکنند، زیرا نشستن بی احتیاط و باز، نمودار نوعی دعوت جنسی است و ماده ها به این دلیل پاها را تنگ به هم می فشرند و حتی یک پارا روی پای دیگری می اندازند.

از آنجا که دهان با تبعیت از حرکات خاص صورت نشان دهنده وضع جنسی است، ماده کوشش می کند که اغلب با دستها. دهان را پنهان کند، و از آنجا که خنده یا گرفتگی و بغض خود مبین وضع درونی فرد در برخوردهای اجتماعی است در چنین شرایطی هم اغلب ماده با دست جلوی دهان را می گیرد.

نرها با تراشیدن ریش و سبیل خود عده ای از صفات اختصاصی خود را از بین می برند. ماده ها هم به همین دلیل موهای زیر بغل خود را می زدایند. اهمیت نقطه جلب کننده زیر بغل به حدی است که در بسیاری از انواع لباسها آن قسمت را باز نگاه می دارند. حساسیت و عمل جلب کننده موهای منطقه تناسلی به قدری زیاد است که

همیشه آن را با لباس می‌پوشانند. جالب این که اگر در هنر نقاشی و مجسمه‌سازی يك بدن لخت دقیق شویم، می‌بینیم که اندام جنسی را بدون مو نشان می‌دهند تا آن تابلو یا مجسمه صرفاً جنبه هنری و غیر جنسی داشته باشد.

بوی بدن را معمولاً با وسایل مختلف از بین می‌برند، شستن بدن، حمام گرفتن زیاد، نشانه این کار است، تا جایی که جزء دستورات بهداشتی قلمداد شده است. شایع شده که بوی بدن در جامعه ناپسند است و به این علت داروهای ضد بوی بدن در انواع مختلف به مردم عرضه شده است. از بین بردن بوی بدن را به این صورت عنوان کرده‌اند و آنهایی را که به این مطلب توجه ندارند بی‌ادب و عقب‌افتاده، و افرادی را که برای از بین بردن بوی بدن کوشش می‌کنند مؤدب و پیشرفته می‌دانند. عده افرادی که به ضد جنسی بودن این توصیه‌ها، و اثر آنها در پیش‌گیری از تحریکات بیجا و بی‌موقع جنسی پی‌برده‌اند، بسیار کم است. گاهی این موانع به صورت عناویتی از قبیل قانون اخلاقی و یا حتی جنسی جلوه می‌کند. چگونگی تظاهرات اقوام و طوایف مختلف در مقابل این مقررات کم و بیش متفاوت است. اما اصول آن که همان کم شدن گرایش به غیر، ترغیب در تشکیل خانواده و توجه به همسر است یکسان می‌باشد.

در همه گروه‌های جنس‌ما، به‌ویژه قشری‌ترین آنها این مشکلات با توجه بیشتر و راه حل‌های عملی‌تر شناخته شده است. مثلاً مریبان برای تخفیف نیازمندی‌های جنسی جوانان به‌ویژه محصلین، آنها را به ورزش و سایر فعالیت‌های جسمی وادار می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد که در این طرح توفیقی وجود ندارد زیرا ورزش فعالیت جنسی را کمتر یا بیشتر نمی‌کند و به همان نسبت که نیروی جسمی بر اثر خستگی از دست می‌رود، شرایط جسمی مناسب‌تر می‌گردد. به نظر می‌رسد تنها روشی که می‌تواند نتیجه مثبتی بدهد همان روش قدیمی تنبیه و جزا است.

تنبیهی که به علت عمل جنسی انجام شود و احترام و بزرگداشتی که برای عفت و پاکدامنی قائل شویم بهترین روش جلوگیری از انحراف‌های جنسی و تحریکات بیجا است تنها عیب این روش این است که افراد درون‌گرا شده و در درک جنسی عاجز می‌مانند: قطعاً، توسعه فوق‌العاده آمیزش، و برخوردهای مداوم و زیاد که لازمه زندگی اجتماعی فعلی است موجب گسترش فعالیت‌های جنسی و خارج از چهارچوب زناشویی می‌شود.

تکامل میمون برهنه از نظر جنسی نسبت به سایر پستانداران عالی، جز در موارد زیر نمی‌تواند قابل قبول باشد طبیعت زیستی او دست از سرکشی برداشته، به طوری که تمام عوامل مصنوعی در کنترل این طبیعت ناکام مانده‌اند، و این اغلب به موقعبیت‌های ناپسند منتهی می‌شود. حیوان، از طرفی سینه‌هایش را می‌پوشاند و از طرف دیگر تمایل خود را با سینه‌بند می‌نمایاند، و در حال مخفی کردن پستان‌ها در سینه‌بند، می‌تواند آن را به اندازه دلخواه خود بزرگ نشان دهد یعنی سینه‌ها را بیشتر از حد لخت بودن تحریک آمیز کند. عده‌ای برای این که پستان‌ها برجسته‌تر و بزرگ‌تر شوند خود را به دست چاقوی جراح می‌سپارند. سایر اندامهای بدن هم مانند سرشانه‌ها، و پاها در

نر، و بالاتنه و پشت در ماده از این نوع آرایش‌ها معاف نیستند. هنوز در عده‌ای، استفاده از قطعات مصنوعی و اضافی برای کفل افراد لاغر معمول است. مد شدن کفش پاشنه بلند علتی جز تغییر راه رفتن و جایجا شدن لمبرها هنگام حرکت ندارد. استفاده از قطعات اضافه و مصنوعی برای بزرگتر نشان دادن پستان‌ها و کفل، در زمان‌های مختلف متداول بوده است. به‌منظور ایجاد تناسب اندام، برای قسمت‌های مختلف بدن کمرست تهیه شده که در صورت لزوم مورد استفاده قرار می‌گیرد. مسأله تناسب اندام به‌حدی در طبقات مختلف بانوان مطرح شده که در تمام مدت نیم قرن که اندام زنبوری مد بود عده‌ای از آنها حاضر بودند دنده‌های پایینی خود را بردارند تا دارای کمر کاملاً قیطانی بشوند.

قرمزی لب‌ها و بوی بدن که نشانه‌های جنسی هستند اثر خود را با قوت تمام در دنیای نسوان حفظ کرده‌اند و به‌این علت است که قرمزتر کردن لب‌ها و استفاده از عطرهای مختلف معمول شده است.

بانوان بدن خود را با دقت هرچه تمامتر می‌شویند، و سپس از بوهای جنسی خاصی را که محصول غدد عرقی سایر پستانداران است استعمال می‌کنند. از ممانت‌ها و محدودیت‌های جنسی نتیجه‌ای گرفته نشده و در واقع حاصل فعالیت‌های علیه خود آرایی صفر است.

به‌چه‌دلیل می‌خواهند این آتشی را خاموش کنند؟

دلیل این محدودیت‌ها کاملاً روشن است زیرا به‌این طریق می‌خواهند مانع تحریک‌های بی‌موقع شوند و از لطمه‌های وارده بر همبستگی جفت‌های قانونی جلوگیری کنند. پس به‌چه‌دلیل این محدودیت به‌طور کامل انجام نمی‌شود؟ و چرا این محدودیت‌ها به‌تظاهرات طبیعی و مصنوعی جنسی در لحظات خلوت جفت‌ها محدود نگردیده است؟ پاسخ بخشی از سؤال، امور مربوط به‌کمال جنسی ما است که خود بروز احساسات جنسی را موجب می‌شود.

کمال جنسی همهٔ عوامل و ابزار تحکیم اتحاد خانوادگی را فراهم می‌آورد. اما آزادی‌های جنسی در جامعه امروزی وسیلهٔ بهتر و قوی‌تری برای تفرقه و برهم‌زدن اتحاد جفت‌ها را دربردارد، و هر روز هم مشکلات جامعه در جهت خلاف وابستگی‌های خانوادگی بیشتر می‌شود. پاسخ به‌بخش دیگری از سؤال این است که در سایر پستانداران عالی جنسیت به‌صورت وسیله‌ای برای حمایت و بقاء جفت ظاهر می‌شود، ولی اگر میمون ماده‌ای بخواهد خود را به‌میمون نر خشمگینی نزدیک کند (نه از نظر جنسی) با تظاهرات ویژهٔ خود تلاش می‌کند تا برای خواباندن احساس خشم او، بعضی از خصایص جنسی او را بیدار کند. این نوع رفتار تغییر انگیزه نامیده می‌شود. یعنی ماده از تحریک جنسی به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب امتیازات غیر جنسی استفاده می‌کند. این نوع پیشرفت در گونه ما بخوبی و به‌حد کافی دیده می‌شود. استفاده از عوامل و نشانه‌های جنسی مصنوعی هم دلیل چنین پیشرفتی است. جاذبهٔ جنسی مصنوعی رقابت افراد گروه ما را برمی‌انگیزد و وجود چنین اندام‌های حساس و جلب‌کننده، زندگی زناشویی جفت‌ها

را به خطر می‌اندازد، و عوامل تحریک نباید شدید و غیر عادی باشند. به هر حال وقتی که ما با محدودیت‌های جنسی که در آداب و رسوم محیط زندگی ما معمول است عادت کردیم باز هم با علایم جنسی خاص در هر فرد روبه‌رو می‌شویم. مثلاً ظاهر و طرح و حرکت هر کس نشان می‌دهد که «من برای جفت‌گیری آمادگی ندارم» و یا «من نسبت به امور جنسی بسیار حساسیت دارم».

علایم اخیر کم‌کننده رقابت‌های جنسی بوده و عکس‌العمل دسته اول (عدم آمادگی برای جفت‌گیری) جلوی همه عیب‌جویی‌ها و خرده‌گیری‌ها را می‌گیرد. و به این ترتیب هر کسی می‌تواند صاحب مال خودش باشد.

با این حساب باید در این مورد برخوردی مشاهده نشود در حالی که سایر عوامل این نظام را بهم می‌زنند و از طرف دیگر در اساس تشکیل جفت‌ها تکامل بارزی روی نداده یعنی رفتار جنسی میمون برهنه به همان روش‌های قدیمی پستانداران عالی معمولی است و همه آثار نسل‌های گذشته در این موجود به چشم می‌خورد.

به علت عدم سازگاری این پدیده‌ها با تکامل سایر قسمت‌های بدن میمون برهنه چنین رفتاری موهن و زشت به نظر می‌آید. تمام مراحل تغییر و تحول برخوردهای جنسی پستانداران عالی را می‌توان در طی دوره‌های کودکی و جوانی میمون برهنه با گسترش بیشتر مشاهده کرد.

این سیستم جنسی تابع محیط بوده است، محیطی که در آن حیوان ماده بچه زاینده و حیوان نر به شکار رفته است. این موفقیت‌ها با بروز تغییراتی، دوام یافته‌اند. تمایل به محدود بودن تعداد بچه‌ها همواره وجود داشته است و این نشان می‌دهد که حیوان ماده به امور جنسی بیش از تکالیف مادری علاقمند و معتقد بوده است.

میل دیگری که در ماده‌ها دیده می‌شود، این است که می‌خواهند با گروه شکارچیان به شکار رفته و به آن‌ها پیوندند (کار جای شکار آن روز را گرفته است) امروزه گروه‌های زن و مرد به‌طور مختلط به کارگاه‌ها می‌روند و کارهایی را که زمانی مخصوص مردها بود، مشترکاً انجام می‌دهند و هر دو فرد جفت حاضر به کارهای سخت و شدید هستند و اغلب این فشار رشته پیوندها را می‌گسلند تا جایی که طبق آمار منتشر شده در آمریکا، ۲۶ درصد از زنان شوهردار و ۵۰ درصد از مردان زن‌دار، در سن چهل سالگی روابط غیر مشروع دارند. البته تعداد افرادی هم که برای استحکام خانواده و یا دوباره وصل شدن جفت‌ها، پس از جدایی، تلاش می‌کنند کم نیستند و به این دلیل نسبت درصد افرادی که جدا می‌شوند و اساس خانواده‌شان درهم می‌ریزد بسیار کم است.

بنا بر آنچه گفته شد، درباره استحکام جفت‌ها کمی اغراق آمیز سخن رفته است. شاید برخوردهای غیرمشروع برای ارضاء هوس‌های جنسی کافی باشد اما هیچگاه قدرت لازم برای از بین بردن کامل زندگی زناشویی را ندارد و از طرف دیگر با اینکه قدرت فشار جنسی سبب تشکیل جفت‌هاست اما هیچگاه نمی‌تواند لذت فعالیت‌های جنسی نامشروع را منتفی کند، چون فعالیت جنسی غیر قانونی، مغایر با اصل وحدت

جفت‌ها و امری ناگزیری است باید برای احتراز از آن جانشین کم‌زبان‌تری انتخاب کرد و این همان تصور و تجسم حالات مختلف جفت‌گیری دیگران است که تقریباً روش بین‌المللی است یعنی در جفت‌گیری‌ها گاهی خیال و تصور دیگران هم می‌تواند موجب تحریک جنسی بشود ولی گاهی این تصور فقط برای فعالیت‌های جنسی کافی خواهد بود. به‌رحال این روش استفاده از دیگران در نزدیکی جنسی است. معمولاً همه طبقات مردم علاقمند به تصور و دیدن مناظر و مرایای جنسی هستند و از دیدن، شنیدن و خواندن آن هم لذت می‌برند. و این خود زمینه بزرگی برای کارهای تلویزیونی، رادیویی، نمایشی و سینمایی است. یعنی این دستگاه‌ها با توجه به‌احتیاجات عامه برنامه‌های خود را تنظیم می‌کنند. برآوردن این خواسته در انتشار تصاویر و مطالب روزنامه‌ها نیز به‌چشم می‌خورد. با دیدن و شنیدن مناظر و مکالمات جنسی، در حالی که واقعاً کاری انجام نمی‌گیرد اولین زمینه برای تحریک‌های جنسی فراهم می‌شود و در تمام این مراحل افراد خود را به‌جای یکی از قهرمانان قرار می‌دهند. گاهی هم تصور بازی هنرپیشه‌های مرد یا زن در نقش‌های ویژه جنسی، برای انجام آخرین تحریکات جنسی کافی است. و موجب تجدید و تکرار وصل، تملق و خوش‌آمدگویی می‌شود. مشاهده این چنین رفتارها، ذخیره و زمینه ذهنی عمیقی برای بیننده است. اگر این مسأله در سایر جنس‌های جانوری نیز مقایسه شود، به‌این نتیجه می‌رسیم که گونه ما در این رفتار کاملاً غیر عادی است. زیرا حیوان ماده جنس ما در انجام اعمال جنسی به‌نر کمک می‌دهد و بسیاری از خواست‌های نر مورد رضایت و خواست خود او هم هست. در ارتباط بین نر و ماده گونه ما ظهور شخص جالب توجه‌تر و زیباتر کمتر اختلال ایجاد می‌کند و کمتر باعث‌جدائی جفت‌ها می‌شود.

هرگاه ماده گونه‌ما، نظرش به‌فرد دیگری جز همسرش جلب شود، مقدمه فساد و تباهی فراهم شده است که این وضع بعد از ازدواج یعنی در مرحله زناشویی بسیار به‌ندرت پیش می‌آید. طول دوره نامزدی و فعالیت‌های قبل از ازدواج هم به‌حداقل ممکن تقلیل یافته، و در این مرحله که در حقیقت سازنده ساختمان زندگی زناشویی است باید با اراده تمام از نزدیکی جنسی واقعی جلوگیری شود. زیرا اگر یک نر برای رفع احتیاجات جنسی با فردی غیر از همسر رسمی و قانونی خود جفت‌گیری کند مسلم است که در آینده هم همواره به‌دنبال ارتباط‌های نامشروع خواهد رفت. و از آن گذشته دیگر خود را به‌سوی آینده افسانه‌ای دور از جفت‌گیری نخواهد کشانید.

در مورد جفت‌گیری‌ها، مطلب دیگری که باید به‌آن اشاره شود، ارتباط باهم جنس است. از آنجا که هدف اصلی جفت‌گیری، تولید مثل است برتردید هم‌جنس‌گرایی نمی‌تواند مناسب چنین کار و اندیشه‌ای باشد. بنابراین برای درک ماهیت آن بهتر است به‌توضیح بیشتر آن بپردازیم.

برخلاف آنچه مشهور است، هم‌جنس‌گرایی جفت‌گیری کاذب نیست و در بسیاری از انواع جانوری نظیر چنین کیفیتی به‌صورت‌های مختلف به‌چشم می‌خورد. طرح ارتباط دو هم‌جنس با توجه به‌ساختمان طبیعی تولید مثل، ایجاد نسل نیست. بلکه دو

موجود جوان با صرف انرژی زیاد به عملی می‌پردازند که هیچگونه ثمری دربر ندارد. برای درک چگونگی این پدیده بهتر است سایر جانوران را مورد مطالعه قرار دهیم. قبلاً به نقش جلب کننده و تحریک کننده‌ی علایم جنسی ماده‌ها اشاره شد و گفتیم که میمون ماده می‌تواند با طنازی و عشوهری در نر خشمگین تغییر انگیزه ایجاد کند تا مورد حمله او قرار نگیرد. میمون نر در این وقت در غرور مزیت قرار گرفته و بر مبنای آن می‌تواند تدبیر خاصی پیش گیرد. میمون‌های نر جوان به تناسب وضعیت آماده‌ی ماده‌ها عادت دارند که بر آنها سوار شوند ولی گاهی نرهایی که چنین آمادگی مقدماتی برای قبول آنها ندارند سر راهشان قرار گرفته و مورد تجاوزشان واقع می‌شوند. این وضع درست ممکن است در ماده‌ها هم صورت گیرد. این گرایش که منشاء جنسی دارد، و از نظر جنسی عملاً بی‌فایده است، در پستانداران عالی زیاد دیده می‌شود و فقط نقش آن گرد آمدن افراد گروه و هماهنگی و سازمان دادن به آنها است. که اثر و نتیجه جنسی ندارند به صورت تسلط یک عدد دیگر جلوه خواهند کرد.

چنین وضعی در همه پستانداران عالی دیده نمی‌شود، و این موجب اختلافاتی است که اگر گرایش به همجنس وجود داشته باشد از بین خواهند رفت. این نوع ارتباطها همجنس‌گرایی بیشتر هنگامی شیوع پیدا می‌کند که جنس مخالف مهیا نبوده و یا در اقلیت باشد و اینکه یک عضو همجنس برای فعالیت جنسی، جانشین جنس مخالف باشد در بسیاری از گروه‌های جانوری دیده می‌شود. اغلب حیوانات در تنها مطلق، به‌سوی مصرف اشیاء بی‌جان، و یا ور رفتن با خود کشیده و منحرف می‌شوند. حیوانات گوش‌تنخوار باغ‌وحش‌ها که در قفس نگهداری می‌شوند اغلب حتی با ظروف غذای خود وضع شبیه به جستجویی را فراهم می‌کنند. همچنین شیرها و میمون‌های فراوانی را در حال ور رفتن با خودشان مشاهده کرده‌اند. این حیوانات اگر بیگانه‌ای (پستاندار دیگری) نزد خود داشته باشند برای جستجویی با او تلاش خواهند کرد. اما همه این فعالیت‌ها تا زمانی است که نر یا ماده جنس خودشان را در اختیار نداشته باشند و به محض رسیدن جنس مخالف و ایجاد تحریک، همه این تلاش‌ها به‌صفر خواهد رسید. مشابه شرایطی که ذکر شد، در گونه ما یعنی میمون برهنه با عکس‌العمل‌های همانند سایر پستانداران، فراوان دیده می‌شود.

نرها و ماده‌هایی که از جنس مخالف، برخوردار و کامیابی جنسی ندارند به دنبال وسایل دیگر می‌گردند و در این حال می‌توانند از دیگر افراد جنس خود و یا از سایر جنس‌ها و یا حتی از خود استفاده کنند.

آمار اخیر تحقیقاتی آمریکا ثابت کرده است که ۱۳ درصد از زنان و ۳۷ درصد از مردان همجنس‌گرای چهل و پنج‌ساله در تماس‌های جنسی به‌حد انزال می‌رسند. تماس‌های جنسی میمون برهنه با سایر جنس‌های جانوری بسیار نادر است. (زیرا در حیوانات وسیله تحریک مناسبی برای ما وجود ندارد) و آمار تماس جنسی ما با سایر جنس‌های جانوری در مردان ۸ درصد و در زنان ۳/۶ درصد است. ور رفتن با خود که احتیاج به هیچگونه محرک خارجی و وجود جفت ندارد تنها به‌سبب سهولت و امکان متداول

شده است و آمار نشان می‌دهد که ۵۸ درصد از زنان و ۹۲ درصد از مردان به این کار مبادرت می‌ورزند. این روش که فاقد هرگونه نقشی در تولید مثل است، برای افراد لذت طلب ضرری هم ندارد. و از آنجا که این عمل مانع محرومیت‌های جنسی می‌شود تا حدی هم سودمند است زیرا محرومیت‌های جنسی، به صورت‌های مختلف باعث ناهماهنگی جامعه می‌شود. ولی اگر این نوع فعالیت‌های انحرافی در شخصی به صورت عادت درآید مسایل جنسی خاصی را بوجود می‌آورد. آنچه گفته شد در افراد گونه ما دیده می‌شود، گونه ما برای قرار گرفتن در ورطه عشقی آمادگی بسیار دارد. این گونه به اشیاء مورد علاقه‌اش دلبستگی پیدا کرده و خود را با آنچه به آن عشق می‌ورزد گره می‌زند. اگر والدین بخواهند، با توسعه و نمو این گره‌های جنسی می‌توانند پیوند خانواده‌ها را مستحکم‌تر نمایند. وقتی بدانیم که عقده‌های جنسی تا مرحله جدی برخورد های جنسی با موجود همراه است به این نتیجه خواهیم رسید که به اولین چیزی که تمایل جنسی پیدا کردیم همان موضوع عقده ما است. این پدیده کاملاً محسوس، ویژه افراد گونه‌ها است. همه عوامل و بعضی از محرک‌های جنسی ما، بخوبی شناخته شده و به استحکام ارتباط‌های درونی آن پی برده‌اند. ولی همیشه نمیتوان در غیبت محرک‌های جنسی زنده از رفتار های جنسی خاص استفاده کرد، زیرا مقررات اجتماعی به ما اجازه نمی‌دهد که اولین لذت خود را از همجنس‌گرایی و یا با خود ور رفتن شروع کنیم.

به این دلیل تعدادی از عوامل محرک و مشدد، در درون ما به صورت علایم جنسی قوی خشن درمی‌آیند، (منشاء انواع مختلف بیماری سخیف فتیشیسم **Fetichisme** می‌شود). و موجب انحراف می‌گردند، این انحراف‌ها، گاهی همراه با شکنجه و آزار هستند، اما این نوع انحراف با آنکه قبلاً اشاره شد متفاوت است. گفته بودیم که عکس‌العمل‌های جنسی معلول يك عده علایم خاص جنسی هستند اما در مورد تحريك با اشیاء خاص، باید بگوییم که معمولاً نباید موجودی خود را برای شیئی که هیچگونه علامت جنسی ویژه جنس مخالف را ندارد به خطر بیندازد. و باید توجه داشت که تمایلات جنسی ما، مربوط به اولین تماس‌ها و برخوردهای ما است در ابتدای بلوغ و شروع کارهای جنسی، فراوانترین و سهل‌الوصول‌ترین چیزها نظر ما را جلب می‌کند و گرایش به سوی آن در ما ایجاد می‌گردد. تا جایی که می‌توان گفت که رفتن به دنبال يك نوع احساس، در عقب ماندن سایر گسترش‌های جنسی مؤثر است. در این مرحله که به پژوهش معروف است انسان در معرض نشانه‌ها و آثار مختلفی قرار می‌گیرد که بعضی از آنها کم‌کم رنگ گرفته و بارزتر می‌شوند تا جایی که يك یا چندتای آنها به حد کمال می‌رسند و موجود را با آن صفت ممتاز می‌گردانند. و بالاخره زمانی می‌رسد که انواع تحريك‌های جنسی به ویژه همجنس‌طلبی هم به حد کمال خود می‌رسد و مجدداً بسوی دیگری که کمال آن غیر همجنس‌طلبی است پیش خواهد رفت.

برای درك بیشتر و روشن شدن این مطلب، سایر جنس‌های جانوری را از این

۱. نوعی بیماری جنسی است که در آن جز باشیئی معینی تحريك نمی‌شود.

نظر مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

به‌عنوان مثال پرندگان مهاجر را در نظر می‌گیریم که وقتی می‌خواهند جفتگیری کنند به‌سوی مکان‌هایی می‌روند که در آنجا خانه‌های مخصوصی برای جفتگیری پیدا شود. پرندگان جوان که تا آنوقت لذت هم‌آغوشی را نچشیده‌اند و به‌اولین پرواز عشقی پرداخته‌اند، باید در محیط جدید غوغاها بپا کرده و قلمروی بسازند که بتوانند جفت‌های برازنده‌ای برای خود دست و پا کنند، این کار کمی بعد از ورود آنها بدون کمترین وقفه، آغاز می‌شود. پرندگان جوان در آنجا جفت‌های خود را براساس علایم جنسی پیدا کنند. که روش شناسایی این علایم ارثی است. حالت عمومی طلب جنس در آنها به‌صورت خوش‌آمدگویی ویژه‌ای آغاز می‌شود و به‌تملق‌گویی فرد معین یا عده‌ای می‌پردازند. و وقتی که این وضع به‌شدت خود می‌رسد، منظور جنسی خود را بیان کرده و در واقع به‌مرحله احساسات می‌رسند و صدای خاصی سر می‌دهند که خود نشانه طلبیدن جفت معینی است.

این پدیده تقریباً در همه انواع گونه‌های مختلف پرندگان دیده می‌گردد که مجموعه علایم گونه موجب شناسایی فرد مشخصی شود و تنها به‌علت کم شدن این نشانه‌ها، ممکن است که یک پرنده نسبت به‌جفت خود عکس‌العمل جنسی مناسب نشان ندهد. این علایم باید خیلی سریع ظاهر شود زیرا دوره عشق در پرندگان فصل معینی دارد و اگر در این موقعیت بحرانی عده زیادی از افراد یک‌گونه را از مجموعه‌شان خارج کنند، مشاهده می‌شود که با قیامنده‌های هم‌جنس مایوسانه بسوی یکدیگر کشی خواهند داشت و تلاش می‌کنند که در هر صورت فردی را برای جفتگیری بیابند.

این سیر در گونه ما، به‌مراتب ضعیف‌تر از سایر پستانداران است و علاوه بر آن، برای گونه ما، تاریخ معینی در امور عشقی و روابط جنسی ذکر نشده است. بنابراین ما همه اوقات در جستجو هستیم. یعنی ما برخلاف پرندگان، در دوره معینی تحت تأثیر فشار هورمون‌های جنسی نیستیم و تمایلات ما بطور غیرارادی و ناشناخته در مواقع معین به‌شکل‌های ثابت ظاهر نمی‌شوند. به‌این دلیل اگر در یک مؤسسه یا پرورشگاه، گروهی از افراد هم‌جنس چه نر و چه ماده را محدود کنند و ملاقات آنها را با جنس مخالف قدهن نمایند باز هم خطر و ضرر چندانی پیش نمی‌آید.

استفاده از شیئی و یا هم‌جنس و یا با خود ور رفتن به‌عوض جنس مخالف، برای تحریک‌های جنسی، خود نقشه‌ای برای قصاص جنسی است که در ذهن طرح می‌شود و بنابر آنچه بعداً خواهیم گفت اغلب احساسات قوی‌تری جای این کمبود را پرمی‌کند. این انحرافات گاهی در دوره قبل از بلوغ ایجاد شده و برای همیشه در وجود شخص تسجیل می‌شوند. و این طبیعت جدید به‌حدی مستحکم خواهد شد که حتی در زمان جفتگیری و بعد از ازدواج و وجود جنس مخالف هم این عقده درون شخص را می‌خلد و خواست انحرافی خود را طلب می‌کند. و با اینکه جفت هم‌جنس هیچگونه علامت ویژه برای تحریک جنسی ندارد، نمی‌تواند وجود او را نفسی کند و چنین هم‌آغوشی‌هایی را استقبال می‌کند. این وضع اگر تکرار و عادت شود به‌صورت صفت و

طبیعتی بسیار موحد و در عین حال پیچیده درمی آید، که زندگی زناشویی را تباہ خواهد کرد.

اما اگر پسران و دختران جوان و کم سن تشکیل خانواده بدهند و در سنین کم، روابط جنسی را با ازدواج شروع کنند بی تردید این مرحله خطرناک را از سر خود به در کرده اند. و بهر حال تکرار و پافشاری در روش های صحیح نزدیک، مانع ظهور آن دسته از انحراف ها خواهد شد.

متأسفانه محدودیت های جنسی که در آداب و رسوم اجتماعی ما وجود دارد، علاوه بر آنکه مانع توسعه این گونه انحراف ها نیست، ما را به سوی انحراف نزدیک تر می کند.

عامل فرعی دیگری برای سوق دادن حیوان به همجنس گرایی وجود دارد و آن از خانواده هایی ناشی می شود که قدرت و نظام آن خانواده ها در دست مادری سلطه جو است و پدر در آن نقشی نداشته و ضعیف النفس است. تضاد بین این دو موقعیت سبب اختلاط عمیقی می شود. زیرا از طرفی فرزندان ظاهراً به سوی عامل قدرت کشیده می شوند و از طرف دیگر رفتار درونی و تحلیلی آنها به سوی دیگری متمایل است. پس فردی از چنین خانواده ای وقتی که از نظر جنسی بالغ شد طبق گرایش ذاتی، از جفت خود همان رفتاری را انتظار دارد که در مادرش وجود داشته است. بنابراین او نر را بیش از ماده می پسندد، زیرا نر پر قدرت تر بوده و به مادرش شبیه تر است. در دخترها نیز درست عکس این قضیه صادق است. طولانی بودن دوره بچگی در گونه ما سبب می شود که مشتی خلقیات به وضعی که ویژه خانواده والدین بوده و در وجود و روح فرزند عجین شود و شورش های روحی و کسالت های جنسی را نتیجه دهد.

بی تردید ضعف پدر در روابط والدین، در ایجاد بیماری های جنسی نقش مهمتری دارد. با اینکه بیماری های جنسی مدت درازی ادامه می یابد اما می توان قبل از آنکه به نهایت و شدت رسیده و شخص را به نابودی بکشاند آنها را باروش خودداری و افتادن در جهت پاکدامنی و قناعت به ازدواج قانونی، به تحلیل برد. بررسی در اختصاصات جنسی از نظر عادات، در تخصص روانشناس است و اظهار نظر درباره آن در حد جانورشناس نیست. بنابراین اخلاقی موفقیت آمیز و یا ناکامی های جنسی را به اهل فن واگذار می کنیم، آن عده از این گمراهی های جنسی را که مانع توالد و تناسل هستند می توان تحت عنوان بیماری های جنسی مطرح کرد. در گروه های مذهبی و جوامعی که برای جوانان محدودیت بیشتر است نیروی همجنس گرایی بسیار قوی تر بوده و از نظر جنسی، انحراف فراوان است. این افراد پرورده اجتماع هستند و باید افزود که با استثناء عده کمی، بقیه افراد همجنس گرا از نظر تولید مثلی، بی خاصیت نیستند.

چون در همجنس گرایی، عمل جنسی به عنوان تولید مثل صورت نمی گیرد، هیچکس نمی تواند این کار زشت و منافی عفت را آنطور که هست برای دیگران عنوان و بازگو کند. شاید اگر همه عادات و آداب روابط جنسی فقط به منظور تولید مثل صورت می گرفت و هر یک از دو جفت رضایف خود را به نحو احسن انجام می دادند و بر خورد های

جنس فقط نقش تولید مثل داشتند، همه حرکات و رفتار جنسی جزء مناسب‌ترین و معمولی‌ترین رفتار شده و هیچ جامعه‌ای آن را زشت و ناپسند نمی‌شمرد. پس لازم است که این اختلاف را (در موارد غیر تولید مثل هم جفتگیری می‌کند) در میمون برهنه نسبت به سایر جانداران يك حالت استثنایی و مهم در قانون طبیعت بدانیم و این استثناء را بسیار درخشان جلوه دهیم. من به‌زودی مطلبی تحت عنوان خلق طبیعی مطرح‌خواهم کرد که به‌همه تلاش‌های مربوط به شرایط جامعه بزرگ بشری خاتمه خواهد داد. در مورد جامعه بزرگ وقتی نتیجه مطلوب به‌دست می‌آید که رفتارهای برخلاف قوانین موجود را مورد مطالعه قرار دهیم.

آنچنان که از مطالعه روی سایر انواع جانوری نتیجه گرفته شد، بزرگ شدن جامعه و سنگین شدن شرایط و مقررات آن سبب نابودی آن جامعه شده و ساختمان اجتماعی آن را درهم می‌ریزد. در چنین جوامعی خود حیوانات هم موجب نشر بیماری‌ها می‌شوند، آنها به یکدیگر حمله کرده، فرزندان خود را می‌خورند و با کینه‌توزی به‌جان یکدیگر می‌افتند و به‌رحال از توسعه عادی آنها جلوگیری می‌شود. و آنقدر از آنها کشته می‌شود که تراکم جمعیت به‌حد اقل می‌رسد و واحدهای کوچکتری به‌وجود می‌آید. در این اجتماع کوچک باز هم ساختن و برداختن آغاز می‌شود و جمعیت روبه‌افزونی می‌گذارد.

اگر بر چنین جامعه‌ای، نظامی حاکم شود که بتواند حفظ نوزادان را تأمین نماید اولین قدم در بنای جامعه برتر و وسیع‌تر گذاشته شده که در متن آن از هرگونه بی‌نظمی پرهیز خواهد شد جامعه‌گونه ما در چنین شرایطی قرار دارد (که در عین بزرگی و وسعت جامعه، هیچ اثری از آینده بهتر نداشته باشد) و باید طرحی ریخته شود که با سرعت و دقت تمام جلوی تولید مثل را بگیرد، تا با ثابت ماندن نفوس، حداقل چیزی بر مشکلات افزوده نگردد.

بی‌تردید جامعه‌گونه ما، به‌سوی چنین عظمتی پیش می‌رود و بزودی فوق‌العاده بزرگتر هم خواهد شد کثرت گونه‌ها اکنون به‌حدی رسیده که دیگر مهربانی و عذوفت از میان ما رخت بر بسته است.

راه‌حل قطعی این است که نسبت موالید تقلیل یافته و به‌ر صورت از افزایش جمعیت جلوگیری شود.

در عین این که باید با روش‌های مختلف عقیم کردن هر چه زودتر جلوی ازدیاد نفوس گرفته شود، نباید اجازه داد که بنیاد ازدواج و اساس واحد خانوادگی درهم‌بریزد یعنی این اقدام باید تدریجی و با احتیاط هر چه تمام‌تر صورت گیرد.

خلاصه اینکه، خطر عمومی شدن عقیم کردن، اختلال جنسی است اما باید توجه داشت که توانایی فوق‌العاده جنسی خود عامل اصلی استحکام بنیاد خانواده است.

مسئله پیش‌گیری از بچه‌دار شدن و استفاده از وسایل مختلف در این مورد، در تعداد زیادی از خانواده‌ها کار را به‌جایی کشانده که به‌کلی فاقد فرزند باشند. عده‌ای از خانواده‌ها به‌علت اینکه می‌خواهند از بچه‌دار شدن جلوگیری کنند، روش‌های بسیار

سخت و ناراحت کننده‌ای انتخاب می‌کنند که گاهی ارتباط زن و شوهر را به‌خطر می‌اندازد و یا رشته زندگی مشترک آنها را به کلی پاره می‌کند. زندگی این افراد می‌تواند عامل تهدید کننده‌ای برای خانواده‌های دیگر باشد، بنابراین باید گفت که کاهش فوق‌العاده توالد و تناسل کار درستی نیست. مثلاً اگر از هر خانواده، یعنی یک زوج نر و ماده، دو فرزند باقی بماند، از نظر تراکم جمعیت، جامعه در تعادل خواهد بود. رقم‌های بزرگ مرگ‌های ناگهانی، مانند سقط‌جنین، و وقوع حوادث غیر منتظره گرچه بسیار ناراحت‌کننده و شوم هستند، اما به‌رحال از عوامل تعدیل‌کننده جمعیت محسوب می‌شوند.

متأسفانه استفاده از وسایل ضد بارداری، چه مکانیکی و چه شیمیایی، مدت‌زیادی تجربه لازم دارد و باید روی نسل‌ها آزمایش شود سپس تجویز گردد. درحالی که نسل امروز به‌ناچار از آنها استفاده می‌کند، بدون آنکه هنوز اثر آنها را روی دستگاه‌های جنسی و اساس جامعه بداند.

با اینکه هنوز تجربه کامل روی وسایل مختلف ضدبارداری انجام نگرفته است هر روز یکی پس از دیگری به‌بازار عرضه شده و جای وسیله قبلی را می‌گیرند. پیش‌گیری بالاستقلال و غیرمستقیم، از طرفی سبب پیچیدگی‌ها و از طرف دیگر موجب از هم پاشیدگی پیوستگی‌های جنسی اجتماع می‌گردد. و اگر مسأله پیش‌گیری با تولید مثل بطور متناوب صورت نگیرد و دایمی باشد بی‌تردید بسیار خطرناک خواهد بود و این مطلبی است که گذشت زمان آن‌را بهتر نشان خواهد داد.

اگر مسأله جلوگیری از بچه‌دار شدن، همچنان که در عصر حاضر رواج یافته پیش برود، جامعه بزرگی تشکیل خواهد شد که مرکب از پیرزنان، پیرمردان، دختران تارک‌دنیا، و افراد هم‌جنس‌طلب خواهد بود. به‌رحال اگر از نظر جلوگیری از بچه‌دار شدن این راه‌حل صحیح باشد اما هیچگاه نمی‌توان از مسایل وابسته به آن صرف‌نظر کرد و آنها را نادیده گرفت. با وجود این افرادی که با دقت تمام در تردی‌های خودرعایت پیش‌گیری را می‌کنند، در مبارزه علیه گسترش جامعه موفق شده‌اند.

حال اگر مراحل جنسی، گونه خودمان را با دیگر جانوران مقایسه کنیم، می‌بینیم که در روابط جنسی ما هیچگونه تغییر اساسی حاصل نشده است.

ساختمان سیستم جنسی پستانداران عالی، نسبت به گوشتخواران تفاوت فاحش کرده است، و اگر وضع پستانداران عالی را با افراد یک طایفه بدوی که در اطراف منطقه استوایی زندگی می‌کنند مقایسه کنیم، می‌بینیم از آنجا که خواست این افراد بدوی بسیار محدود است. از نظر روابط جنسی و نوع شکار نسبت به پستانداران عالی تغییر زیادی نکرده‌اند. و افرادی هم که در شهرهای بزرگ و مراکز و پایتخت‌ها زندگی می‌کنند، به‌نسبتی که کارهایشان (شکار اجداد) به‌صورت‌های فنی و تکنیکی درآمده، از نظر ارتباط‌های جنسی پیشرفتی نکرده و همچنان به‌صورت اولیه باقی مانده‌اند.

پیشرفت‌های میمون برهنه، در این زمینه عبارت بوده است از استحکام وضع

بچه‌ها، فعالیت‌های جنسی اشتراکی، عقیم شدن انتخابی طبق کنترل دستگاه‌های دولتی، تقسیم کار و تکالیف بچه‌داری که هیچ‌یک به‌طور کامل پرده ابهام، رفتار جنسی ما را به‌کنار نمی‌زنند. میمون برهنه عصر فضا، هنگامی که قدم به‌ماه می‌نهد، عکس همسر و فرزندان را در جیب داشت و این پدیده اثر اولین حمله رژیم قدیمی جنس ما به تمدن و فرهنگ جدید است. پیشرفت ما در بهداشت، طب و جراحی از نظر سلامت و حفظ فرزندان زایدالوصف است. از این طرف که جلوی مرگ و میر بچه‌ها گرفته شده، از طرف دیگر برای حفظ تعادل اجتماع زاد و ولد محدود گردیده است. چنین به‌نظر می‌رسد که باید درصد سال آینده، رفتار جنسی ما کاملاً تغییر کند، اما پیشرفت طبقه بانوان و کسب پیروزی‌های بزرگ به‌وسیله آنها این احتمال را ضعیف کرده و شاید بتوان گفت غیرممکن می‌سازد.

فصل سوم

تربیت

در گونه میمون برهنه، مسوولیت پرستاری والدین از فرزند، نسبت به سایر گونه‌های جانوری، بار بسیار سنگین است. گرچه وظایف پدر و مادر در همه جانوران دشوار است اما هیچگاه مانند تکالیف میمون برهنه همه‌جانبه نیست. قبل از آنکه علایم و نشانه‌های این کوشش را مورد مطالعه قرار دهیم به بررسی چند امر اساسی می‌پردازیم. بلافاصله پس از بارور شدن حیوان ماده، و تشکیل جنین در رحم او، و شروع تقسیم و تکثیر یاخته نخم، یک رشته دگرگونیهای بنیادی در مادر ظاهر می‌شود. ابتدا عادت ماهیانه‌اش قطع می‌گردد، و بار آغاز می‌شود، به کم‌خونی خفیفی مبتلا شده، جاذبه‌اش کم می‌شود. با گذشت زمان و پیشرفت دوره حاملگی پستان‌ها باز شده و متسع می‌گردند، اشتها افزایش یافته و افتادگی بیش از حد متعارف در مادر پدید می‌آید تقریباً ۲۶۶ روز بعد از بارداری، در رحم انقباض‌های قوی و منظم پدید می‌آید در این هنگام پرده جنین پاره شده و مایعی که جنین در آن شناور بوده است به سرعت خارج می‌گردد. انقباض‌های شدید و سخت جدار رحم، بچه را از زهدان خارج کرده و بانیر و شدت تمام او را به مجرای تناسلی وارد، و بالاخره به دنیای خارج می‌فرستد. پس از به دنیا آمدن جنین، انقباض‌های جدیدی برای جدا شدن جفت از رحم و خروج آن صورت می‌گیرد. پس از آن، رشته ارتباط بچه و جفت را که بند ناف نام دارد قطع می‌کنند.

در سایر پستانداران عالی، نظیر اجداد ما، این بند را مادر با دندان خود قطع می‌کند، اما در انواع امروزی گونه ما، بند ناف را با کمال دقت گره زده و با قیچی جدا می‌کنند. دنباله کوتاه این بند، چند روزی همچنان متصل به شکم نوزاد باقی می‌ماند تا خشک شده و بیفتد.

معمول زمان و دنیای امروز ما این است که هیچ زنی را هنگام زایمان تنها نگذارند. عده‌ای دور زائو جمع می‌شوند تا هنگام تولد کودک، مادر را یاری کنند. برای افراد گونه‌ی ما هنگام درد زایمان راه رفتن قایم بسیار مشکل می‌شود و انقباض‌های جدار رحم با درد شدید همراه است و چند ساعتی قبل از تولد جنین، مادر در سخت‌ترین شرایط به‌سر می‌برد. به‌نظر می‌رسد که کمک به‌مادر، هنگام زایمان روشی بسیار قدیمی باشد، احتمال دارد این تعاون در زمانی که اجداد میمون برهنه زندگی درختی داشته‌اند پایه‌گذاری شده باشد. بی‌تردید در آن دوره از زندگی، مشکلات زایمان و وجود شعور در این حیوان، چنین تعاونی را تشکیل داد.

یک شامپانزه ماده، بندناف بچه‌ی خود را با دندان پاره نمی‌کند، بلکه قسمتی از جفت را که به‌بند ناف متصل است لیسیده و می‌خورد و به‌این ترتیب ارتباط بچه‌اش را با جفت قطع می‌کند. آنگاه بچه را خوب شسته و او را به‌سینه‌ی خود می‌فشارد. در گونه‌ها، مادر پس از زایمان کوفته و خسته می‌شود و همه‌ی کارهای پس از تولد نوزاد را اطرافیان انجام می‌دهند. دو تا سه روز پس از تولد بچه، شیر از پستان مادر سرازیر می‌شود، و از این وقت شیر دادن آغاز می‌گردد. دوره‌ی شیرخوارگی ممکن است تا دو سال به‌طول انجامد، که این دوره کوتاه‌تر شده و مرتب کاهش می‌یابد تا جایی که متوسط آن بین ۶ تا ۹ ماه است. در بعضی از زنان در تمام دوره‌ی شیردادن، عادات ماهیانه قطع و پس از بازگرفتن بچه از شیر مجدداً آغاز می‌شود اگر بچه زودتر از حد معمول از شیر گرفته و یا با پستانک تغذیه نماید و پستان مادر را نمکد، بی‌تردید فعالیت‌های جنسی مادر برای تولیدمثل مجدد، زودتر شروع خواهد شد. اما اگر طبق روش قدیمی مادر مدت دو سال بچه را شیر بدهد و در این مدت شیر غذای اختصاصی کودک باشد، فاصله‌ی بچه‌ها حداقل به‌سه سال می‌رسد. یعنی مادر قبل از دو سال آمادگی بارداری ندارد. (افرادی که در مدت شیردادن عادت ماهیانه ندارند می‌توانند با طولانی کردن این دوران، به‌نحوی از بچه‌دار شدن جلوگیری نمایند.) اگر مجموع دوره‌ای را که یک زن می‌تواند بچه‌دار شود ۳۵ سال بدانیم، در صورت وجود شرایط بالا، تعداد کل بچه‌ها از ۱۵ تجاوز نمی‌کند. در این افراد، استفاده از پستانک و یا قطع سریع دوره‌ی شیرخوارگی این رقم را به ۳۵ می‌رساند.

در افراد جنس ما گذاشتن پستان به‌دهان بچه و عمل مکیدن آن نسبت به‌سایر پستانداران عالی‌کاری دشوار است. زیرا بچه‌ی میمون برهنه آنقدر چابک نیست که بتواند خودش پستان مادر را بجوید و بمکد و مادر مجبور است که او را در این کار یاری کند. همه‌ی مادران هنگام مکیدن، بچه‌های خود را کمک می‌کنند تا او بتواند از شیر پستان استفاده نماید. اگر فقط پستان در دهان بچه قرار گرفته باشد شیر خود به‌خود از آن خارج نمی‌شود و اگر لب‌های بچه هم با نوک پستان در تماس باشند باز هم نتیجه‌ای عاید نمی‌شود، بلکه باید قسمتی از پستان در دهان بچه بین زبان و کام قرار گیرد تا این تعصیک سبب عکس‌العمل چانه، لب‌ها و گونه‌ها شده و عمل مکیدن رامی‌سرکند. بنابراین به‌محض اینکه قسمت نوک پستان که نرم و قابل انعطاف است در دهان بچه قرار گیرد

احساس غیر ارادی مکیدن به طفل دست می‌دهد. تماس نوک زبان بچه با بخش نرم پستان مانند پر نرمی اتصال بین دهان بچه و پستان مادر را برقرار می‌کند. دوره شیرخوارگی از وقتی که شیر در سینه مادر جریان کافی پیدا می‌کند، یعنی ۴ تا ۵ روز بعد از تولد آغاز می‌گردد. اگر فعالیت‌های بچه برای مکیدن در هفته اول تولد با ناکامی همراه باشد، دیگر نسبت به مکیدن عکس‌العمل کافی نشان نخواهد داد. رضایت خاطر خود را در جای دیگر مانند مکیدن پستانک جستجو می‌کند. با توجه به تغذیه و احتیاج کودک، می‌توان گفت که پستان مادر قبل از آنکه از علائم جنسی باشد، دستگاه شیرسازی به‌شمار می‌رود. ساختمان ویژه این عضو در ماده‌های جنس ما، گرد، نرم و برجسته‌است و این خود مبتداء بحشی خواهد بود که بزودی به آن می‌پردازیم. تحقیق در ساختمان نوک پستان سایر پستانداران نشان می‌دهد که دسته‌ای از آنها نوک پستان درازتر دارند دیگر شکل پستانشان کروی و گرد نیست. مانند ساختمان پستان شامپازۀ ماده، که این حیوان پستان پهن و تقریباً صاف دارد و در عوض نوک بلند آن سبب می‌شود که برای بچه هنگام شیر خوردن و مکیدن زحمت زیاد فراهم نشود. ناراحتی بچه هنگام مکیدن، تقریباً در هیچ‌یک از پستانداران (باستثناء میمون برهنه) وجود ندارد.

در اینجا مطالب مربوط به شیرخوارگی را به‌اتمام رسانیده و یکی دو نوع از رفتارها و برخوردهای مادر و بچه را از نقطه‌نظرهای دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهیم. شاید عادات مادران، در زمینه‌های بغل کردن، نوازش کردن و تمیز کردن بچه‌ها، هیچ‌یک ارزش تجزیه و تحلیل نداشته باشد اما نکته قابل ملاحظه این که مادر هنگام استراحت بچه خود را در بغل گرفته و به‌خود می‌فشارد. طبق پژوهش و آمار محققین آمریکایی ۸۵ درصد از مادران هنگام بغل کردن بچه، آن را روی دست چپ خود گرفته و به‌سینه چپ خود می‌چسبانند. در مورد آزاد گذاشتن دست راست، عدد کثیری جواب می‌دهند که چون وقتی که کودک روی دست چپ و در طرف چپ بدن قرار گیرد، دست راست آزاد می‌شود امکان مراقبت از بچه و سایر کارهایی که با دست انجام می‌شوند بیشتر خواهد بود. و از آنجا که تعداد افرادی که بیشتر با دست راست کار می‌کنند در جامعه زیادتر است، اکثریت موردنظر ما یعنی افرادی که بچه را به‌طرف چپ بدن می‌چسبانند شامل می‌شود. با تحلیل دقیق درباره این موضوع می‌توان درست خلاف این ادعا را ثابت کرد زیرا اختلاف بین فعالیت دست راست و دست چپ بسیار جزئی است و این اختلاف جزئی نمی‌تواند توجیه منطقی چنین عملی باشد.

۸۳ درصد زنان دست راستی بچه را به‌طرف چپ بدن می‌گیرند درحالی که در حدود ۷۸ درصد از زنان دست چپی هم همین کار را می‌کنند. یعنی از صد نفر دست چپی فقط ۲۲ نفر بچه‌هایشان را به‌طرف راست بدن می‌گیرند و از دست چپشان که ورزیده است استفاده می‌کنند پس برای علت گرفتن بچه به‌طرف چپ، توجیه صحیح‌تر و دقیق‌تری لازم است.

نکته قابل توجه این که، قلب مادر در سمت چپ بدنش جای دارد. حال باید دید

که آیا صدای قلب او تا چه حد در این عمل مؤثر است؟ و اثر آن چیست؟ تحقیقات جنین‌شناسی نشان داده، زمانی که جنین در پرده جنینی قرار دارد قلبش، تحت تأثیر ضربان قلب مادر آغاز به‌زنش می‌کند و این اثر بعد از تولد هم ادامه می‌یابد. این صدا نقش آرامش‌بخش هم دارد و این نقش هنگامی مهم‌تر جلوه می‌کند که بچه در دنیای خارج با عوامل متعدد ناآرامی تازه روبرو است.

از آنجا که در نظر اول این تفسیر برای حمل بچه در طرف چپ بدن مادر غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، هم‌اکنون در این مورد تحقیقات وسیع‌تری در دست انجام است دستگاه‌هایی با زنش منظم به تعداد ضربان قلب، ساخته شده که در زایشگاه‌ها روی سینه نوزادان قرارداده و ضربان قلب بچه را تا ۹۰ ضربه در دقیقه بالا می‌برند. اما در بچه‌هایی که کار این دستگاه را متوقف کرده‌اند یک ساعت بعد تعداد ضربان قلب به ۳۸ ضربه در دقیقه تقلیل یافته یعنی نسبت به وقتی که دستگاه کار می‌کرد بسیار ضعیف‌تر شده است. نوزادانی که تحت تأثیر این دستگاه که تقویت‌کننده ضربان قلب است قرار می‌گیرند، وزن بدنشان افزایش یافته و حتی عمل جذب غذای آنها سریع‌تر صورت می‌گیرد. اما نوزاد بیشتر انرژی خود را صرف فشار گریه می‌کند. تجربه دیگر مربوط به خواب کودکان چند ماهه است که عده‌ای از آنها در سکوت کامل بهتر می‌خوابند، ولی عده‌ای هم با جنبانیدن و لالایی بخواب می‌روند. مترونومی که ۷۱ بار در دقیقه بزند در خوابانیدن بچه نقش قلب را بازی می‌کند و بچه در این شرایط به خواب می‌رود. بچه‌هایی که تحت تأثیر این ضربان منظم قرار می‌گیرند دو برابر بیش از سایر بچه‌ها قدرت بخواب رفتن دارند. پس نتیجه می‌شود که نظریه آرامش بخشی قلب کاملاً صحیح بوده و این ضربان از آرامش بخش‌های ویژه و اختصاصی است پیروی از حرکت منظم مترونوم در همه اطفال مشاهده می‌شود.

دلایل بالا شاید برای بیان چگونگی گرفتن بچه به طرف چپ مادر کافی باشد جالب توجه این که بین ۴۶۶ تا بلوی مربوط به مادر و فرزند (مریم و عیسی)، در ۳۷۳ تا بلو بچه به طرف چپ سینه مادر تکیه زده است و این همان رقم ۸۰ درصد را می‌رساند. آمار تهیه شده نشان می‌دهد که هنگام حمل بار، ۵۰ درصد از زنان بار را روی سینه راست و ۵۰ درصد دیگر آن‌را روی سینه چپ خود حمل می‌کنند.

عوامل دیگری هم می‌تواند محرک این عکس‌العمل یعنی اثر ضربان قلب باشد. به عنوان مثال باید بگوییم که قلب را محل احساسات عشقی می‌دانیم نه مغز را. جنبانیدن گهواره کودک، نشانه‌ای از اثر ضربان قلب و آرامش حاصل از آن هنگام خواب است. حرکت و جنبش منظم گهواره بچه یادآور حرکات منظم قلب مادر در زمان بعد از تولد و حتی هنگامی است که بچه در رحم زندگی می‌کرده و این صدای منظم، بالای سرش در طنین بوده است.

اثر این طنین بعد از تولد هم ادامه می‌یابد و در دوره جوانی هم هنوز نسبت به این صداها منظم حساسیت وجود دارد. هنگامی که ما در تلاطم اندیشه غوطه‌وریم و زمانی که دستخوش انقلاب‌های درونی هستیم، یک پا را روی پای دیگر می‌اندازیم و

به یاد گذشته‌ها، یک پا را بانظم خاص حرکت و تاب می‌دهیم. نظم این حرکات درست شبیه به ضرب‌های منظم قلب است. اگر به حرکات یک سخنران یا کنفرانس دهنده هم دقیق شویم باز هم رفتار و حرکات منظمی را در او خواهیم یافت، که همه اثر عادت به‌طنین ضربان قلب مادر، بالای سر جنین است.

از بحث درباره حرکات مختلف به این نتیجه می‌رسیم که این پدیده در همه جای زندگی ما به چشم می‌خورد. منتهی در هر جا و هر زمان اشکال متفاوت به خود می‌گیرد که همه و همه زنده کننده خاطرۀ همان ضربان قلب هستند.

این که ریتم همه آهنگ‌های عامیانه و رقص‌ها در ما اثر مسحورکننده دارد بی‌دلیل و تصادفی نیست. این صداها و جنبش‌ها ما را به دوره‌های دور و بالاخره دنیای درون رحم می‌کشاند و شاید رقص «راک» که در زبان انگلیسی معنی جنیندن و جنباندن دارد و همچنین لغت بات Beat به معنی طپش قلب که برای یک نوع موسیقی به کار برده شد، است، این واقعیت را نشان می‌دهند. عناوین تصنیف‌های زیر هم خود از نشانه‌های توجه به قلب هستند: قلبم شکسته است، تو قلبت را به دیگری داده‌ای و یا بهترین آنها: قلبم به تو تعلق دارد.

وزن متوسط بچه هنگام تولد بین ۳ تا ۳٫۵ کیلوگرم، و این مقدار تقریباً کمی بیشتر از یک بیستم وزن متوسط هر یک از والدین است. در دو سال اول زندگی نمو بسیار سریع، و این سرعت تا چهار سال بعد از آن هم همچنان حفظ می‌شود. اما در شش سالگی به‌طور قابل ملاحظه‌ای کند گشته و باز هم در پسرها تا ۱۱ سالگی و در دخترها تا ده سالگی به‌کندی ادامه دارد. پس از آن پسران و دختران به سن بلوغ رسیده و برای تحولی تازه آماده می‌شوند.

دوره بلوغ در پسرها بین ۱۱ تا ۱۷ و در دخترها بین ۱۰ تا ۱۵ سالگی است که در این دوره مجدداً رشد سریع می‌گردد. در دوره بلوغ زودرس دخترها به آسانی تمایل جنسی خود را به پسرهای ۱۱ تا ۱۴ ساله نشان داده و پسرها هم از این فرصت استفاده می‌کنند. رشد و تکامل بدن دختران در ۱۹ سالگی و پسران در ۲۵ سالگی خاتمه می‌یابد اولین دندان بچه بین ۶ تا ۷ ماهگی ظاهر می‌شود. دندان‌های شیری در دو سالگی کامل می‌شوند و در سه سالگی دندان‌های همیشگی ظاهر می‌شوند. آخرین دندان‌های آسیا معمولاً در حدود ۱۹ سالگی در می‌آیند که دندان‌های عقل نام دارند.

در روزهای اول تولد بیشتر اوقات نوزاد، در خواب می‌گذرد و در هفت‌های اول بعد از تولد مدت بیداری شبانه‌روزی از دو ساعت تجاوز نمی‌کند که البته این رقم ثابت نبوده و در نوزادان مختلف می‌تواند تغییر کند. همه خواب نوزاد در این دوره عمیق نبوده و به‌یک حالت خواب‌آلودگی شباهت دارد.

تحقیقات دقیقی که در این مورد انجام گرفته نشان داده است که در سه‌روز اول زندگی طول خواب کودک ۱۶ ساعت و ۳۶ دقیقه ر ۲۴ ساعت است، که این رقم در کودکان مختلف کم و زیاد می‌شود. و مجموع خواب و خواب‌آلودگی کودک می‌تواند از ۲۳ ساعت تا ۱۵٫۵ ساعت در کودکان مختلف تغییر کند.

همچنان کودک رشد می‌کند و هفته‌ها و ماه‌های اول زندگی را پشت‌سر می‌گذارد. از مقدار خواب او کاسته می‌شود تا جایی که در نوجوانی بسیار متغیر و متفاوت بوده و ممکن است به ۸ ساعت در شبانه روز برسد، دو درصد افراد در شبانه‌روز بیش از ۵ ساعت نیاز به خواب ندارند و دو درصد هم خواب مورد نیازشان ۱۵ ساعت در شبانه‌روز است. به‌طور متوسط دختران نوجوان خوابشان بیش از پسران نوجوان است. ۱۶ ساعتی که نوزاد به خواب می‌رود پیوسته نبوده و وقت ثابت و معینی ندارد، بلکه در طول ۲۴ ساعت به‌طور متناوب خواب و بیدار می‌شود با این حال در این دوره از زندگی تمایل به خواب هنگام شب بیش از روز است. به‌طوری که پس از گذشت هفته‌ها، همچنان که از مدت خواب بچه کاسته می‌شود ساعات خواب او هم بیشتر به شب اختصاص پیدا می‌کند. به این ترتیب خواب روزانه به تدریج سطحی و کوتاه مدت، و خواب شبانه عمقی و طولانی می‌گردد. این تغییرات که به‌طور منظم تا ۶ ماهگی پیش می‌رود در این وقت نظم خود را از دست داده و مدت خواب به‌طور متوسط به ۱۴ ساعت می‌رسد. در ماه‌های بعد زندگی، خواب روزانه به دو قسمت صبح و عصر تقسیم می‌شود. در نیمه دوم سال اول زندگی، خواب صبح هم از بین رفته و مجموع خواب شب و عصر به ۱۳ ساعت کاهش می‌یابد. در سال پنجم عمر خواب عصر هم تقریباً از بین می‌رود و خواب کودک به ۱۲ ساعت در شبانه‌روز می‌رسد که در دوره بلوغ سه ساعت دیگر هم کاهش یافته و به ۹ ساعت می‌رسد. این وضع تا ۱۳ سالگی ادامه دارد و از آن به بعد شخص به خواب معینی عادت می‌کند و در آن مقیاس تقریباً بی‌تغییر باقی می‌ماند، و این میزان ۸ ساعت در شبانه روز است. مدت خواب در زمان بلوغ جنسی بیش از هنگام بلوغ جسمی است.

لازم به یادآوری است که بچه‌های با هوش قبل از آن که به مدرسه بروند تمایلشان به خواب به مراتب کمتر از سایرین است. اما وقتی به ۷ سالگی رسیدند این عمل معکوس می‌شود یعنی بچه‌های باهوشتر بیشتر می‌خوابند. بنابراین در دوره نوجوانی نمی‌توان بین هوش و خواب بچه نسبتی ارائه داد.

بین مدت خواب دختران و پسران همس، در این دوره معمولاً ۲۵ دقیقه اختلاف وجود دارد. بچه باید با میل خود بیدار شود زیرا اگر از وسایل مکانیکی برای بیدار کردن او استفاده شود، در تمام دوره بیداری دچار ناراحتی خواهد بود. در حیوانات مختلف، طول دوره مراقبت مادر از نوزاد متفاوت است عضلات میمون برهنه در آغاز تولد، برخلاف سایر پستانداران محکم و سخت نیست. بچه میمون هنگام تولد می‌تواند به خوبی به مادرش بچسبد و او را محکم نگهدارد و در تمام مدتی که می‌خواهد به دنیا بیاید برای خروج خود همراه با مادرش تلاش می‌کند. درحالی که دست و پا‌های نوزاد میمون برهنه هیچ گونه قدرت حرکت واقعی ندارند. بچه گونه ما را اگر در یک ماهگی به شکم روی زمین بخوابانند، به زحمت می‌تواند چانه‌اش را از زمین بلند کند. در دو ماهگی نیم تنه‌اش را بلند می‌کند و در سه ماهگی می‌تواند به چیزی چنگ زده و آن را بکشد. در چهار ماهگی به کمک مادر می‌تواند وضع نشسته به خود بگیرد. در پنج ماهگی روی زانوی مادر می‌نشیند و اشیاء را با دست می‌گیرد. در ۶ ماهگی

روی صندلی می‌نشیند و خود را به طرفی که بخواهد می‌کشد. در ۷ ماهگی به تنهایی می‌نشیند، در ۸ ماهگی خود را به دنبال مادر می‌کشد. در ۹ ماهگی به کمک مبل یا اشیاء دیگری که در دسترس او قرار می‌گیرند می‌تواند بایستد. در ۱۰ ماهگی چهار دست و پا می‌خزد در یازده ماهگی به کمک پدر و مادر راه می‌رود در ۱۲ ماهگی به کمک جسم بی‌جان راه می‌رود، در ۱۳ ماهگی روی پله‌ها خزیده و بالا می‌رود، در ۱۴ ماهگی بدون کمک می‌ایستد و در ۱۵ ماهگی می‌تواند مدت بیشتری ایستاده و بدون کمک راه برود. (آمار و اعداد ذکر شده، حد متوسط و نمودار صحیحی از حرکت و نیروی محرکه بچه گونه ما است).

سخن گفتن هنگامی آغاز می‌شود که کودک اولین قدم را بدون کمک دیگران برمی‌دارد. ابتدا فقط می‌تواند کلمات بسیار ساده را ادا کند اما بزودی قدرت بیان لغات و واژه‌های بیشتر با نظمی جالب در او شکوفا می‌گردد. تا جایی که کودک دوساله در حدود سیصد کلمه را شناخته و ادا می‌کند در سه سالگی این تعداد سه برابر می‌شود و در چهار سالگی می‌تواند ۱۶۰۰ لغت در گفتگوهای خود بکار برد. در سن پنج تعداد لغات به دوهزار می‌رسد.

تقلید صوت و تکامل و پیشرفت حیرت‌انگیز آن به نحوی که ذکر شد، بزرگترین امتیاز ویژه گونه ما است. و همانطور که در فصل اول کتاب اشاره شد، این پدیده زاینده نیاز، و حاصل زندگی تعاونی است.

در سایر انواع جانوری نزدیک به گونه ما چنین وضعی وجود ندارد. شامپانزه‌ها از نظر کارهای دستی و چابکی و تقلید در این زمینه‌ها، شبیه به گونه ما هستند، اما در تقلید صوت توفیق چندان کسب نکرده‌اند. برای سخن آموزی و به حرف آوردن بچه شامپانزه تاکنون تلاش‌های فراوانی شده است که چندان موفقیت آمیز نبوده و در مرز معینی متوقف گردیده است.

به این منظور بچه انسان و شامپانزه را در يك محیط، تحت شرایط مساوی تربیت کرده‌اند و بچه شامپانزه را با دادن جوایز جالب خوردنی به سخن گفتن تربیت کرده‌اند و در مقابل تلفظ هر کلمه ساده، خوراکی‌های لذیذ در اختیارش قرار داده‌اند اما در سن ۲۵ سالگی این حیوان فقط توانسته کلمات ساده‌ای نظیر ماما (مادر). پاپا (پدر) و تاس (لیوان) را به کمک حرکت لب‌ها ادا کند. گفتن کلمه تاس بزودی و آسانی امکان‌پذیر نشد، بلکه با تمهید مقدمات زیاد، درحالی که حیوان احساس تشنگی می‌کرد، این لغت را مکرر بکار برده‌اند تا او به یادگیری نایل آمده است. این دو بچه میمون و انسان وقتی که ۶ ساله شدند از نظر سخن‌آموزی اختلاف فوق‌العاده فاحش داشتند یعنی بچه انسان قادر به تلفظ دوهزار کلمه بود. در حالی که مجموع کلمات آموخته

شده بجه شامپاتزه از ۷ تجاوز نمی کرد^۱.

اختلاف مزبور را نمی توان مربوط به صدا دانست، بلکه باید علت آن را در مغز جستجو کرد. ساختمان دستگاه صوتی شامپاتزه نشان می دهد که او می تواند براحتی بسیاری از اصوات را ادا کند و از این نظر هیچگونه ضعف و اشکالی وجود ندارد و این عقب ماندگی در ادای الفاظ فقط مربوط به ساختمان دستگاه مغزی است.

برخلاف آنچه در شامپاتزه دیدیم، عده ای از پرندگان دارای قدرت تقلید صوتی زیاد هستند نظیر، طوطی ها، بلبلان، کلاغ ها و... این پرندگان به علت ساختمان اختصاصی مغز، معانی و مورد استعمال کلمات را نمی دانند و فقط می توانند صدایی را که شنیده اند بدون توجه به عوامل مختلف و مورد استفاده آن ها بیاموزند و همچنان باز پس دهند شامپاتزه ها و سایر میمون ها هم به این دلیل نمی توانند صوت را در حوزه زندگی خود مورد استفاده قرار دهند. و گرنه ادای الفاظ بسیاری از مشکلات آنها را حل می کرد. و همان چند کلمه ساده ای که شامپاتزه ها به سختی آموخته اند موجب فراهم آمدن تسهیلات فراوانی در زندگی طبیعی آنها شده است.

مجدداً به گونه خود باز می گردیم و به شرح صداهای مشترک افراد گونه ما و سایر حیوانات می پردازیم. صداهای خاصی مانند قرقر، ناله و فریاد بین گونه ما و دیگر حیوانات مشترک است و این ها صداهایی نیستند که به نازگی آموخته شده باشند. این علایم مادرزاد در بیان تاریخ حیات و پیدایش بشر نقش بسیار مهمی دارند. و با وجودی که گونه ما، بر بنیاد زبان، بناهای رفیع پی افکنده، اما باز هم در بعضی موارد با سایر انواع جانوری اشتراک صوتی دارد و از آنجا که این علایم آموختنی نیستند بین ملل مختلف دنیا هم مشترک می باشد. اصوات فریاد، ناله و خنده، غرش خشم، جزع، و هق هق نزد همه ملت ها یکسان است. و اوضاع و اوقاتی که این اصوات را موجب می شوند، در انسان هم مانند حیوانات تحت شرایط محیطی خاصی و انفعال های مشترک پدید می آید. بیان احساساتی نظیر لبخند، اخم، ابرو درهم کشیدن، نگاه های ثابت، ابراز ترس و خشم و... را از اجداد حشره خوار به ارث برده ایم. و این حالات درهمه ملل مختلف، با وجود اختلاف فرهنگ و طبایع، یکسان است مطالعه و تحقیق در چگونگی این اصوات و الفاظ و تکامل آنها که ویژه گونه ما است بسیار جالب و تماشایی است.

فریاد، سابقه طولانی دارد و کودک از بدو تولد با آن آشناست. لبخند چندی بعد یعنی تقریباً از هفته پنجم تولد آغاز می شود. خندیدن و فریادهای خشم آلود در ماههای سوم و چهارم زندگی ظاهر می گردد. پس اگر این پدیده ها را از اولین گام مور، مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که فریاد اولین نشانه خشم نیست، بلکه این صوت ویژه،

۱. اکنون که این صفحه در دست ترجمه است خبری از دانشگاه کالیفرنیا مربوط به ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۰ (۲۳ شهریور ۴۹) به دستم رسیده که متذکر شده است: یک شامپاتزه ۷ ساله در این دانشگاه خواندن و نوشتن آموخته، زبانی که به او یاد داده اند با انگلیسی معمول متفاوت است و الفبای آن به الفبای قدیم شباهت دارد. نام این میمون اوسارا است و در حدود ۱۲۵ لغت را آموخته و می تواند آزمایشین تحریر مخصوص استفاده کند. مترجم.

ریشه بسیار عمیق داشته و از زمان دور به ما رسیده است، این علامت بین هزاران نوع جانور یکسان است، اما لبخند و خنده علاماتی انحصاری و ویژه هستند که فقط به گونه ما اختصاص دارد. از پرندگان که بگذریم، می‌توانیم بگوییم که تقریباً همه پستانداران هنگام ترس و درد، فریادهای نافذ و تند و تیز می‌کشند. پستانداران عالی هنگامی که در مقابل یکدیگر قرار گرفته و مبارزه می‌جویند و یا هنگامی که می‌ترسند، فریاد سر می‌دهند.

اگر بچه حیوانی فریاد سر دهد، بی‌تردید دلیل این است که دردی دارد و در وضع ناهنجاری قرار گرفته است. و به همین دلیل با فریاد، پدر و مادرش را به کمک می‌طلبد. حیوان جوانی که فریاد می‌کشد از دوستانش استمداد می‌جوید. ما هم اگر دردی داشته باشیم، اگر گرسنه بمانیم، اگر احساس تنهایی و بی‌کسی کنیم، اگر آنچه مورد علاقه ما است از دست بدهیم، اگر از حامی خود جدا شویم، و یا اگر مانع انجام کار ما بشوند فریاد می‌زنیم، بچه‌های ما هم اگر درد و نگرانی داشته باشند فریاد می‌زنند. چنین به نظر می‌رسد که علت همه این فریادها دو دسته عوامل اساسی هستند که عبارتند از: دردهای جسمی و احساس ناامنی. که به هر حال بچه از والدین خود طلب یاری می‌کند و این پدیده از آنجا قوت گرفته است که هرگاه طفل در نگرانی‌های جسمی یا روحی قرار گرفته فریاد کشیده و والدین که از او دور بوده‌اند با شنیدن صدا به طرف بچه کشیده شده و او را مورد محبت و نوازش قرار داده‌اند. هرگاه پس از رسیدن والدین باز هم فریاد بچه همچنان ادامه یابد. بدن بچه برای پیدا شدن عامل ناراحتی مورد جستجو قرار خواهد گرفت و این کار تا آنجا ادامه خواهد کرد که بچه آرامش یابد و یا با لبخند و خنده تغییر وضع و رضایت خاطر خود را ابراز دارد.

عمل گریه کردن با دخالت عده‌ای ماهیچه انجام می‌گیرد. سر و صورت قرمز رنگ شده و چشمان اشک‌آلود می‌گردند. حفره دهان و لب‌ها به طرز خاصی جمع شده و عمل تنفس تندتر می‌شود و با خروج هوا از دهان صدای بلند و تندی شنیده می‌شود که گریه نامیده شده است. در بچه‌های کوچک علاوه بر علایم ذکر شده، پرتاب شدن به طرف پدر یا مادر هم دیده می‌شود.

برای روشن‌تر شدن مطلب و بیان تکامل لبخند زدن و خندیدن به شرح جزئیات این پدیده‌ها می‌پردازیم. وقتی که می‌گویند «او با چشمان اشک‌آلود می‌خندد»، چنین استنباط می‌شود که باید بین دو پدیده گریه و خنده ارتباطی وجود داشته باشد، با این که ظاهراً به نظر می‌رسد که این دو، عکس یکدیگرند. در اینجا لازم به یادآوری است که ما از گریه کردن به خندیدن رسیده‌ایم و مورد سؤال در این موضوع این است که باید ببینیم تبدیل این دو مرحله به یکدیگر چگونه صورت گرفته است؟ و نقاط مشترک این دو پدیده انعکاسی کدامند؟ این پدیده‌ها از مقدمات فراوان و مختلفی حاصل می‌شوند که گویا ما مایل به کشف آنها در وجود خودمان نیستیم.

خنده هم مانند گریه، همراه با کشش عده‌ای از ماهیچه‌ها، صورت می‌گیرد. هنگام خنده حفره دهان بازتر شده، لب‌ها برگشته، و حرکات تنفسی افزایش می‌یابد و هنگام

خندیدن شدید علاوه بر سرخی چهره، چشمان هم پر از اشک می‌شوند. منتهی صداهای بازدمی در خنده، به‌تندی این صداها در گریه نیست و کمی به‌است. خلاصه، اختلاف بین این دو پدیده آنقدر جزئی است که به‌آسانی می‌توانند جانشین یکدیگر شوند. مثلاً اگر به‌بچه‌ای که در حال هق‌هق و گریه شدید است يك تکه نان شیرینی بدهیم، فوراً گریه‌اش قطع شده و شروع به‌خنده می‌کند.

پس چنین به‌نظر می‌رسد که خنده حالت تکامل یافته گریه است. و از نظر زمان ظهور در نوزاد هم این پدیده بعد از گریه کردن قرار دارد. زیرا همانطور که گفته شد کودک به‌محض تولد می‌گرید اما سه یا چهار ماه بعد از آن می‌خندد. ظهور خنده معمولاً از زمانی آغاز می‌شود که کودک پدر و مادرش را می‌شناسد. کودک زیرک با دیدن پدر، و کودک خنده‌رو با دیدن مادر می‌خندد. قبل از تشخیص چهره و قیافه مادر، هیچ‌کس و هیچ صدایی او را نمی‌خنداند و وقتی هم که مادرش را می‌شناسد و بین او و سایرین فرق می‌گذارد، دیگر از هر قیافه‌ای غیر از مادرش می‌ترسد. در دو ماهگی که هنوز طفل مادر را نمی‌شناسد بسیار پذیرا و به‌اصطلاح خوش برخورد است زیرا افراد، برای او اختلافی ندارند. اما به‌زودی هراس و وحشت از محیط خارج در دلش پیدامی‌شود و ناشناسی افراد برای او مطرح می‌گردد و به‌علت این اضطراب هنگام برخورد با قیافه‌های غیر از پدر و مادر گریه شدید سر می‌دهد. (به‌زودی او، عده‌ای را از دیگران جدا می‌کند و می‌فهمد که به‌جز والدین. عده دیگری هم هستند که از او مراقبت می‌کنند و او نباید از آنها بترسد. و از این‌جاشناسایی افراد مختلف آغاز می‌شود) شناسایی افراد دیگر سبب می‌شود که طفل از اتکاء مطلق به‌مادر خارج شده و برده محدودیت خود را دریده و برخوردهای مختلف را آغاز کند.

هرگاه مادر شیئی را بالای سر بچه نگاه دارد و به‌اونشان دهد، با عمل خود دو مفهوم مخالف را به‌بچه فهمانیده است. یکی این که می‌خواهد بگوید «من مادر تو هستم، تو را حفظ می‌کنم، از هیچ چیز بترس، نمی‌گذارم چیزی روی تو بیفتد» و دیگر این که می‌خواهد بگوید «توجه کن، چیز خطرناکی بالای سر تو قرار دارد» این نوع برخوردها باعث می‌شود که بنیاد ترس از هیچ یا اشیاء عجیب گذاشته شود، و همچنین قیافه مادر اختصاصی شود. و به‌این ترتیب او دو علامت را می‌شناسد «ترسیدن و ترسیدن» بیان واضح‌تر این مطلب چنین است که «تو باید بترسی، اما وقتی که من با تو هستم از هیچ چیز بترس و هراسی در دل راه مده» نتیجه این می‌شود که بچه دارای عکس‌العمل ویژه دوجانبه خواهد شد نیمی از این عکس‌العمل او را می‌گریاند و نیم دیگر که مربوط به‌مشاهده چهره والدین است با اثر عجیب و سحرآمیز خود، او را به‌خنده وامی‌دارد. به‌همین دلیل، خنده از نظر تکامل در مرحله بعد از گریه جای گرفته است. این پدیده در طفل تثبیت، و توسعه یافته و پس از کمال شعوری ظاهر شده است.

گاهی علت خنده بچه این است که می‌خواهد بنهماند «من این را می‌شناسم و می‌دانم که لولوی حقیقی نیست» و از این وقت است که مادر در صدد طرح بازیهای با بچه می‌شود و می‌خواهد که او را ترسانند. بنابراین نخستین خنده‌های بچه را بازیهای

اختراعی پدر و مادر سبب می‌شود. غلغلك دادن، «گیلی گیلی گفتن»، کف‌زدن، خم کردن زانوهای بچه، و پرت کردن او به‌هوا از جمله این بازیها هستند. از شش‌ماهگی غلغلك، نقش مهمی در خنداندن بچه داراست. این بازی بوسیلهٔ مریبان محتاط و کارآزموده عمل نمی‌شود اما اغلب افراد عادی از آن استفاده می‌کنند. بچه‌ها هم به‌زودی راههایی برای تهییج خود پیدا می‌کنند از جمله در بازی قایم باشك، لحظهٔ پیدا کردن طرف، خود نوعی تحريك برای خنده است و یا در نوعی بازی که یکی فرار کند و دیگری بخواهد او را بگیرد باز زمینه‌ای برای خنده فراهم می‌شود.

در سایر حیوانات هم کم و بیش بازی ویژه‌ای وجود دارد که در مقایسه با بازیهای گونه ما بسیار کم و ضعیف است. به‌عنوان مثال، شامپاتره‌ها نیز گاهی به‌بازی خاصی که همراه با سروصدا است مشغول می‌شوند و بازی آنها گاهی سبب خندهٔ ما هم می‌گردد. این بازی دارای دو علامت، جنبه‌های گریه و حالات خنده است. اگر غذایی را جلوی بچهٔ شامپاتره قرار دهیم او لب‌هایش را تا آنجا که بتواند آویزان می‌کند اما اگر شرایط ترس او را فراهم کنیم لب‌هایش را کاملاً جمع کرده و آنقدر آنها را به‌عقب می‌برد که دندانهایش آشکار شوند. بیان احساسات دوجانبه در واقع ترکیبی از این دو وضع رضایت خاطر و ترس است. یعنی درعین این که ترس باعث می‌شود لب‌ها از هم فاصله گرفته و دندان‌ها نمودار گردند، رضایت خاطر لب‌ها را آویزان کرده و دندان‌ها را می‌پوشانند و در نتیجه وضع خاصی پیش می‌آید. در واقع وضع دهان و صورت در حد بین بینی، اوه - اوه و فریاد از وحشت قرار می‌گیرد. ولی اگر بازی به‌شدت خود برسد، لب‌ها دوباره جمع شده و صدای ملایم قرقر به‌فریادهای تند تبدیل می‌گردد. به‌عکس اگر بازی آرام‌تر شود چانه منقبض شده و لب‌ها کشیده می‌شوند و حالت صمیمیت و رضایت شامپاتره را نشان می‌دهد که این همان خندهٔ میمون است. هرگاه بخواهیم این خنده را با خنده‌های بلند و پرطنین انسان مقایسه کنیم، وجود اشتراك زیاد نخواهد بود. هرچه شامپاتره بزرگتر می‌شود، میل به‌بازی در او ضعیف‌تر می‌گردد. اما افراد گونه ما به‌تدریج که بزرگتر می‌شوند میل آنها به‌تفریح افزایش می‌یابد و در سنین بالا، تفریح جزء زندگی روزمره می‌گردد. میمون برهنه در دورهٔ نوجوانی فوق‌العاده به‌بازی علاقمند است و این صفت او را در شناخت تازه‌ها و اکتشافات یاری می‌کند نوجوان اشیاء قابل‌حمله را که در مسیرش قرار گیرند بلند کرده و پرتاب می‌کند و قهقهه سر می‌دهد تا جایی که بیننده را به‌طور غیر ارادی به‌خنده وامی‌دارد.

خنده برای نوجوانان و جوانان يك حربهٔ اجتماعی است زیرا این نوع خنده بسیار موهن و نوعی تمسخر محسوب می‌شود و از طرفی از علایم سبکی و دموی مزاجی است و لااقل غیر جدی بودن فرد را می‌رساند.

وقتی که کم‌دین‌های حرفه‌ای نقش خود را ایفا می‌کنند، از آن جهت برای تماشاچیان فوق‌العاده جالب است که نقش آنها، درحقیقت همان روحیهٔ طبیعی تماشاچیان است و تجسم این روحیه، در مقابل روحیهٔ جدی غیرطبیعی بسیار لذت‌بخش است. هنوز هم برای بچه‌ها این نوع قهرمانان که مظهر خنده هستند به‌صورت بتی جلوه می‌کنند.

حیوانات هیچ‌گاه همراه با زوزه، خنده سر نمی‌دهند بلکه وقتی که زوزه می‌کشند، یکدیگر را به چنگ فشرده، و به هم می‌پیچند، صورت خود را پوشانده و موهایشان را می‌کشند. این حالات که روزگاری نشانه‌های دقیق ترس و درد شدید بوده‌اند امروزه به‌اختیار، مفهومشان عوض شده، و آستانه وحد این پدیده‌ها به‌طور غیرطبیعی کاهش یافته است. دیگر این تظاهرات نشانه یاری طلبیدن نیست، بلکه بیشتر افراد از این نوع پدیده‌ها برای لایق نشان دادن خود در مقابل صم‌های جنسی استفاده می‌کنند و در این‌گونه موارد، اغلب تحمل تحریک‌های شدید و دردآلود رانشانه قدرت بیشتر می‌دانند. امروزه اگر دختر ۱۳ ساله‌ای ناگهان با یکی از این مظاهر قدرت روبه‌رو شود هرگز به‌ذهنش نمی‌رسد که فریاد بکشد زیرا دیگر فریادهای او ترسناک نیستند و ترس و درماندگی را نمی‌رسانند. به‌این دلیل دیگر یاری جستن از سایر دختران جامعه زاید به‌نظر می‌رسد. دخترانی هم که ناظر چنین مناظری هستند عکس‌العمل‌های تأثیری بهتری پیدا می‌کنند، احساسات آنها صادقانه‌تر شده و دیگر نسبت به هم رقت بی‌جابه‌خارج نمی‌دهند.

قبل از پایان دادن به‌موضوع اشک و خنده آخرین مسأله‌ای که باید مطرح گردد این است که عده‌ای از مادران از گریه شدید بچه دوسه‌ماهه خودرنج می‌برند. و هیچ‌یک از تلاش‌های پدر و مادر نمی‌تواند جلوی آن گریه‌های شدید را بگیرد. آنچه به‌ذهن والدین می‌رسد این است که حتماً در این فریاد و فغان‌ها چیزی است که نوزاد در آن دست و پا می‌زند. و از آنجا که در ظاهر بدن بچه چیزی به‌چشم نمی‌خورد، علت اصلی و داخلی آنرا جستجو می‌کنند.

تنها راه‌حل این قضیه و مشکل‌گشای آن این است که علت تحریک این فریادها را نوعی قولنج تصور کنیم که ۳ یا ۴ ماه بعد از تولد قطع می‌شود. و این زمانی است که بچه برای تشخیص مادر از دیگران تلاش می‌کند. مقایسه بین مادرانی که بچه ناآرام و یا آرام دارند نشان می‌دهد که روابط مادران دسته اول با فرزند، تردیدآمیز، عصبی و آشفته است، و حال آنکه مادران دسته دوم آرام، ملایم و خوشرفتارند.

در این سن که روحیه بچه تکوین می‌شود و محیط مختلف امن و ناامن، دو نوع اثر مختلف در روحیه بچه می‌گذارد. یک مادر متزلزل هیچ‌گاه قادر نیست، مانع اثر روحیه خود روی نوزادش بشود. و از طرف دیگر اگر مادر با ملایمت و آرامش از بچه مراقبت کند علت گریه او را هم زودتر تشخیص می‌دهد. اما اگر به‌جای مادر آرام و متین، زن آشفته بی‌نظمی قرار گیرد، بچه آرام و خوب هم دگرگون خواهد شد. در مورد اینکه چگونه گریه طفل سه یا چهار ماه بعد از تولد تخفیف می‌یابد فقط می‌توان گفت که در این سن، بچه قیافه مادرش را می‌شناسد و تحت اثر شعور، آن قیافه خاص را حامی خود می‌داند، یعنی در مقابل همه تحریک‌های بی‌جا و نامربوط، چهره مانوسی او را کمک کرده و آن تحریکات را خنثی می‌کند. حال اگر تحریک‌های نامانوس هم از طرف مادر شروع شود باز هم بر اثر وجود چهره آشنا، ترساننده نخواهد بود. این ارتباط بین مادر و فرزند روز به‌روز بیشتر شده و به‌مین نسبت بچه آرام‌تر

می‌شود. و اینجاست که می‌گویند قولنج طفل بهبود یافته است. لبخند را که به مراتب اختصاصی‌تر از خنده است نباید فراموش کرد. لبخند هم مانند خنده، مرحله‌ثانوی گریه است. ابتدا بنظر می‌رسد که حالت ساده و تخفیف یافته خنده، لبخند است. زیرا این دو همیشه باهم هستند و معمولاً لبخند مولد خنده است لبخند و خنده از یکدیگر تفکیک نشده هستند. اما آنچه مسلم است این که طی جریان تحول؛ ماهیت لبخند به‌طور کلی از خنده جدا شده است. اختلاف لبخندشدید، بالبخندی که فقط چهره را بگشاید، از نظر عمل و اثر به اندازه‌ی اختلاف با شلیک خنده است. لبخند علامت مشخصه‌گونه ما است. اگر ما در حال لبخند با کسی سلام و علیک کنیم، او می‌فهمد که ما دوستدار او هستیم. اگر در حال خنده کسی را بپذیریم، او می‌تواند به‌دوستی ما تردید کند.

همه برخورد‌های اجتماعی تا حدی مضطرب کننده هستند، زیرا هنگام ملاقات انسان نمی‌داند طرف او چه رفتاری خواهد داشت. حالات لبخند و خنده، جلب یانفی و چگونگی عوامل مختلف را معلوم می‌کند. اگر ما در برخورد اول با کسی، شلیک‌خنده را رها کنیم کاملاً عجیب است و از وجود یک مطلب غیرعادی و یک محیط ناامن خبر می‌دهد. اما اگر لبخندی که هنگام برخورد به‌لب داشته‌ایم به‌تدریج تبدیل به‌خنده شود نشانه‌ی ادامه‌ی همان محیط انس خواهد بود. لبخند کار را آسان کرده و صمیمیتی را که محتاج گذشت زمان است نشان می‌دهد. وقتی در یک برخورد طرفین به‌هم لبخند می‌زنند، دلیل این است که هر دو یکدیگر را تأیید کرده و در وضع روحی مشترکی هستند. هنگامی ترس جای این اعتماد را می‌گیرد که فقط یکی از دو طرف چنین تظاهری داشته باشد. فقدان ترس هنگام برخوردها نشان می‌دهد که منظور از برخورد حمله نبوده و ملاقات در محیطی دوستانه و صمیمانه صورت می‌گیرد. مطلب دیگر این که لبخند یکی از عوامل مهم جلب دوستی است.

حال باید دید چرا بین همه‌ی پستانداران فقط جنس ما به‌این علامت احتیاج پیدا کرده است؟ با آنکه در سایر حیوانات هم حرکات مختلف دوستانه وجود دارد، ولی هرگز تا این حد مشخص و مؤثر نیست. لبخند در زندگی روزمره ما به‌ویژه در بچه‌های کوچک و نونهالان نقش مهم و اساسی دارد. باید دید که علت این امتیاز بزرگ ما چیست؟ آنچه به‌نظر می‌رسد این که باز هم باید به‌برهنگی پوست برگردیم و بگوییم، بچه میمون به‌محض تولد، می‌تواند با دست‌های خود به‌پوست بدن مادر بیاویزد و ساعت‌ها و روزها در آنجا باقی بماند و حتی ممکن است هفته‌ها و ماه‌ها از جامه‌ی پر پشم مادر دست بردار نباشد. در این مدت اگر برحسب تصادف از مادرش جدا شود، در یک چشم‌به‌هم زدن به‌سرعت دویده و مجدداً خود را به‌مادر رسانیده و محکم به‌او می‌چسبد و در پناه مادرش قرار می‌گیرد. این نوع اتصال به‌مادر بسیار اطمینان بخش و آرام‌کننده است. چسبیدن بچه میمون به‌مادر تا زمانی ادامه دارد که بزرگ و سنگین شده و حمل او برای مادر مشکل گردد. در این وقت مادرش بنای بدرفتاری گذارده و او را از خود می‌راند. این نشان می‌دهد که مادر شامپانزه آمادگی حمل بچه کوچک خود را دارد و وقتی هم

که این آمادگی را از دست می‌دهد او را می‌راند.

نوزاد انسان وقتی که چشم به دنیا می‌گشاید موجودی ضعیف و ناتوان و درمانده است. مانه تنها قدرت چنگ انداختن و چسبیدن به مادر را نداریم بلکه اگر هم این توانایی در ما بود در بدن مادر دست‌آویز مناسبی پیدا نمی‌کردیم. حال که ما از همه وسایل جسمی برای اتکاء و اتصال به مادر محروم هستیم باید در وجودمان علایمی برای تحریک احساسات مادر وجود داشته باشد که جایگزین آن گردد. به این دلیل بلافاصله پس از تولد ما قادریم که برای جلب توجه پدر و مادر فریاد بکشیم، حال باید وسایلی برانگیزیم که والدین را نزد خود نگهداریم. بچه شامپانزه هم فریادمی‌کشد اما وقتی که مادرش با شتاب خود را به او می‌رساند، او به مادر آویخته و متصل به او باقی می‌ماند. اما ما که با فریاد مادر را جلب کردیم چگونه او را پیش خود نگهداریم؟ ما که نمی‌توانیم به مادر بیاویزیم او باید ما را در چنگ و بال خود نگهدارد. پس باید رفتاری خوشایند او داشته باشیم تا پیش ما بماند این رفتار و علامت خاص، همان لبخند است. لبخند از هفته‌های اول تولد آغاز می‌شود اما در آنوقت هدف و جهت معینی ندارد. در پنجمین هفته زندگی لبخند تحت‌اثر تحریک‌های ویژه‌ای ظاهر می‌شود. در این هنگام چشمان بچه می‌تواند به نقطه یا شیء معینی ثابت شود. این نگاه ثابت‌اولین بار به چشمانی دوخته می‌شود که با تمام وجود، او را می‌نگرند، مانند یک جفت نقطه سیاهی که روی یک ورقه مقوایی است و او با آن بازی می‌کند پس از گذشت هفته‌ها برای آن دو نقطه سیاه یا چشمان، دهان هم لازم می‌شود. در این وقت محرک بچه یک جفت چشم و یک لب و دهان است که در یک‌جا باشند. به زودی اثر دهان در دیدگان نوزاد بیشتر شده و اثر تحریک‌کننده چشم‌ها ضعیف می‌شود. در این هنگام که بچه در سن سه یا چهار ماهگی است دیگر تحریک‌های کلی بی‌نتیجه بوده و تحریک‌ها باید اختصاصی شوند دیگر هر چهره‌ای او را جلب نمی‌کند و این تنها چهره مادر است که او را جلب و جذب خواهد کرد. این دوره از زندگی را دوره اثر والدین نام گذاشته‌اند.

در حدود ۷ ماهگی بچه کاملاً مادرش را می‌شناسد. اعمال مادر در این دوره در ضمیر بچه اثر جاویدان خواهد گذارد. بچه مرغابی به دنبال مادرش در رودخانه دست و پا می‌زند، بچه میمون به سینه مادرش می‌آویزد و ماهی به تبعیت از مادر، رضامندی از او را با لبخندی آشکار می‌کنیم.

تحریک سبب می‌شود که محل اتصال لب‌های بالا و پایین جمع شده و لبخند که علامت ویژه نسل بشر است آفریده شود. هنگام لبخند دهان باز و لب‌ها کمی جمع شده است یعنی درست شبیه به لحظات ترس، اما اختلاف این دو پدیده فقط در جمع شدن گوشه لب‌ها است که بی‌تردید این تغییر کوچک، حالت ثانویه ترس است. این تکامل ساده معلول پایین کشیدن لب‌ها و تکرار وعادت به آن، لبخند را بوجود آورده است. بنابراین حالت ترس، وضعی به‌خلاف حالت لبخند دارد. و همانطوری که خنده از گریه تکوین یافته، لبخند هم از ترس ناشی شده است. بیان احساسات دوستانه، درست منشعب از رفتارهای غیردوستانه‌ای است که مانند یک حرکت طبیعی وارونه شده باشد.

لبخند نقشی از دهان است که می‌تواند با یک حرکت لب‌ها، تغییر کرده و خلق و خوی هم با آن دگرگون شود. اما لبخند بچه‌ها توأم با هیجانی و صف‌ناپذیر است. لبخند بچه مؤثر و عمیق بوده و او درحالی که لبخند می‌زند، دست‌افشان و پایکوب است. سرش را به جلو و عقب می‌برد و دست‌ها را به طرف عامل تحریک بلند می‌کند. صدایش می‌گیرد، و گاهی در نظم تنفس، بی‌تعادلی ایجاد می‌گردد، چشمانش برق می‌زند و گاهی از شدت لذت پلک‌هایش به آرامی روی هم می‌افتند. چین‌های اطراف چشم و بینی و اطراف دهان زیادتر و عمیق‌تر شده و زبان به آرامی از دهان خارج می‌شود. تمام علایم و نشانه‌های ذکر شده، دلیل بر نزدیکی مادر به فرزند و گویای رضایت‌خاطر مطلق او است. بروز همه این احساسات و علایم جسمی مربوط به آن، که به صورت ارثی در انسان دیده می‌شود، جانشین همان حالت چسبیدن و چنگ در آویختن بچه سایر پستانداران عالی است.

بی‌تردید لبخند از علایم احساس دوجانبه است. وقتی که فرزند به مادر لبخند می‌زند، مادر هم با لبخند جواب‌گوی او است و هر یک عشق خود را به دیگری تفهیم می‌کنند. پس تردیدی نیست که این ارتباط دوجانبه است. دوجانبه بودن این احساس خود نوعی سپاس است. عده‌ای از مادران که همیشه نگران وضع بچه خود هستند، مدام تلاش می‌کنند تا خوی بچه را به سوی لبخند زدن رهبری کنند و آرزو دارند که همیشه فرزندشان از جان و دل بخندد. و در این راه به تحریک‌های جسمی دست می‌زنند، که به جای حسن اثر، نتیجه‌ای بسیار نامطلوب خواهد داشت. بچه‌ای که مورد شماتت و فریاد مادر قرار می‌گیرد، فریب نمی‌خورد و تشر مادر خود را فراموش نمی‌کند چنین به نظر می‌رسد که اثر تحریک‌ها و آرامش‌هایی که والدین در سال‌های اول زندگی فراهم می‌آورند فوق‌العاده عمیق است. قبل از آنکه بچه لب‌به‌سخن بگشاید و پیش از آنکه جمله‌های سمبلیک و فرهنگ ویژه با عظمت خود بین او و سایرین ارتباط فراهم کرده و اصالت او را دگرگون کند آهنگ صدا و حرکت در زندگی او اثری عمیق می‌گذارد. مانند آنچه که در سایر جانوران عالی نیز دیده می‌شود.

هنر تعجب‌آور و حیران‌کننده اسب‌محاسب (هانس شیطان) فقط اطاعت و تبعیت از تغییرات نهانی رفتار مربی آن است. وقتی که از هانس می‌خواهند که عمل جمع اعداد را انجام دهد، حیوان به تعداد لازم سم می‌کوبد و سپس متوقف می‌شود. اما اگر مربی حیوان دور شود و دیگری جانشین او گردد در جواب جمع اعداد، اسب بازم سم می‌کوبد اما پس از رسیدن به عدد مورد نظر همچنان به کار خود ادامه می‌دهد، زیرا فرد بیگانه نمی‌داند که برای متوقف کردن اسب چه باید بکند. هیچیک از ما از تأثیر محیط و تربیت حتی پس از بلوغ کامل هم خارج نیستیم قضاوت پیش‌گویان در مورد آینده فرد بر پایه چنین تأثیرها متکی است.

اما این اثر در بچه‌ها، قبل از شروع به سخن گفتن بیشتر و عمیق‌تر است. تلاش‌های مادر هرگز نمی‌تواند در پوشاندن و مخفی نگه داشتن روحیه و اعمالش از فرزند مؤثر باشد. مادری که به ظاهر و مصنوعی لبخند می‌زند، نمی‌تواند به فرزندش بفهماند که خوشحال است بلکه به این طریق، بچه دو پیام ضد و نقیض از او دریافت می‌کند. فرزند

به نگرانی روحی مادرش پی برده و از طرف دیگر لبخند او را هم مشاهده می کند. این وضع چنان لطمه بزرگی به روحیه بچه وارد می کند که در او عقده ایجاد خواهد شد و در طول زندگی او و برخوردهای اجتماعی سبب مشکلات فراوان می شود.

با گذشت ماهها، طرح تازه ای در رفتار بچه پدید می آید: حالات حمله و عصیان، فریادهای خشم، وزوزه های جنون آمیز شروع شده و به عکس العملها و فریادهای بی جا تبدیل می شود. این حالات در بچه شیرخوار با فریادی کوتاه و بلند، و بی نظم، و حرکات شدید دست و پا همراه است. در این دوره از زندگی بچه به اشیاء کوچک حمله کرده و اشیاء بزرگ را چنگ زده و یا از جا تکان می دهد، و هر چه که در دسترس او باشد از ضربه های دست و پا و دندان وی مصون نخواهد ماند. آغاز این فعالیت های نامنظم هیچگونه روش و قاعده اساسی ندارد. فریادها نشان دهنده ترسی هستند که همه وجود او را تسخیر کرده است.

تظاهرات حمله ای هنوز به مرحله حمله واقعی نرسیده اند: اما اگر توانایی لازم برای بچه بوجود آید، به زودی پایه این مرحله را خواهد گذاشت. وقتی طفل به این مرحله برسد علایم خاصی از حمله در چهره اش نمودار می شود که عبارتند از: نگاه خشمگین، لب های فشرده و خشکیده و سخت به عقب کشیده شدن زاویه گوشه لبها، ثابت شدن نگاه روی رقیب، به هم نخوردن مژه ها، و گره خوردن مشت ها، و بالاخره آمادگی کامل برای حمله.

عده ای تصور می کنند، ایجاد روحیه حمله معلول تراکم زیاد بچه ها است. زیرا در این صورت روابط حسنه و دوستانه بچه ها به هم خورده و بین آنها اختلاف هایی پیش می آید که سبب حمله عده ای به دیگران شده و این برخوردها شدت، خواهند یافت. این نوع نزاع، یادآور زدو خورد سایر حیوانات است که به تنها به صورت جنگ بین دو نژاد مختلف یا دو جنس مختلف روی داده بلکه بین افراد یک گروه هم معمول بوده است.

در فصل پنجم این کتاب در این مورد به بحث بیشتری خواهیم پرداخت.

مراقبت از فرزندان، رسیدگی به وضع تغذیه و نظافت آنها و بازی و سرگرمی با بچه ها، از تکالیف خاص والدین است که به نسبت، سیر تکامل پیموده و از نظر پرورشی بسیار توسعه یافته و دارای کمال اهمیت است. در سایر حیوانات هم روش تنبیه و پاداش در تربیت فرزند و بهبود کار او وجود دارد که سبب هدایت آنها در مسیر مستقیم می شود. تقلید هم در بچه همه جانوران دیده شده و آموزش از این راه در آنها هم وجود دارد این نوع آموزش در اغلب پستانداران عالی توسعه یافته است اما در جنس ما این پیشرفت فوق العاده دقیق و چشم گیر است. بهمین دلیل برای آموزش حرکت و ویژه ای در جانوران احتیاج به تلاش و ممارست فراوان است در حالی که فرزند میمون برهنه در حال عادی که با والدین خود زندگی می کند، بدون هیچگونه توجه خاص و طرح معین، همه چیز را می آموزد. خود زندگی می کند، بدون هیچگونه توجه خاص و طرح معین، همه چیز را می آموزد. این روش یعنی آموزش از راه یادگیری و شاگردی دیگران، در ما آنقدر توسعه یافته و پیشرفته است که نسبت به آن حساسیت مخصوصی داشته و می خواهیم همه جانوران از این

روش به‌طور مساوی استفاده کنند. درحالی‌که این طریق با توجه به‌ساختمان وجودی آنها بسیار مشکل‌و غیرقابل اجرا است. بیشتر سرمایه‌عادات و آداب مامحصول یادگیری و تقلید در دوره‌های کودکی تا نوجوانی است. موضوع قابل قبول این‌که روش اختصاصی‌گونه ما کاملاً معنوی بوده و نمی‌تواند از اصول اخلاقی عدول کند. اعمال ما تابع مجموعه عمیق و ریشه‌داری است که پس از مدتی فراموشی، به‌صورت ادراک خالص احیاء می‌شود. بنابراین جامعه همواره با عادات و اعتقادات قدیم درنبرد و ستیزه است و در مقابل آنها مقاومت می‌کند. مسیحیت می‌خواهد که ما از دوره جوانی، یعنی دوره کسب همه تجارب مربوط به‌توالد و تناسل گذشته و آن را پشت سرگذاریم. در عصر حاضر، در امور مهم نیز ما مجبوریم عقاید صحیح را هم روی خرافات بپذیریم. خوشبختانه ما در مبارزه با نیروی انتقال و آموزش خرافات از راه طبیعی تقلید. وعلیه این ضعف مسلح و مجهز هستیم و نیروی کنجکاوی دقیق ما، احساس احتیاجمان را از نظر اکتشاف و سیاحت (که در فصل بعد از آن گفتگو می‌کنیم) اقناع می‌کند. این احساس احتیاج به‌تجسس زاییده سکون (توقف ما در يك محل) ما بوده که بالطبع نتیجه‌ای خیال‌انگیز دارد. آداب و رسوم هراندازه قوی و عمیق باشد، شهادت‌ها و جرأت‌هایی که در تقلید و تبعیت از آنچه کشف می‌گردد وجود دارد سبب واژگون کردن آنها می‌شود. سعادت بشری موازنه و متعادل شدن این پدیده جدید و آن سنت قدیم است. در دنیای امروز هم می‌توان نمونه‌های فراوانی از آداب و سنن متحجر و عقب افتاده پیدا کرد. جوامع کوچکی که زیر سنگینی بار شرایط مذهبی و آداب قدیمی کمر خم کرده‌اند از این نمونه‌ها هستند و جوامعی که تحت اثر فرهنگ‌های پیشرفته به‌سرعت تحول پیدا می‌کنند از اجتماعات مترقی و باشاهت هستند. حس کنجکاوی و تلاش، توأم با نیروی قوی ابتکار، رشته‌های ارتباطی و طبیعی تقلید از اجداد را به‌سوی دیگر کشیده و به‌نیستی می‌کشاند. با انقلاب‌های فرهنگی، اساس جوامع و آداب قدیمی درهم ریخته می‌شود. خوشبخت، جامعه‌ای که بین تقلید محض و کنجکاوی جسورانه موازنه ایجاد کرده، یعنی پابند بودن به‌تقلید از گذشته‌ها و اختیار عقلانی را به‌طور متعادل پذیرفته است.

فصل چهارم

كاوش

طبیعت کنجکاو و فطرت کاوش در همه پستانداران وجود دارد، اما این خصیصه در عده‌ای از آنها نسبت به دیگران بیشتر و پیشرفته‌تر است.

طی دوره‌های تکامل هرچه زندگی پستانداران به‌ویژگی رسیده، نیروی کاوش آن‌ها محدودتر شده است زیرا سازش با محیط معین سبب شده که جاندار هیچگونه برخوردی با محیط زندگی خود نداشته و همه تلاش‌هایش را صرف بقای خود کند. وقتی که مورچه‌خوار، مورچه‌کافی که تنها غذای او است در اختیار دارد، و یا زمانی که اندوخته فراوان از برگ‌های افاقیا در دسترس تنبل قرار می‌گیرد، دیگر هیچگونه نگرانی ندارند و لزومی نیست که به جستجو بپردازند. بنابراین از زندگی خود کاملاً راضی می‌شوند. برعکس ولگردان دنیای جانوری، یعنی آنان که به‌قوت معینی عادت نکرده‌اند، ناچار همیشه در جستجوی غذا بوده و اعطای آرام ندارند. آنها نگران فردای خود هستند و نمی‌دانند در آینده چگونه و از کجا باید غذای خود را تأمین کنند. بنابراین با تلاشی همه‌جانبه و با استفاده از همه فوت و فن‌ها، و به‌دقت تمام، مترصد کوچکترین روزنه امید هستند. پس جستجو برای آنها امری الزامی، ورشته کاوش آنها قطع نشدنی است. آنها باید بجویند تا بیابند. و هر روز باید افق کنجکاو آنها بالا بگردد.

کاوش فقط به‌تهیه غذا مربوط نمی‌شود. مسأله دفاع از خود هم بخش دیگری از آن است. مثلاً جوجه پرندگان، خارپشتان و راسوها، هرگاه احساس خطر کنند با صداهای مخصوص خود، فرت‌فرت کردن و پاکوبیدن و داد و فریاد طلب کمک می‌کنند، بنابراین کمتر در معرض حمله دشمن قرار می‌گیرند. اما پستانداری که فاقد هرگونه

وسيله دفاعی است. باید همیشه مترصد باشد. اگر باید همه علایم خطر و راه‌های فرار را بداند و برای بقاء، محیط زیست خود را با همه دقیق آن بشناسد.

با توجه به مطالب گفته شده، جانوری که برای فرار از سرگردانی با زندگی ویژه‌ای سازش نیابد، باید بسیار ایله باشد، پس اصلاً وجود پستانداران و لگردد و ماجراجو چه دلیلی دارد؟ پاسخ این سؤال در زیر خلاصه می‌شود که: زندگی جانورانی که در شرایط محدود زندگی می‌کنند خوش فرجام نیست. زیرا با آنکه این سازش در بقاء آنها نقش اساسی دارد ولی اگر زمانی کمترین تغییر و تحولی خلاف آن شرایط خاص روی دهد، عمر آنها بر فنا و حیات آنها با بحران روبه‌رو خواهد شد. اگر حادثه‌ای برخلاف آنچه که حیوان به آن خو کرده است در زندگی روی دهد او نمی‌تواند از نظر ساختمان جسمی و ارثی به سرعتی که لازم است خود را با آن تطبیق دهد. مثلاً اگر درختان افاقیا از زمین برچیده شوند، تنبل‌ها می‌میرند اما اگر درنده‌ای در کسب غذا به جوجه‌ای هم برخورد کند آن را به عنوان یک صید کم‌زحمت می‌خورد و بی‌غذا نمی‌ماند. جانورانی که در شرایط حاد و دشوار قادرند از شدت خواست‌های خود بکاهند، گرچه به علت غیرویژه بودن زندگی، مشکلات فراوان دارند اما در مقابل هر تغییر سریعی بزودی سازش می‌یابند. اگر غذای عادی موش فرعونی و موش خانگی را از دسترس آنها دور کنند، از تخم جانوران و یا حلزون تغذیه خواهند کرد و یا اگر میمون به میوه و گردو دست نیابد به خوردن ریشه‌های غده‌ای و حتی جوانه درختان اکتفا می‌کند.

بین همه حیواناتی که برای زندگی خود شرایط ویژه ندارند، میمون‌ها بیش از همه تنوع غذایی دارند تا آن‌جا که این حیوانات همه چیزخوار به معنی واقعی کلمه هستند و می‌توانند با همه حیوانات هم‌غذا باشند. میمون برهنه مکارترین میمون‌ها است. همه چیزخواری مبین تکامل نئوتنی میمون برهنه است. بچه همه میمون‌ها کنجکاو است اما شدت این حس به نسبت رشد و رسیدن آن‌ها به بلوغ کاهش می‌یابد. کنجکاوی بچه‌گانه در گونه ما تا دوره بلوغ ادامه یافته و به سوی کمال می‌رود. ما هیچگاه دست از جستجو برنداشته و دانایی خود را کامل نمی‌دانیم. وقتی به سؤالی پاسخ می‌گوییم، سؤال تازه‌تری پیش می‌آید. و این خودرازی در سهولت بقاء گونه ما است.

این تمایل ما را به‌جایی کشانده که هر چیز تازه برایمان جالب است یعنی نوظلب (عشق داشتن به چیز تازه) شده‌ایم. از طرف دیگر می‌دانیم که هر چیز نامأنوس برای ما خطرناک جلوه می‌کند و مجبوریم که نسبت به آن جانب احتیاط را نگهداریم آیا نباید از چنین کارهایی پرهیز کنیم؟ و اگر پرهیز کنیم این سؤال پیش می‌آید که میمون برهنه چگونه به کارهای تازه دست می‌زند؟ جواب این سؤال، قدرت فطری نوظلبی است که ما را بدون انقطاع پیش می‌برد و بطور مرتب ناشناخته‌ها شناخته شده و به عنوان عادات مأنوس در خاطرها ثبت می‌شوند و به‌صورت تجارب ارزنده اندوخته شده و

۱. حشره‌خواران، جد همه پستانداران عالی، همه چیزخوار بوده‌اند.

هر گاه لازم شود در ذهنمان احیاء می‌گردند، دودهٔ کوچکی به سبب تازما و سائوس شدن با آنها می‌گذرد و این نیروی فطری در بچه‌ها بقدری قوی و سرکش است که والدین مجبور به مهار آن هستند. در این مورد پدر و مادر فقط می‌توانند نیروی کنجکاوی را در جهت صلاح طفل هدایت کنند ولی هرگز قادر نیستند این خواست او را کاملاً بگیرند. به نسبت رشد بچه‌ها، روحیهٔ کنجکاوی آنها تقویت می‌شود و گاهی به درجهٔ ناراحت کننده‌ای می‌رسد، به طوری که می‌گویند رفتار جوان‌ها شبیه رفتار حیوانات وحشی است. این خلاف حقیقت است زیرا اگر بزرگترها زحمت تحقیق را به خود هموار کنند می‌بینند که چنین رفتار خاص حیوانات وحشی، در خود آنها هم وجود دارد. این‌ها می‌خواهند با تلاش خود به سرحد کاوش برسند و به این وسیله امتیاز انسان برتر را به کف آورند. خوشبختانه در گونه ما، روح اختراعی و کنجکاوی اکثر جوانان صرف پیشرفت و توسعهٔ جامعه می‌شود.

مشاهدهٔ بازی بچهٔ شامپانزه، بی‌تردید ما را به یاد شباهت فراوان آن با بچهٔ میمون برهنه می‌اندازد. زیرا هر دو بچه به اسباب تازه جلب شده، و با حرص تمام آن‌ها برمی‌دارند هر دو اسباب بازی را بلند کرده و به زمین می‌زنند، آن‌ها می‌چرخانند. می‌کوبند و بالاخره خرد و قطعه‌قطعه می‌کنند. بچهٔ هر دو جنس بازی‌های ساده‌ای از خود اختراع می‌کنند و قدرت تملک در هر دو یکسان است. در طول سال‌های اول زندگی، بچه میمون به علت توسعه سریع ماهیچه‌ها به مراتب بهتر از بچهٔ میمون برهنه دست و پا می‌زند و جست و خیز می‌کند. اما در جهت معینی از بچه میمون برهنه عقب می‌ماند یعنی مغز او برای اختراع بازی‌ها و ورزیدگی کامل پیدا نکرده و رشد قوای دماغی او به مراتب کمتر از رشد جسمی‌اش می‌باشد. عقب‌ماندگی بچه شامپانزه، بیشتر به این علت است که او به سخن گفتن قادر نیست و نمی‌تواند قدرت خود را در زمینهٔ اختراع فنون مختلف با والدینش در میان بگذارد.

دلیل روشن اختلاف بین دو جنس شامپانزه و میمون برهنه نقاشی‌های دورهٔ ماقبل تاریخ است. رسم تصویر اشیاء مختلف که با چند خط ساده امکان‌پذیر است ده‌ها قرن قبل از تاریخ به وسیلهٔ میمون برهنه صورت گرفته، نقاشی غارهای آلتامیرا^۱ و لاسکو^۲ مربوط به آن دوره هستند که از نظر پیشرفت میمون برهنه حائز کمال اهمیت می‌باشند. اگر لوازم و شرایط عمل آماده باشد یعنی مداد و کاغذ در اختیار بچه شامپانزه قرار گیرد او به این فکر می‌افتد که روی کاغذ سفید، خطوط و علایمی رسم کند. اگر مداد و کاغذ را در اختیار بچهٔ میمون برهنه هم قرار دهیم. نباید از او انتظار استفاده صحیح آنها را داشته باشیم. زیرا بهترین کاری که او انتخاب خواهد کرد این است که مداد را روی صفحهٔ کاغذ می‌کوبد. این ضربه درعین اینکه تولید صدا می‌کند سبب برخورد نوک مداد با کاغذ شده و در نتیجه ممکن است روی کاغذ اثری

۱. Altamira

۲. Lascaux

باقی بماند دو عامل، صدا و اثری که روی کاغذ گذاشته می‌شود نتیجه مطلوب عمل طفل هستند. وقتی که مدادی روی کاغذ کشیده می‌شود خطی رسم می‌گردد برای بچه شامپانزه و بچه میمون برهنه، هر دو جالب است. در این حال بچه به تماشای خط پرداخته و از این علامت بصری که خودش به وجود آورده حیران می‌ماند. پس از ملاحظه دقیق این اثر به فکر می‌افتد که عمل قبلی را عیناً تکرار کند و به همین سبب دوباره آنقدر تلاش می‌کند تا به رسم خط دیگری نایل آید، و این کار تا جایی ادامه پیدا می‌کند که کاغذ پر از خطوط مختلف و درهم برهم شود. هر چه طفل بزرگتر می‌شود، کار نقاشی او نیز بهتر و قوی‌تر می‌گردد. بطوری که دیگر روی کاغذ خط‌های جدا از هم می‌کشد و قادر است که اشکال کج و معوج و خرچنگ قورباغه‌ای رسم کند. در این وقت به انتخاب مداد مناسب می‌پردازد، و برحسب تصادف از مدادهای رنگی، گچ‌ها، لوله‌های رنگ، و مدادسیاه استفاده می‌کند تا جایی که کم‌کم بتواند شیئی جالب و قابل ملاحظه‌ای را روی ورق کاغذ بیاورد.

اولین تظاهر قابل ملاحظه در این مورد را می‌توان در بچه‌های ۱۵ ساله شامپانزه و میمون برهنه مشاهده کرد. در سال دوم زندگی خط‌کشی‌های درهم و کج و معوج آغاز، و در بچه اعتقاد و جسارت توسعه و تکمیل آنچه آموخته است پیدا می‌شود. در سومین سال زندگی از نظر خط‌کشی و نقاشی بچه در مرحله تازه‌ای پا می‌گذارد یعنی اشکال شلوغ و درهم را ساده‌تر می‌کند. و در حالی که از ریخت و پاش و درهم برهم خسته شده به رسم شکل‌های ساده‌تر و اساسی می‌پردازد. اولین شکل‌هایی که رسم می‌کند صلیبی، سپس دایره‌ای، بعد مربع و بالاخره مثلث است. او همه خط‌های پیچیده‌ای را که رسم می‌کند دوباره در تمام صفحه به هم وصل کرده و آن‌را می‌بندد یعنی با خط چهارچوب درست می‌کند.

پس از گذشت چند ماه، او شکل‌های ساده را با هم جور کرده و از آن‌ها برای خلق اشکال پیچیده‌تر استفاده می‌کند. یک دایره که بوسیله یک صلیب قطع شود، در هر طرف دو گوشه یک مربع را بوجود می‌آورد. این پیشرفت یک مرحله اساسی بوده و در تمام تصاویر اولیه به چشم می‌خورد. این تغییر بزرگ در نیمه دوم سال سوم و یا نیمه اول سال چهارم زندگی بچه میمون برهنه انجام می‌گیرد اما برای بچه شامپانزه هرگز وجود نخواهد داشت.

بچه شامپانزه می‌تواند اشکال بادبزنی، صلیب‌دردایره، و دایره نشان‌دار (دایره‌ای که وسط آن نقطه‌ای گذاشته شود) را رسم کند اما به هیچ وجه نمی‌تواند از این مرحله پافرازند. رسم دایره نشان‌دار، نشان‌دهنده و پیش‌آهنگ یک سری تحول رسم اشکال در کودکان است. و خود انگیزه‌ای بسیار قوی برای پیشرفت آنها است. در مراحل بعدی، برحسب تصادف چند خط یا نقطه، داخل تصویر دایره‌ای شکل قرار گرفته و شکل صورتی را بوجود می‌آورد که به بچه نقاش می‌نگرد، به وجود آمدن این تصویر، بارقه‌ای ناگهانی در معرفت کودک است. این مرحله به تجربه و تمرین در نقاشی و خلق اثر محدود می‌شود. پس از آن هنگام به کمال رسانیدن این هدف تازه و تکمیل آن است. او چهره‌های

تازه‌ای رسم می‌کند که بسیار نزدیک به واقعیت است. چشم‌ها و دهان در جای خود و به دنبال آن، موها، گوش‌ها، بینی، بازوها و ساق‌ها ترسیم می‌شود. در این بین تصاویر دیگری چون: گل، خانه، حیوانات، قایق، ارابه و غیره هم خلق می‌شود. این همه پیشرفت فوق‌العاده است و برای بچه شامپانزه غیر قابل وصول خواهد بود. سیر تکامل هنر شامپانزه به دایره نقطه‌دار و منقوش رسیده و در همان‌جا متوقف می‌شود. یعنی شامپانزه رشد کرده و بزرگ شده و بالغ می‌گردد، اما رسم تصاویر او در همان حد می‌ماند. به ندرت ممکن است یک شامپانزه از این مرز پا فراتر نهد در این صورت او یک نابغه است.

کار رسم تصاویر دریچه میمون برهنه آنقدر توسعه می‌یابد که سبب خلق آثار نقاشی تمثیلی پیچیده شده و در سنین ۵ تا ۸ سالگی نقاشی می‌تواند مبین احساسات او باشد. در این دوره بچه‌تابلوهای فریبایی می‌سازد زیرا برای طرح و ساختن اشکال تمثیلی مایه قوی و بنیاد عمیق دارد. این تصاویر، اشکال بسیار ساده‌ای هستند که اغلب با یکدیگر چندان اختلافی ندارند اما ترکیب جادویی آنها موجب خلق تابلوهای فوق‌العاده می‌گردد.

کار نقاشی از یک دایره نقطه‌دار شروع شده و به رسم تصاویر تقریباً دقیق اشخاص و اشیاء منجر می‌گردد. این پیشرفت و ورزیدگی به سرعت صورت نگرفته و یکباره جلوه‌گر نمی‌شود بلکه به گذشت زمانی در حدود ده سال یا بیشتر احتیاج دارد. این فعالیت در آغاز بسیار ساده، و فقط از چند خط تشکیل می‌شود. مثلاً دو دایره به جای چشم‌ها، یک خط افقی به جای دهان، دو نقطه و یک دایره مرکزی به جای بینی، رسم شده و اطراف دایره بزرگ (صورت) را هم ریشه‌ریشه‌هایی به منزله مو پر می‌کند. رسم صورت زنده‌ترین و مؤثرترین بنیاد کار نقاشی و بینش است. کودک مدتی در این مرحله توقف می‌کند. در این هنگام ممکن است به‌طور ناگهانی و به سرعت پیشرفت و تغییر جالبی صورت گیرد یعنی مثلاً چهره نیم‌رخ، موها بلند، و بازو و ران در محل خود قرار گیرند و پس از آن ساعد و ساق در امتداد آنها ترسیم شود. در این مرحله اساس چهره بزرگ دایره یا شبه‌دایره استوار است. زیرا این تصویر در ذهن سابقه داشته و به اصطلاح رفیق دیرین خاطر بشر است. به این دلیل هم مدتی دراز پایدار می‌ماند. از طرح دایره‌ای علاوه بر خلق چهره، می‌توان نوعی استفاده کرد که از آن یک چهره و یک تنه درآید. در این وقت بچه به این مطلب فکر می‌کند که چگونه دست و پای تصویری را که کشیده است از پهلوهای سرش خارج کند. یعنی فقط کشیدن دایره و آنچه مربوط به داخل آن است نمی‌تواند همیشه ادامه داشته باشد بلکه قسمت‌هایی به آن اضافه می‌شود. مانند سلولی که به روش تقسیم یا جوانه‌زدن، سلول دیگری بسازد. برای رسم شکل بدن دوروش به نظر می‌رسد؛ یکی این که بوسیله دو خط رانها را رسم کرده و آنها را ادامه داده، و ساق و انگشتان را بوجود آورد. دیگر این که بازوها در دو طرف سر برویند و مدت‌ها دست‌ها در همین نقطه رسم گردند تا زمانی که به جای اصلی خود منتقل شوند یعنی به برجستگی قسمت فوقانی تنه اتصال پیدا کنند.

بین کار نقاشی های اولیه بچه شامپانزه و بچه میمون برهنه هیچگونه ارتباطی وجود ندارد. زیرا رسم تصویر به وسیله بچه میمون برهنه يك كشف و اختراع است که با استفاده از همه امکانات موجود صورت می گیرد. کار او يك نقاشی عملی است نه يك نقاشی سمبولیک او در مقابل کار انتظار پاداش نداشته و حاصل عمل برایش پاداش است. یعنی او این کار را به خاطر نفس کار انجام می دهد. و بهمین دلیل هم نقاشی مانند سایر بازی های بچگانه جای خود را با بازی های دیگر عوض نمی کند و به زودی از بین نمی رود. ورود در جامعه و زندگی اجتماعی سبب از بین رفتن اصل این پدیده اختراعی، یعنی میل به خط خطی کردن می شود. که بعدها به صورت خط خطی کردن کاغذ یا خشک کن دوباره در عده ای از جوانان ظاهر می گردد. (نمی توان گفت که دیگر روح پدیده های اختراعی نقاشی از بین رفته است بلکه باید گفت این کار از حالت ساده خود خارج شده و در محیطی بزرگتر به صورتی پیچیده تر و فنی تر جلوه کرده است).

خوشبختانه، در دنیای امروز همزمان با پیشرفت هنر رسم تصاویر، روش های فوق العاده مؤثر و جالبی در خلق تصاویر دنیای خارج ایجاد گردیده است. فن عکاسی و فنون مربوط به آن هنر نقاشی تقلیدی و عین نگاری را ضعیف کرده و به اصطلاح از مد انداخته، و این همان عاملی است که شیرازه زنجیرهای تعهد هنری جوانان را از هم گسیخته است. بنابراین هنر نقاشی می تواند بار دیگر تحت شکل دیگری جلوه گر شود و در نتیجه نقاشی های مدرن امروزی را بوجود آورد که درک و فهم آنها آسان نیست. مطالبی که به آنها اشاره شد مبین اختلاف های گونه ما و اجداد زنده بسیار نزدیک به ما (شامپانزه ها) از نظر کاوش بود. با این معیار می توان در همه زمین ها به مقایسه و سنجش پرداخت. ما در اینجا به یکی دومورد مقایسه اشاره خواهیم کرد. باید گفت که در دو گونه شامپانزه و میمون برهنه نوعی کنجکاوی و سیر در دنیای درون خود وجود دارد اما معلوم نیست که به چه دلیل در شامپانزه به صورت پیشرفته و توسعه یافته نیست در حالی که صداهای ضربی در زندگی او نقش بسیار مهمی دارد. بچه شامپانزه از پاکویدن و گرفتن و دست زدن به اشیاء جهت تولید صدا، فروگذاری نمی کند. وقتی که شامپانزه ها بزرگتر می شوند این تمایل آنها هم تشدید شده و به صدای طبل فوق العاده علاقمند می شوند. با شنیدن صدای طبل همه آنها یکی پس از دیگری به پایکوبی و زوزه و کوبیدن به قسمت های توخالی درختان می پردازند. این نوع فعالیت های دسته جمعی و اشتراکی ممکن است تا نیم ساعت و گاهی بیشتر ادامه یابد. شامپانزه ها این اعمال را بدون توجه و تصمیم خاص انجام می دهند و در حقیقت وجود اجتماع و گردهم بودن سبب تحریک آنها می شود. این حالت طبل زدن، در گونه ما به شکل موسیقی توسعه یافته است. شروع توجه به صوت، در بچه میمون برهنه هم مانند بچه شامپانزه است یعنی بچه ما هم ابتدا تحت تأثیر صداهای ناشی از ضربه محیط خود قرار می گیرد و تلاش او هم از همین جا آغاز می گردد. این مرحله حدی برای بچه شامپانزه است و او از این قدم پافراتر نمی نهد، در حالی که بچه میمون برهنه آهنگ های مختلف را با گام های متفاوت و شدت های مختلف فرا می گیرد. صداهایی که از اجسام توخالی به گوش می رسد و یا

ضربه‌زدن و ناخن‌کشیدن به آلات فلزی را هم باید به‌مطلب بالا افزود. فریادها و زوزه های شامپانزه‌ها در گونه ما به‌آواز تبدیل شده است. ظهور و جلوه مدارج عالی و پیچیده موسیقی تحت اثر اجتماع، نظیر همان تهییج و تحریکی است که شامپانزه‌ها به‌علت آن هنگام طبل زدن دور هم جمع شده و به‌پایکوبی مشغول می‌شوند. موسیقی به‌عکس نقاشی از شکل ساده شروع نشده که بعدها به‌طور پیچیده‌تر در یک طبقه بالاتر جای گیرد. این که در بسیاری از آداب‌های بومی صدای طبل وسیلهٔ اعلام است یک مورد استثناء در قاعده کلی می‌باشد. می‌توان گفت که تنوع موسیقی، تحت‌اثر عوامل مشترک هم‌زمان، صورت پذیرفته است. این اختراع بطور ناگهانی توسعه یافته و تقویت شده و به‌حدی رسیده است که از تأثیر هر نوع عاملی مصون بماند. تا جایی که امروزه موسیقی بزرگترین وسیلهٔ خلق هنرهای ظریف و سمبولیک است. (و اخیراً نقاشی نیز به‌علت نقش خبری نخستین خود در این ردیف قرار گرفته است).

رقص هم مانند موسیقی و آواز مسیری را طی کرده است. شامپانزه‌ها وقتی که صدای طبل را می‌شنوند، هماهنگ با آن حرکات موزون و منظم و پیچ و خم های متناسب، شبیه به‌رقص‌های متداول گونه ما نشان می‌دهند و هنگام راه رفتن، تحت‌اثر موسیقی بی‌اختیار قدم های موزون برمی‌دارند.

بی‌تردید پیشرفت ژیمناستیک هم به‌رقص مربوط است. در تمام بازی‌های بچگانه شامپانزه و میمون برهنه، حرکات موزون به‌چشم می‌خورد. این حرکات به‌زودی سبک و روشی پیدا می‌کنند و به‌اراده در نظم آنها تغییراتی ایجاد می‌گردد که آن تغییرات حفظ شده و در آن‌ها باقی می‌ماند. بازی‌های بدنی و چابکی شامپانزه به‌تدریج فراموش شده و به‌دورهٔ بلوغ نمی‌رسد. اما در جنس‌ها، این بازی‌ها به‌تدریج متنوع‌تر شده و با بلوغ سنی به‌صورت کامل‌تر و توسعه‌یافته‌تری مورد استفاده قرار می‌گیرند. و در این دوره آنها را تمرین‌های بدنی یا ورزش می‌نامیم. در این مرحله بازهم نقش جامعه در افزایش و رشد ظرفیت‌ها بسیار مهم است.

به‌دنبال رسم تصاویر مختلف، مسألهٔ نوشتن مطرح می‌شود که با اصوات مشترک نشانهٔ مفاهیمی در انتقال و ثبت اطلاعات بین مردم بوده و خود وسیله‌ای برای تجسس در زیبا شناسی است. می‌دانیم که سخن گفتن، از قروند کردن و فریاد زدن اجداد ما آغاز شده و مرآتبی را طی کرده و امروزه به‌صورتی فوق‌العاده پیچیده و سمبولیک درآمده است. سخن گفتن به‌ما امکان می‌دهد که با اندیشه‌هایی که در سر می‌پرورانیم بازی کنیم. افعال مختلف را بیان کرده و نول‌های ظریف بسازیم تا جایی که سخن گفتن به‌حد‌هنرهای ظریفه و زیبا رسیده است. (در اصل فقط جنبهٔ مبادلهٔ خبر داشته است) به‌این ترتیب می‌توان در تمام رشته‌های هنرهای زیبا از جمله هنر نقاشی، مجسمه سازی، رسم، موسیقی، آواز، رقص، نرمش، بازی، ورزش، خط و خطابه به‌صورت‌های مختلف سیر کرده و تجربه‌اندوخت. حساسیت ما در تبعیت و شناخت این عوامل بیرونی، همین بس که در سایهٔ این کشش نوازنده‌ای که در ارکستر ساز معینی می‌نوازد بی‌نهایت تابع و ناچار به‌هماهنگی است. و این همه منشاء کنجکاوی دارد. اگر جنبهٔ دوم فعالیت

های هنری (هنر برای کسب درآمد یا مدال افتخار و غیره) را کنار بگذاریم همه کارهای هنری بنیاد زیستی دارند. چه آن کارها به صورت بازیهای بچه‌گانه باشد که به‌دوره جوانی هم کشیده شده، و چه تحت قوانین گسترده‌ای در سطح عالی و درسیستم ارتباطی و اطلاعی ما قرار داشته باشد.

این قوانین می‌توانند به صورت‌های زیر عرضه گردند:

۱. تو به دنبال مجهول‌ها می‌روی تا به آنها دست یافته و به آنها عادت کنی.
۲. تو عاداتی را برمی‌گزینی که تکرارشان موزون باشد.
۳. تو برای این تکرار، تا آنجا که ممکن است راههای مختلفی می‌جویی.
۴. سرانجام آن راهی را که ترا راضی می‌کند انتخاب کرده و تعمیم می‌دهی و به‌سایرین عرضه می‌کنی.

۵. بین راه‌های برگزیده شده، تلفیق می‌دهی.

۶. سرانجام تو برای دل خود و به‌رضای خاطر خود آن را با تمام می‌رسانی. اصول بالا از دیدگاه‌های مختلف قابل تعبیر است. طبیعت کنجکاو و بچه‌ای که باشن بازی می‌کند. یا موسیقی‌دانی که روی یک سنفونی می‌اندیشد. اما در طرح‌های اساسی که لازمه بقا است، نقش همه مساوی می‌شود مانند اعمال تغذیه، نزاع و جفت‌گیری. نخستین نهادهای سازنده تمایل، در کم و زیاد کردن و پس و پیش افتادن این فعالیت‌ها مؤثر است. بنابراین در افراد مختلف عادات ویژه پدید می‌آید. این اختلاف‌ها در طبایع حیوانی کمتر است. در آنها سیر و تجسس برای رضایت خاطر، صورت نمی‌گیرد. اما در پستانداران عالی، بخصوص در تکامل یافته‌ترین آنها یعنی میمون برهنه مسئله کاوش به‌خاطر خود کاوش است نه به‌خاطر نیازهای تغذیه‌ای و غیره و این روش بزرگترین عامل شناخت محیط پیچیده اطراف ما است.

نکته قابل تذکر این که با گذشت زمان و انشقاق فنون و علوم، روحیه ویژه پژوهنده قوی‌تر شده، میدان مطالعه‌اش بازتر گردیده و کلمه تحقیق معنی دوباره جستجو کردن یافته است. بطوری که قبلاً یادآور شده‌ایم کاوش یک نوع بازی بوده که بصورتی جدی و علمی درآمده است.

قبل از پایان دادن به این بحث باید یادآور شویم که یک‌سری از بازیهای اجتماعی در حقیقت دنباله بازیهای کودکان است. بازیهای اجتماعی کودکان بیشتر تقلیدی از کارهای والدین و بزرگترها است اما وقتی که بزرگ می‌شوند، مقلد همسالان خود می‌گردند وقتی بچه‌عضویت یک گروه بازی را می‌پذیرد، بسته به آن که در آن گروه کدام نقش را ایفاء کند، حقایق بسیاری از زندگی آینده خود را وانمود می‌کند. پژوهشی که جوان در این سن انجام می‌دهد در تمام دوره‌های زندگی او اثر قاطعی می‌گذارد. کودکی که در موسیقی و نقاشی کنجکاو نشود. در بزرگی هم آنها را مشکل و بغرنج تشخیص می‌دهد. مؤثرترین عامل در بازیهای کودکان، اثر چگونگی برخورد افراد بایکدیگر است. کسی که در دوره بچگی به پژوهش و درک موسیقی نایل نیامده اگر بعد از بلوغ این کار هنری را برگزیند با این که توفیق او غیرممکن نیست، ولی بی‌تردید

دچار اشکالات فراوان خواهد شد. برعکس بچه‌ای که در دوره کودکی تحت تأثیر موسیقی قرار گرفته، وقتی که بزرگ می‌شود، دنباله رفتار قبلی خود خواهد رفت. تجربه‌های متعدد روی میمون‌ها نشان داده است که اگر آنها را تک و تنها و دور از بازیهای بچگانه پرورش دهیم، حاصل موجودی خواهد بود که نسبت به همه روابط اجتماعی بیگانه است. یعنی ضد هم‌جنس و ضد خانواده بار می‌آید. اگر این میمون‌های منزوی را پس از بزرگ شدن در فعالیت‌های اجتماعی وارد کنیم، به جای معاضدت با هم‌جنسان معارض آنها می‌شود. این میمون‌ها سالمند، و از نظر جسمی رشد کافی دارند، اما بعزت زندگی منفرد و انزوا لایق هیچ‌گونه آمیزش نیستند و می‌توان گفت که از نظر تکامل به افول گراییده‌اند. آنها در گوشه سالن بازی کز کرده، چشمان خود را بسته و دستها را به طرفین بدن می‌چسبانند. در بلوغ کامل هم این میمون‌ها از نظر جسمی سالم و از رشد کافی برخوردارند اما نسبت به فعالیت‌های جنسی هیچ‌گونه تظاهری ندارند. هرگاه ماده‌های منفردی را که جفتگیری نکرده‌اند، به بچه‌ها نزدیک کنند، آنها بچه‌ها را چون انگلی به حساب می‌آورند و رفتارشان با آنها همان گونه است. یعنی اول به بچه‌ها حمله می‌کنند، سپس آنها را گرفته و بالاخره می‌کشند.

در گونه‌ها هم بچه‌هایی که تحت مراقبت‌های ویژه قرار می‌گیرند و به این دلیل از همسالان خود دورند وقتی که بزرگ می‌شوند همیشه از برخوردهای اجتماعی در رنج خواهند بود. مانند بچه خانواده‌هایی که فقط یک فرزند دارند. وجود برادران و خواهران برای تکوین روحیه، موقعیتی محسوب می‌شود. بچه‌های تک، واقعیت نیکوکاری و خوش رفتاری را لمس نکرده و از آنجا که سازش اجتماعی ندارند از گروه‌های بازی روگردان می‌شوند. آنها محجوب و گوشه‌گیر باقی می‌مانند و شاید تا آخر عمر قادر به تشکیل خانواده و قبول همسر نشوند. این چنین افراد، اگر پدر یا مادر هم بشوند، بی‌تردید جزء والدین خوب نخواهند بود.

افرادی که در زندگی انزوایی بزرگ می‌شوند، مسلم از آثار مفید پیشرفت تربیت محروم خواهند ماند. آنها به یکی از دو صورت درون‌گرایی کامل یا بیرون‌گرایی کامل، کشیده خواهند شد. حالات مذکور که از شرایط مهم شناسایی افراد است، روی میمون قابل مطالعه است. در صورتی بچه میمون درون‌گرا می‌شود که مورد محبت و مراقبت شدید و تشویق مادر قرار گرفته باشد. و او در این وضع از امنیت کامل برخوردار است. حالت دوم، یعنی بیرون‌گرایی، در افراد تکی بوجود می‌آید، که از ابتداء به آنها جرأت و شهامت شرکت در مجامع مختلف و برخوردهای اجتماعی داده‌اند. در این افراد میزان محبت مادر یا پرستار بسیار کم بوده و بخصوص هنگام ترسهای شدید و جنگها و تهدید خطرها او تنهای تنها واقع شده است. این نوع بچه‌ها اگر در امنیت بازم در لانه بمانند مادر آنها را سرزنش و تنبیه می‌کند. بهمین دلیل بچه‌ها می‌آموزند و می‌پذیرند که باید بطور مستقل زندگی کنند.

چنین روشی در روحیه فرزندان گونه ما، نیز اثر مشابه دارد. هرگاه والدین مرتکب اشتباهات مربوط به دو مرحله درون‌گرا پروری و بیرون‌گرا پروری بشوند،

بی‌تردید بچه در زندگی خود با مشکلات اساسی روبه‌رو خواهد شد. اگر فرزند از امنیت کامل مرحله اول برخوردار نباشد ولی در مقابل، زندگی او مستقل و مشحون از فعالیت کافی باشد در برخوردهای اجتماعی، ضعفی نخواهد داشت اما از طرف دیگر بهیچ‌وجه قدرت کمترین خشونت حتی اگر قانونی هم باشد در او نخواهد بود. اما اگر در دوره بچگی از امنیت واقعی و مراقبت خاص برخوردار باشد وقتی که بزرگ شد هر چه در مسیرش قرار گیرد به‌صورت کوهی از مشکلات جلوه می‌کند و در این وقت مایوسانه به آنچه که می‌شناسد توسل می‌جوید.

شدت این مرحله روحیه‌ای بسیار ضعیف می‌آفریند. این افراد از هرگونه فعالیت اجتماعی دست‌می‌شویند در حالی که فعالیت جسمی آنها همچنان پابرجا است. آنها به‌علت مراقبت‌های مداوم به‌تباهی کشانده شده‌اند. چنین فردی ممکن است ساعتها پیچ و تاب بخورد، بی‌مورد خود را بجنابند، بچرخد، بجهد، بازوهای خود را فشرده و رها کند و انگشت شست یا سایر اندامهای خود را بمکد، بدن خود را بخاراند و نیشگون‌بگیرد، و با تغییر وضع چهره احساسات درونی خود را آشکار کند. این افراد اگر شیء کوچکی در اختیار داشته باشند آن را غلتانده و یا به‌آن حرکت‌های موزون می‌دهند. این نوع اشخاص که دچار چنین تشنجی هستند، در گونه ما فراوانند و تشنج آنها، به‌صورت فشارهای عضلانی و بدنی قابل ملاحظه است. علت اصلی این نوع رفتار، وحشت فوق‌العاده از برخوردهای اجتماعی است این رفتار سبب تقویت روح اطمینان خاطر آنها می‌شود. زیرا تکرار منظم یک حرکت، فرد را بیش از پیش مأنوس و مطمئن می‌کند. او هر یک از فعالیت‌های نا آشنا و تازه را به‌چند فعالیت آشنا و مأنوس تقسیم می‌کند. در چنین افراد ضرب‌المثل معروف؛ کسی که کار خطرناکی نکند، خطری در انتظارش نیست. به‌صورت زیر درمی‌آید: کسی که کار خطرناک نمی‌کند، نمی‌تواند مطمئن باشد که خطری برایش پیش نمی‌آید.

قبلا از حرکت‌های موزون و همانند ضربان قلب بعنوان عامل تقویت کننده، نام برده شد. حال باید اضافه کرد که حرکات و نوسان‌ها نیز همان نقش را دارند. این حرکات تنها پناهگاه این افراد محسوب شده، زمانی تقویت کننده حرکت‌های قلب و زمانی سبب دل‌بستگی فوق‌العاده و ایجاد آرامش می‌شوند. تصور می‌رود اشخاصی که از نظر روحیه اجتماعی عقب مانده هستند، اگر در یک محیط کاملا نا آشنا قرار بگیرند روحیهشان تقویت می‌شود. این عقیده درست موافق مطلبی است که ما به‌زودی عنوان خواهیم کرد. اگر تازه‌ها آنقدر زیاد باشند که او را احاطه کنند بی‌تردید به‌سبب ترس از کارهای تازه، کاملا خود را جمع و جور می‌کند تا بتواند با نیروی هر چه تمامتر آن را براند.

تکرار حرکات موزون ناشی از نگرانی‌های برخوردهای اجتماعی در این افراد مانند ضربان قلب مادر عمل می‌کند. از آن‌جا که افزایش علایق ادامه می‌یابد در این سیر موجودی بوجود می‌آید که روحیه سابق خود را بکلی فراموش کرده و دیگر قادر نیست به‌عقب برگردد. این افراد اگر نوظللی افراطی را که منظور ما است کنار

بگذارند باز هم از تغییر مصون نخواهند ماند و مگر آنکه، شخص عقب مانده باشد. اشخاصی که با محیط اجتماعی خود سازش دارند، باز هم گاه و بیگاه دچار تشنج می‌شوند که این تشنج برای آنها نقش تقویت کننده دارد. ما این آثار را بخوبی می‌شناسیم: کسی که منتظر خبرهای تلفونی است به آهستگی روی میز ضرب می‌گیرد، زنی که در اتاق انتظار طیب نشسته، مرتب کیف دستی خود را با انگشتان فشرده و رها می‌کند. بچه در بغل مادر به‌چپ و راست و عقب برمی‌گردد، پدر آینده پشت اتاق زایمان با قدمهای بلند گام برمی‌دارد. دانشجو هنگام امتحان تهمدادهش را می‌مکد، افسر مضطرب سبیل‌های خود را می‌چوید این اعمال که هنگام درماندن از هر گونه تحقیق و تجسس و به‌نبست رسیدن پدید می‌آیند، در حد اعتدال بسیار مفیدند. زیرا این حرکات مارا آماده می‌کند تا بسیاری از تازگیهای پیش‌بینی نشده را تحمل کنیم. این انتظار خطر معمولاً کاذب است اما گاهی چنین وسوسه‌هایی خطری به‌دنبال داشته‌اند.

گاهی در شرایط ناراحتی‌های شدید فرد در وضع معینی ثابت می‌ماند و قادر نیست با حرکات جانشینی آن را تخفیف دهد یا به‌بیراهه بکشد، این وضع را می‌توان در سایر افراد جانوری، بهتر و واضحتر از جنس ما ملاحظه کرد. مثلاً هرگاه حیواناتی که از برخورد های اجتماعی بهره‌مند بوده‌اند، اسیر گردند، دچار این بحران می‌شوند و به‌بیچ‌وجه قادر نیستند که با کارهای بدنی و حرکات تبدیلی خود را سرگرم کنند و این درست موقعیت افرادی است اگر آنها را از این حرکات منع کنند.

قفس باغ وحش حیوانات را محدود کرده و مانع برخوردهای اجتماعی آنها می‌شود و آنها را در شرایطی ویژه قرار می‌دهد که ناچار به‌ترك روحیه اجتماعی می‌شوند. میله‌های قفس همانند موانع روانی است که در پیش خردمند منزوی برافراشته شده است بنابراین اساس ضد پژوهشی پایه‌گذاری می‌شود. برای حیوانات درون قفس‌های باغ‌وحش تنها راه بیان این احساسات حرکات موزون و گسترش این حرکات است. پایکوبی تمام نشدنی حیوان در قفس چیزی جز تظاهر و بیان این پدیده نیست نوع دیگر این تظاهر استمناء بدون مجامعت است. میمون‌ها از حرکات بازو و دست جهت استمناء استفاده می‌کنند بدون آن‌که با اندام تناسلی نرینه کمترین تماسی داشته باشند، بعضی از میمون‌های دم‌دار، دائماً پستانهای خود را می‌مکند، بچه این حیوانات به‌مکیدن انگشتان پایشان مشغول می‌شوند. شامپانزه‌ها برای این‌که سر حال بیابند، پروکاه را به گوششان فرو می‌کنند، فیل‌ها ساعتها سرشان را می‌جنبانند، عده‌ای از درندگان، مرتب مشغول گاز گرفتن و یا کندن پشم بدنشان هستند عده‌ای از حیوانات در شدت این حالت بعضی از اندامهای خود را قطع می‌کنند هرگاه برای این حالات زمینه مساعد نباشد جانور در حالت بی‌حسی قرار می‌گیرد، این عکس‌العمل‌ها در عده‌ای معلول انبساط خاطر و در عده‌ای معلول کسالت و نگرانی است. به‌این دلیل اگر حیوانی را در حال انجام یکی از این کارها مشاهده کنیم. نمی‌توانیم علت اصلی آن عمل را تشخیص دهیم، زیرا نمی‌دانیم که عامل آن کسالت است یا او در نشئه سیر می‌کند. اگر جانور در نشاط و لذت باشد، باید علت را از عوامل آنی محیط جستجو کرد و یا اثر یکی از حالات غیر

عادی دوره بچگی است که بر اثر مداومت مدید پایدار گردیده است. در این وضع اگر شیئی خارجی به داخل قفس پرتاب کنیم هر گاه با ترک حرکت موزون خود شروع به تجسس شیئی خارجی نماید بی تردید عامل آن حرکات بیماری و کسالت است اما اگر پس از پرتاب شیئی خارجی به درون قفس باز هم حیوان به حرکات خود با شدت ادامه دهد، بی تردید علت آن نشئه و نشاط است. اما اگر چند حیوان دیگر از افراد همان جنس را به قفس وارد کنیم و حیوان مورد نظر همچنان به حرکات خود ادامه دهد دلیل این است که جانور دوران بچگی را در حالت انزوا گذرانیده است.

در جنس میمون برهنه نیز تمام ویژگیها مربوط به حیوانات مذکور ملاحظه می شود (باید هم چنین باشد زیرا، محدودیت شهر هم برای میمون برهنه مشابه محدودیت های باغ وحش برای حیوانات است) مطلب مهم و قابل تذکر این که بهترین و جالب ترین وضع ما، تعادل بین نوظللی و کهنه پرستی است، و در شرایط عادی، مانمی توانیم جز این باشیم مگر آنکه در ایجاد این وضع ممکنه عمل کنیم و نتیجه کار ما میانگین این دو حالت افراطی و تفریطی باشد.

فصل پنجم

پیکار

برای شناسایی خوی ستیزه‌جویی میمون برهنه، باید بنیاد این طبیعت را در اجداد دور او جستجو کرده و تا سرحد گونه خود پیش بیاییم، گونه ما با آگاهی از خطرات ناشی از جنگ و از بین رفتن جان عده زیادی از افراد باز هم به‌حمله‌های خشونت‌بار و سنگین دست می‌زند و هوشمندان خونسرد گروه ما هم که پس از بحث و شور درباره نبرد، لزوم آن را دریافتند بلافاصله برای دفاع از خود به‌تاخت و تازهای شدیدی دست می‌زنند. آنچه درباره ما و محیط وحشت‌بار و عجیب حول ما گفته می‌شود شگفت‌آور نیست و شاید، حداقل آن چیز است که می‌تواند وجود داشته باشد زیرا احتمال دارد. در پایان همین قرن بشر با دست خود وسیله انهدام خود را فراهم کند و آن‌گاه از تنها راه فریاد و جالبی که انتخاب کرده است یعنی اظهار تأسف و تسلیت خود رادل‌خوش دارد. قبل از بررسی مراتب عجیب و کامل دفاع و حمله گونه‌ما، بهتر است، خشونت کاملاً طبیعی جهان حیوانی را که فاقد هر گونه نیزه و تفنگ و بمب است مورد مطالعه قرار دهیم.

بین حیوانات به‌یکدیگی از دو دلیل زیرا نزاع رخ می‌دهد، یا برای برتری و امیری در جامعه و یا برای اطمینان به‌حفظ حقوق در یک محدوده، برتری عده از انواع جانوری را بی‌توجه به‌مکان و حدود همه می‌پذیرند، اما سایر جانوران برتر فقط در قلمرو خاصی حکومت می‌کنند، عده‌ای در محل معینی رقیب هم زور دارند، لذا ناچار به‌مبارزه دفاعی و حمله‌ای هستند. پستانداران عالی، که شامل میمون برهنه هم می‌شود در این گروه جای دارند و حال آنکه ما نیز سلسله مراتب را پذیرفته و برمهوری و کهوری گردن نهاده‌ایم. تا جایی که این خود اساس زندگی ما شده است. سایر پستانداران عالی همیشه در حرکتند، و به‌ندرت به‌خاطر تصرف سرزمین معینی توقف درازمدتی دارند. اما کشمکش‌های بین این موجودات هم‌زور نیز روی می‌دهد، زیرا، ضعف سازمان گروهی

آنها سبب تشنج‌های فراوان در اجتماع آنها می‌گردد. ارشد، در زندگی اجتماعی میمون‌ها مهمترین نقش را بعهدہ دارد. در دنیای میمون‌ها و گوزیل‌ها، سلسله مراتب با شدت فراوان اجرا می‌شود، یک نر قوی بر تمام حکومت دارد و سایر درجات اجتماعی به ترتیب پایین‌تر از او قرار می‌گیرند. وقتی که بزرگ قبیله پیر می‌شود، و یا برای اداره قلمروش ناتوان می‌گردد، یک میمون نر قوی و جوان، حکومت او را برمی‌اندازد و قبای فرمانروایی به تن می‌کند (استعمال کلمات قبای فرمانروایی به این دلیل است که در بعضی موارد، موهای حاکم غاصب جدید بلند شده و مانند شنی‌پرزدار جلوه می‌کند) در زندگی اشتراکی و اجتماعی، نقش بزرگ قبیله همه‌جا به چشم می‌خورد، زیرا او برجسته‌ترین فرد قبیله و از نظر جنسی فعالترین آنها است بهمین دلیل هم کسی نمی‌تواند مانع امارت او شود. همه انواع پستانداران عالی مانند میمون‌ها، در سازمان اجتماعی خود این چنین مستبد و خود رأی نیستند. درست است که بین همه آنها، ارشد برگزیده‌ای دیده می‌شود، اما این افراد گاهی مانند گوزیل‌ها، در مقابل دیگران نرمش و تحمل هم نشان می‌دهند. امیر قبیله میمون‌ها، ماده‌ها را بین سایر نرها تقسیم می‌کند و وقتی غذایی به دست بیاورد، با سخاوت به دیگران می‌بخشد و در این زمینه‌ها، هیچگاه از قدرتش سوء استفاده نمی‌کند: مگر آنکه در مورد ویژه‌ای غذای معینی نباید به بعضی افراد داده شود و یا هنگام تقسیم، بین افراد ضعیف گروه، بی‌نظمی و اغتشاش درگیرد

وقتی که میمون برهنه، دارای خانه و کاشانه ثابتی شد، و با همکاری دیگران به شکار پرداخت، روش‌های قدیمی زندگی او درهم ریخت و همه چیز حتی رفتار جنسی ویژه پستانداران عالی هم برای هماهنگی با روش گوشتخواری تغییر کرد برای این گروه که از درختان پایین آمده و موجوداتی زمین‌زی شده بودند مسأله دفاع از حدود خانه و کاشانه امری الزامی بود و از آنجا که کار شکار، با همکاری برگزار می‌شد لازمه‌اش این بود که انجام همه امور از صورت شخصی و انفرادی به گروهی و عمومی تبدیل گردد و با این حساب نظام کهنه و جابرا نه پستانداران عالی، باید به نفع طبقه ضعیف در امر اعزام به شکار هم دگرگون می‌شد، باین ترتیب برای حفظ حقوق زیردستان و ضعیف‌ها در مقابل میمون‌های پشمالو و قوی پنجه درختی، یک نظام حکومتی به ریاست یک میمون نیرومند لازم بود. تا در مواقع ضروری بتواند، تصمیم‌های قاطع بگیرد. علاوه بر لزوم پذیرش سلسله مراتب در دفاع از حوزه هر گروه، تسلط و تعلق خاطر به بچه‌ها موجب وحدت خانوادگی می‌گردد که این خود نوع دیگری از اعمال اراده یک فرد بر سایرین است. یعنی هر نر رئیس خانواده خود می‌باشد، بنابراین او مسؤول دفاع از خانه‌ای است که افرادش یعنی زن و بچه‌ها در آن سکونت دارند. پس در گونه ما سه علت اساسی برای نبرد وجود دارد در حالی که در سایر پستانداران عالی این عوامل از یک یا دو تجاوز نمی‌کرد و این علل با وجود همه پیشرفتهای علمی و پیچیدگی‌های نظام اجتماعی همچنان به قوت خود باقی مانده‌اند.

هنگامی که احساس حمله و تجاوز به یک پستاندار دست می‌دهد، تغییرات جسمی و درونی زیادی در او ایجاد می‌گردد، بدن به کمک اعصاب نباتی آماده کار می‌شود،

این اعصاب از دوسلسله عصبی به نامهای سمپاتیک و پاراسمپاتیک تشکیل شده‌اند. که کار یکدیگر را متعادل می‌کنند اعصاب سمپاتیک، بدن را برای فعالیت‌های سخت آماده می‌کنند و اعصاب پاراسمپاتیک پاسدار و حافظ تعادل بدن هستند، عصب اول فرمان می‌دهد که: «برو، تو برای فعالیت آماده‌ای.» دومی می‌گوید: «آرامتر برو، خودت را نگهدار، مواظب خودت باش» در حالت عادی بدن، هر دو ندا را می‌شنود و به این دلیل در تعادل نشاط‌انگیزی واقع می‌شود، اما هنگامی که احساس حمله در موجود زنده‌ای بیدار می‌شود دیگر به ندای اعصاب پاراسمپاتیک توجهی ندارد در این وضع آدرنالین به وسیله غدد فوق کلیوی، درخون ترشح شده و تحت تأثیر آن جریان خون بسیار شدید می‌شود، ضربان قلب تندتر و خون بیشتری به زیر پوست و امعاء و احشاء و ماهیچه‌ها و بالاخره مغز رانده می‌شود، فشارخون بالا می‌رود، تولید گویچه‌های قرمز خون به سرعت افزایش یافته و زمان انعقاد خون کاهش می‌یابد در عمل هضم غذا، اختلال ایجاد شده و غذا در معده و روده انبار می‌شود. آب دهان خشک شده، حرکات معدی، حرکات کرمی روده‌ها و ترشح غدد گوارشی بکلی متوقف می‌شود، راست روده و مثانه جز در حالات عادی مدفوع و ادرار را به راحتی خارج نمی‌کند. قند خون بالا می‌رود، و جگر مقدار زیادی ئیدرات کربن در خون وارد می‌کند. عمل تنفس بطور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، نفس‌ها تند و عمیق می‌شود فعالیت دستگاه تنظیم حرارت بیشتر می‌شود، موهای بدن سیخ شده و تعرق افزایش می‌یابد.

تمام تغییرات نامبرده، حیوان را آماده نزاع می‌کند، این آمادگی و امکانات بطور معجزه‌آسایی خستگی را از تن به درمی‌کنند. و انرژی زیادی برای نبرد فراهم می‌آورند، این همه، با تصور و پیش‌بینی موفقیت کامل، سبب آغاز جنگ می‌گردد. خون با شدت هر چه تمامتر به سوی اندام‌هایی می‌رود، که احتیاج بیشتری به آن دارند، مثلاً به مغز می‌رود تا اعمال انعکاسی سریع‌تر انجام گیرد، به ماهیچه‌ها می‌رود تا فعالیت آنها را تشدید کند، علت بالا رفتن فشار خون، تغذیه بهتر ماهیچه‌ها و در نتیجه فعالیت بیشتر آنها است خاصیت انعقاد خون به این دلیل بالا می‌رود که اگر در نزاع خراش و جراحتی پیش آید، از اتلاف زیاد خون جلوگیری شود، تعداد زیاد گویچه‌های قرمز که به وسیله طحال وارد گردش خون می‌شود، به این جهت است که عمل جذب اکسیژن و دفع گاز کربنیک به سرعت امکان‌پذیر باشد. موهای بدن سیخ می‌شود تا پوست بهتر در معرض جریان هوا قرار گرفته و بدن زودتر خنک شود، ترشح زیاد غدد مولد عرق و جریان آن، سبب تبخیر سطحی و در نتیجه خنک‌تر شدن بدن می‌گردد و به این ترتیب خطر گرمای بیش از حد که بر اثر فعالیت زیاد ایجاد می‌گردد، کاهش می‌یابد. با آن که تمام دستگاه‌های خودکار و فعال بدن برای حمله آماده می‌شوند، همچنان یک گرم در کار موجود است که بعداً بیان خواهد شد، جنگ بی‌رحمانه به سوی شکست کامل یا فتح کشیده می‌شود و در آغاز حمله دشمن هم با تمام قوا در دل طرف مقابل، وحشت ایجاد می‌کند، یعنی ترس از طرف مقابل به روحیه حمله لطمه می‌زند. در درون حیوان کشمکش دیگر آغاز می‌شود بنابراین او که برای حمله آمادگی کامل دارد هیچ‌گاه،

بی‌مقدمه حمله‌ور نمی‌شود، بلکه ابتدا تهدید می‌کند. کشمکش‌های درونی او را دودل کرده است تا جایی که، با آمادگی جسمی کامل برای شروع جنگ، جرأت شروع ندارد. واگر بتواند. با تمهید مقدمات رقیب را ترسانده و وادار به عقب‌نشینی کند بی‌تردید مسأله حل شده و فتح بدون خونریزی به‌ثمر می‌رسد. این نوع صف‌آرایی‌ها و رجز - خوانی‌ها که در پیکارها بدون انجام جنگ به‌نتیجه می‌رسد بسیار پرثمر است و در گونه میمون برهنه به‌صورت منظم‌تر و مؤثرتری شکل گرفته است. در تمام شکل‌های عالی‌ه زندگی حیوانی، اشتیاق فراوان به‌چنین تظاهراتی دیده می‌شود یعنی جنگ سرد را بر جنگ گرم ترجیح می‌دهند و تهدید و پاسخ آن‌جا جنگ حقیقی را گرفته است، باید یادآور شد که باز هم گاه و بی‌گاه نبردهای خونین، روی داده است ولی معمولاً هنگامی که تهدید و رجزخوانی نتوانسته رفع اختلاف کند، یعنی در گونه میمون برهنه هم تغییرات فیزیولوژیکی بدن فرد را به‌آخرین درجه آمادگی حمله می‌رساند همه تظاهرات جسمی جنس ما کاملاً شبیه سایر حیوانات یعنی نشانه‌هایی است که مذکور افتاد، ساختمان بدن، از هر لحاظ برای صرف انرژی آماده است اما نیروهای پیش‌بینی شده همچنان درنیام می‌ماند. حال باید دید که سیستم‌های عصبی مستقل چگونه این پدیده را می‌آفرینند؟

اعصاب، همه نیروها را به‌خط اول جبهه بسیج و آماده حمله کرده اما فقط همین حضور در میدان نبرد بهره لازم و کافی را عاید نموده است. حال باید دید چه عاملی این اغماض را موجب شده است؟ سیستم عصبی سمپاتیک به‌دنبال فعالیت شدید خود و نا استفاده از تمام آمادگی‌های درون بدن فرد را مهیای نبرد می‌کند، ولی سیستم پاراسمپاتیک انرژی حاصل را به‌مصرف رسانیده و آن غائله را خاتمه می‌دهد. آنگاه بدن دوباره از نظر فیزیولوژیکی به‌وضع اول برگشته و آرام می‌شود. تردید بین کشش به‌جنگ و یا گرایش به‌آرامش همان پدیده فیزیولوژیکی مذکور می‌باشد که به‌حمله و ترس از حمله، ترجمه شده است. به‌این سبب پاسخ اعصاب پاراسمپاتیک به‌مترله‌نگری است که شدت فعالیت اعصاب سمپاتیک را متعادل می‌کند در لحظه‌ای که حالت کین و حمله برانگیخته شده، و جواب تهدید ترس‌آور، خشم رقیب آن‌را فرومی‌نشاند، تظاهرات مربوط به‌اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک درهم می‌آمیزد. گاهی ترشح فراوان بزاق قطع شده و دهان مثل چوب خشک می‌شود، حرکات روده ممکن است قطع شده و حتی روده‌ها بی‌حس شوند در نتیجه دفع ناگهانی صورت بگیرد. و ادرار فراوانی که در مثانه جمع شده ناگهان و بی‌اختیار دفع گردد. خون بخش سطحی بدن را ترك کرده و جای سرخی پوست را رنگ پریدگی می‌گیرد، نفس‌های تند و عمیق، ممکن است به‌یکی از صور زیر قطع گردد. یعنی یا ابتدا به‌نفس‌نفس می‌افتد و قطع می‌شود و یا به‌نفس‌های کم‌قدرت طولانی تبدیل شده و بعد پایان می‌یابد و این درست وقتی است که تلاش‌های اعصاب پاراسمپاتیک در قبال فعالیت فوق‌العاده اعصاب سمپاتیک نومیدانه بوده است. در حالت عادی، وقتی که فعالیت عصبی یکی از سیستم‌ها شدید می‌شود، سیستم دیگر هم به‌همان نسبت، برای خنثی کردن آن به‌تلاش خود می‌افزاید ولی هنگام تهدید و مبارزه،

وضع غیر عادی و فوق‌العاده است و فعالیت سریع و غافلگیر کننده است. (از اینجا علت این که در مواقع حاد خشم و حمله، حالت غش عارض می‌گردد قابل توجه است، زیرا در این وقت خون با شدت و سرعت بسیار به‌سوی مغز می‌رود و با همان شدت برمی‌گردد، این تحریک مغزی موجب اغماء و بیهوشی می‌شود).

هیاهو و عریضه‌جویی در موارد حالت‌های تهدید و خشم برای سیستم خون، نعمت بزرگی است زیرا موجب تدارک منبع خونی قوی‌تری برای آن حالت غیرعادی می‌گردد.

در طول حیات برای حفظ سلامت خلق حیوانی، از جنبه‌های مختلف در جهات و بقاء بهتر شدن تکامل‌هایی روی داده است. این سیر را در پستانداران گوشه‌خوار تعقیب می‌کنیم. بوی ادرار، در پستانداران نشانه‌ای برای یافتن مکان معین دفع ادرار است، عمل دفع ادرار در این حیوانات با رفتار ویژه‌ای همراه است، مهمترین مثال سگ‌های خانگی هستند که در معرض دید همگان است هنگام دفع حیوان در محل معینی که به‌کمک حس بویایی آن را می‌شناسد درحالی که یک پای خود را بلند کرده ادرار می‌کند اگر این عمل در حوزه دیگران انجام شود سبب برخوردهایی بین سگ‌های رقیب خواهد شد. (هر روز، در کوچه‌های شهر می‌توان شاهد چنین رقابت‌هایی، بین سگ‌های محله بود، زیرا هرگاه سگی وارد منطقه سگ دیگر بشود و بخواند در آنجا ادرار کند، مورد تعرض آن سگ قرار خواهد گرفت).

بعضی از انواع جانوری از نظر عمل دفع کامل هستند، مثلاً دم پارومازند اسب آبی هنگام دفع جانور، مانند بادبزی عمل می‌کند و به‌این وسیله مدفوع حیوان را در سطح وسیعی می‌پراکند اطراف منخرج عده زیادی از انواع جانوری، غدد ترشحی خاصی وجود دارد، که مواد ترشحی آنها، به‌مدفوع اضافه شده و بوی مخصوص آن گونه را ایجاد می‌کند.

چهره و کف بی‌موی عده‌ای از انواع جانوری تغییر رنگ پوست را هنگام تغییرات گردش خون نشان می‌دهد رنگ پریدگی یا قرمزی این منطقه معلول این پدیده است. نفس نفس زدن و نفیر که از تغییرات تنفسی دوره خشم و حمله هستند در واقع بقایای هیاهو و غرش و سایر تظاهرات صوتی حیوانات دیگر می‌باشند تا آنجا که می‌توان گفت این نشانه صوتی مشترک، خود بیان‌کننده سلسله‌النسب است. ظهور حالت قرقر کردن پدیده دیگری از بی‌نظمی‌های تنفسی است. عده‌ای از جانوران هنگام خشم و تهدید، علاوه بر غرش، گونه‌های خود را پراز باد می‌کنند (این وضع بیشتر در پرندگان دیده می‌شود زیرا آنها کیسه‌های هوایی ویژه‌ای جزء دستگاه تنفسی دارند.) موهای نواحی سروگردن و شانه که درازتر و محکم‌تر از سایر موهای بدن است هنگام حمله بیش از سایر نقاط راست می‌شود، رنگیزه‌ها تغییر اساسی یافته و مناطق بی‌موی بدن را اشغال کرده‌اند. هنگامی که حیوان حالت حمله به‌خود می‌گیرد موی بدنش سیخ شده، جثه‌اش بزرگتر و وحشتناکتر جلوه می‌کند و ناگهان این تظاهر به‌همه بدن سرایت می‌کند. تعرق یکی از منابع بوجود آورنده نشانه‌های بویایی در حالت خشم است. برای

بهبود و ویژگی این پدیده در شرایط مناسب، تحولاتی صورت گرفته است. عده‌ای از غدد را در صورت، پاها و دم و سایر قسمت‌های بدن جانوران می‌توان یافت. تمام این موفقیت‌های تکاملی، روابط اجتماعی حیوانات را بهتر و بیان روحیه آن‌ها را دقیق‌تر و اطلاعات کسب شده را افزایش داده است. به‌این دلیل، روحیه تهدیدآمیز آن‌ها آشکارتر شده و دوره بروز این پدیده دقیق‌تر و شدیدتر گردیده است. این مرحله در واقع نیمه راه تاریخ تکامل است زیرا با این که قدم دیگری در راه حرکات و کشش‌های ماهیچه‌ای، برای بیان رفتار تهدیدآمیز حیوان، برداشته شده و سیستم مستقل وجودی حیوان برای اعمال ماهیچه‌ای ویژه‌ای آماده گردیده، اما هنوز علایم کاملاً مستقلی برای انتقال افکار به وجود نیامده است. حال باید دید، کار این ماهیچه‌ها چیست؟ چنین می‌توان پاسخ داد، که اگر عضلات برای جنگ برافراشته شده‌اند ولی جنگ بوقوع نپیوسته، نتیجه آن فقط مشت‌های حرکات ارادی در حمله و خشم و زد و خورد‌های کوچک شده است. تردید بین حمله و فرار، بدن را گاه در یک جهت و زمانی در جهت دیگر می‌کشاند بطوری که حیوان از جلو می‌جهد ولی عقب می‌رود. از کنار می‌برد و لحظه‌ای بعد چمباتمه می‌زند، گاه خم می‌شود و بالاخره بدنش به لرزه درمی‌آید. میل به فرار درست هنگام تمایل به حمله حادث می‌شود و بناگهان تمام عوامل و حرکات معکوس می‌شوند، و فرمان دیگری اجرا می‌کنند. حرکات عقب‌نشینی و حمله متوازن و معکوس هستند مجموعه این تحولات درونی به حالات حمله و ترس تعبیر شده است. اگر حرکات ارادی متبدل شوند عوامل محرك، فرار و حمله باهم مخلوط شده، حالتی شبیه به لرزیدن ایجاد می‌شود همه حالات و پدیده‌های مربوط به حمله همین‌طور تکوین یافته و تکمیل شده‌اند.

آداب و رسوم مربوط به نزاع و حمله و رقص و جنگ در حیوانات مختلف، به این طریق بوجود آمده است که، رقبا در مقابل هم شاخ و شانه می‌کشند و باشند تمام دوز یکدیگر می‌چرخند، بدن خود را قوی و محکم جلوه می‌دهند، گاهی سرفرو می‌آورند و یا کله می‌جنبانند، می‌لرزند و خود را آونگ‌وار، به پهلوها، حرکت می‌دهند. پا‌های خود را تکان داده، و قدم‌های کوتاه و منظم برمی‌دارند، گاهی پایه‌زمین می‌کوبند و سر و پشت خم می‌کنند، این حرکات غیرارادی و بیولوژیکی بوده و مقدمات یک حمله را از هر لحاظ فراهم می‌آورند، این خود می‌تواند، نشانه دقیقی از درجات بین میسل به حمله و میل به فرار باشد.

فعالیت‌های انصراف خاطر، خود دارای علایم فراوان دیگر است، باید اذعان داشت که در بعضی از برخوردارها حرکات عجیب و غریب و نامفهومی هم از حیوانات سر می‌زند که در این مورد می‌توان گفت هر گاه یک بار حیوان باشکست مواجه شود برای جبران آن اندیشه‌هایی در سر می‌پروراند و طرح‌هایی می‌ریزد که آن‌ها را در فعالیت دیگری که بامورد قبلی هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد عمل می‌کند. تمایل به فرار تمام وجود او را تسخیر کرده و جایگزین میل به ستیز شده است، بنابراین ستیزه‌جویی او سرکوفت شده و خواه و ناخواه روزی، از طریق دیگر بروز خواهد کرد. به همین جهت گاهی

در نبرد به جای آن که، طرف را تهدید کند، و رقیب را با حرکات ترساننده فراری دهد، به خشم می آید و حمله ور می شود، در عده ای از جانوران این مرحله به چنگ زدن سروتن خود و یا کندن پشم های بدن تبدیل می گردد که این هم نشانه ای از اختلاط تمایل حمله و تمایل فرار و خود نوعی پدیده تهدید کننده است. در عده ای از حیوانات این روحیه به صورت خانه سازی خیالی جلوه گر می شود یعنی آنها هرچه را که در دسترس دارند توده و انبار می کنند و انبوه آن را لانه می پندارند در عده ای دیگر از حیوانات این مرحله به خواب موقت مبدل شده است. یعنی آنها سرشان را پایین انداخته و چرت می زنند این حالت گاهی با خمیازه و دهن دره هم همراه است. اگر بخواهیم همه حالات و طبایع خشم و تهدید جانوران را از نظر حرکات ارادی و علایم جسمی و یا ترکیب آنها ردیف کنیم جدول پیچیده و مفصلی بوجود خواهد آمد. و علایم و نشانه های زیادی برای جلوگیری از نزاع حتمی نشان داده خواهد شد اما اگر تمهید همه مقدمات و رجز خوانی ها بی نتیجه شده و عرصه تنگ گردد، بناچار چنگ واقعی و حمله حیوانی در خواهد گرفت در این هنگام دندانها برای گاز گرفتن و دریدن و مجروح کردن. سر و شاخ برای راندن و سوراخ کردن بدن رقیب، جثه و هیكل برای تنه زدن و هول دادن، پنجه ها برای چنگ زدن، پاها برای جفتک انداختن و لگد زدن و دستها برای فشردن و مشت زدن و گاهی کوبیدن به کار می آیند. با همه این ها، بسیار به ندرت اتفاق می افتد که یکی طرف خود را بکشد. بعضی از جانوران که برای صید و کشتار فنون ویژه دارند، در چنگ با رقیبان هم جنس کمتر از رموز آن استفاده می کنند در این مجادله ها به محض این که رقیب توانایی خود را از دست می دهد و به اصطلاح، لنگ می اندازد، دیگر حریف، برای او شاخ و شانه نمی کشد و او را نمی آزارد، زیرا دیگر صرف انرژی برای از پا در آوردن رقیب کار بیهوده ای است و می توان بدون رساندن صدمه تازه به آن بازیرکی از او کناره گرفت.

قبل از آن که فعالیت جنگاوران را به صورت های مختلف، مورد مطالعه قرار دهیم، به تحقیق در تنها حالت حمله حیوانی که در گونه ما باقی مانده است می پردازیم. این پدیده استثنایی مربوط به رفتار افراد گونه ما با فرد مغلوب است، تنها راه نجات مغلوب از مهلکه، نشان دادن علایم تسلیم و انقیاد است، که این کار همیشه به آسانی میسر نیست. یعنی اگر شخص متعلق به یک گروه متشکل باشد، مجبور است، برای حصول پیروزی، ایستادگی کند، و گاهی باید در این راه تا حد مجروح شدن و جان سپردن پیش برود، و فقط در آن صورت رقیب بی رحم و سلطه جو او را رها خواهد کرد، اما اگر قبل از وقوع این فاجعه طرف ضعیف قبول شکست خود را اعلام کند، می تواند از مجازات شدید حریف خود در امان باشد. یعنی تظاهرات ویژه انقیاد و فرمانبرداری او را از مرگ حتمی می رهاند و به این طریق خشم و عصبانیت خود و مغلوب هم، بزودی فرومی نشیند.

افراد مغلوب، قبولی شکست را به شکل های مختلف ظاهر می کنند، ابتدا تمام نشانه های ظاهری خشم و عوامل تحریک را با نشانه ها و عوامل آرامش بخش عوض

می‌کنند. بخش اول یعنی از بین بردن علایم خشم به آسانی می‌تواند طرف غالب و سلطه‌جو را راضی کند. بخش دوم یعنی جایگزین شدن عوامل آرام‌کننده که روحیه و خلق و خوی مغلوب را عوض می‌کند، که اجرای کامل و سریع آن‌ها مبین بی‌عرضگی است. آن چنانکه حرکات تند و شدید همیشه نشانه حالت خشم و حمله است، آرامش و سکون و حتی تعادل موقت علامت حالت غیر حمله‌ای است. که اغلب باخم کردن سر و یا نشستن نشان داده می‌شود. بدن برافراشته و راست نشانه عدم صلح و تسلیم است و نقشی خلاف آرامش و آرام‌کننده دارد. سر به زیر انداختن و نشستنم رقیب را در جای خود نگاه می‌دارد. پشت کردن مغلوب به دشمن هم که عکس رود رویی است، خشم رقیب را فرومی‌نشاند. برای خاموش کردن آتش خشم حریف غالب، راه‌های متعدد دیگر نیز وجود دارد. مثلاً اگر طبق آداب و رسوم خم کردن سر نشانه آمادگی حمله باشد بی‌تردید برافراشتن سر نشانه تسلیم و از وسایل تخفیف دشمنی خواهد بود. اگر سیخ سیخ شدن موهای بدن جانوری دلیل خشم و حمله باشد باید هنگام تسلیم، موهایش به‌وضع عادی درآیند. در موارد بسیار نادر پیش آمده که مغلوب برای برانگیختن رقت رقیب بخش مجروح شده بدنش را در مقابل دیدگان او قرار می‌دهد. مثلاً وقتی که شامپانزه مغلوب واقع می‌شود با بلند کردن دو دست تسلیم خود را اعلام می‌کند و درست در این وقت نقطه مجروح بدنش را به رقیب نشان می‌دهد. درحالی‌که شامپانزه متهاجم و غالب هرگز به چنین عملی دست نمی‌زند و این کار فقط برای نشان دادن تمنای تخفیف در کار سلطه‌جویانه دشمن است. بعضی از علایم طلب تخفیف ممکن است به‌صورتی بروز کنند که خود سازنده انگیزه جدیدی شوند حیوان مطیع ممکن است برای فراهم آوردن آرامش رفتاری کند که خود موجب تحریک و عکس‌العمل شدیدتر غالب سلطه‌جو شود و در او میل به زدن و کوفتن را دوبار بیدار کرده و لذت جزع و شکست مغلوب را به‌غالب بچشاند. آثار تسلیم به‌سه‌صورت ظاهر می‌شود: یکی از انگیزه‌ها جلب ترحم روحیه‌های شکسته است. مانند افرادی که برای دریافت لقمه‌نانی دست تکدی دراز می‌کنند. در حیوانات چنین معمول است که فرد ضعیف می‌نشیند و یا به‌وضع رقت‌باری گرد حیوان نیرومند می‌گردد و لابه می‌کند این وضع در حیوانات ماده‌ای که مورد حمله حیوان نر قرار می‌گیرند صادق است. درخواست و التماس ماده ضعیف تا آنجا مؤثر است که نر به‌رحم آمده و مقداری از غذای معده خود را استقراغ می‌کند تا حیوان ماده آن‌را ببلعد به‌تدریج با فراهم شدن مقدمات و تکرار وعادت به آنها وظایف پدری و حمایت از خانواده پدید می‌آید که روحیه حمله نر تخفیف یافته و محیط خانواده و روابط جفت‌ها حسنه می‌شود. دیگر از آثار تسلیم و رضا پذیرفتن رفتارهای جنسی از طرف حیوان مغلوب است. حیوان ماده در مواقع لزوم بطور ناگهانی می‌تواند از خواص جنسی خود برای ایجاد آرامش استفاده کند هنگامی که مغلوب بتواند احساسات جنسی حیوان نر را برانگیزد خود به‌خود مسأله نبرد و ستیز از بین رفته است در این وقت حیوان سلطه‌جو خواه نر یاد ماده با رقیب مغلوب خود رفتار جنسی خواهد داشت. سومین شکل قبول شکست و تسلیم احساس تمایل به‌جویدن سر و بدن است که در انواع جانوری فراوان و متداول می‌باشد و

آسوده‌ترین لحظات زندگی اجتماعی این جانوران وقتی است که سرو بدن کسی را بچورند و یا کسی سر و بدن آنها را بچورد. با استفاده از این تمایل حیوان ضعیف می‌تواند طرف پیروز و فاتح خود را برای جوریدن دعوت کند و یا حیوان غالب خود این تمایل را ابراز نماید. میمون‌ها این آداب را به طرز جالبی انجام می‌دهند یعنی هنگام عمل قیافه مخصوصی پیدا کرده و لبهایشان را تندتند بهم می‌سایند و خلاصه برای این کار تشریفاتی قایلند. میمونی بدن میمون دیگر را می‌چورد اگر چیزی حتی تکه‌ای از پوست خشکیده‌ای در بدن او پیدا کند فوری در دهان گذاشته و با حرکت صدادار لبها آن را می‌چود. وقتی که حیوان غالب درخشم است حیوان ضعیف با تکان دادن لبها و دندان قروچه سریع و شدید آمادگی خود را برای انجام این تکلیف ابراز می‌کند حیوان قوی نیز بطور متقابل برای اینکه نشان بدهد دعوت او را پذیرفته و دیگر قصد نبرد ندارد کاملاً شل شده و برای شروع کار خود را در اختیار مغلوب می‌گذارد. این یکی از بهترین وسایل فرود آوردن رقیب، مقتدر از نردبان خشم است گاهی هم اتفاق می‌افتد که حیوان غالب با تغییر مخصوصی که به صورت خود می‌دهد به حیوان ضعیف می‌فهماند که او می‌تواند بدون هیچ آسیبی دور شود.

آداب و رفتار ویژه حمله در بعضی از حیوانات به آمادگی قبلی احتیاج دارد. بی‌تردید نزاع درحد مرگ ریشه عمیق داشته و شاید از گوشتخوارانی که صید خود را به قصد کشت می‌زنند به نسل‌های بعد رسیده است. زیرا این حیوانات از نظر نزاع وجدال پیرو نظام کلی جهان حیوانی نیستند بلکه در این زمینه دچار اشتباه شده‌اند. زیرا اگر چه زنده بودن یک جنس اغلب به شرط به‌مرگ جنسهای دیگر است. افراد یک جنس هرگز اجازه نمی‌دهند که عده زیادی از افرادشان بناحق کشته شوند بنابراین قوی‌ترین افراد هر جنس مانع نزاع بین افراد خود شده و در واقع نوعی کنترل و ممنوعیت جنگی برقرار می‌دارد. این افراد برای کشتن صید و مبارزه با خصم قوی‌تر شده و با رعایت حکومت منطقه‌ای و تسلط آنکه قوی‌تر است قانون جنگل را علم می‌کنند. حیواناتی که طبق قانون جنگل توفیقی نیافته‌اند مدت‌ها است که منقرض شده‌اند. بیدار شدن روحیه حمله در گونه ما درست مانند حیوانات موجب دگرگونیهای فیزیولوژیکی و کشش‌های ماهیچه‌ای است. همچنان در گونه ما هم مانند سایر جانوران برای انصراف از حمله فعالیت‌هایی ظاهر می‌شود. در بعضی شرایط نیز برای عکس‌العمل‌های اساسی قدرت و آمادگی کافی نداریم ما نمی‌توانیم باسیخ کردن موهایمان رقیب را بترسانیم ولی باز هم با یک شوک شدید موهای سرمان سیخ می‌شود. این پدیده در ما نقش تهدیدکننده و ترساننده ندارد برهنگی پوست بدن نیز در غیر عملی بودن این تظاهر نقش مهمی دارد و از طرف دیگر پوست برهنه ما بانشان دادن برافروختگی و رنگ پریدگی می‌تواند عدم یا وجود خشم را برساند. واژه‌های سفیدی عصبانیت، سرخی خشم و زردی ترس که مطالب بالا را تأیید می‌کند خود از نشانه‌های روحیه‌های مختلف است. پس سفیدی چهره خود محصول فعالیت‌های داخلی است که با سایر نشانه‌های خشم همراه باشد بی‌تردید علامت حدوث خطر حمله است. اما اگر این تغییر رنگ بانشانه‌های

ترس همراه باشد، مجموعاً دلیل بر ترس واقعی است. یعنی کار و فعالیت سیستم اعصاب سمپاتیک کاهش یافته است. سرخی رنگ صورت کمتر موجب نگرانی است. زیرا مستقیماً تحت تأثیر فعالیت‌های سیستم اعصاب پاراسمپاتیک است و برای خنثی کردن فعالیت‌های اعصاب فعال سمپاتیک عمل می‌کند. چهره برافروخته نشانه مخالفت شدید است ولی چون نشانه آغاز حمله نیست بنابراین اهمیت زیادی ندارد. اما پریدگی رنگ و جمع شدن لب‌ها تدارک حمله شدید است. سرخ شدن چهره محصول تلاش‌های درونی جهت فرونشاندن و از بین بردن خشم و رنگ‌پریدگی نشان دهنده تصمیم قطعی حمله است. این وضع تا تسکین خشم ادامه خواهد یافت و از آن پس به نشاط می‌گراید.

نفس‌های عمیق و بی درپی که از غلایم خشم رخطر است در میمون برهنه نقش تهدید کننده خود را از دست داده و به صورت باد به‌غیب انداختن و آه کشیدن درآمده است. بروز خشم و نزدیک شدن حمله با خشک شدن بزاق ارتباط دقیق دارد. هرگاه تأثیر شوک‌های عصبی روی شخص بیش از توانایی و ظرفیت او باشد ممکن است بی‌اراده ادرار کند و یا حتی بیهوش شود.

اگر دو نیروی متضاد میل به حمله و تصمیم به فرار، در وجود ما راه پیدا کنند، روحیه‌ای خاص خواهیم داشت که مبین هر دو حالت است. معمولی‌ترین تظاهر ما در این موارد این است که مشت‌ها را گره کرده و باز می‌کنیم و یا مشت خود را از دور نثار رقیب می‌نماییم. باز کردن و گشودن مشت‌ها هر یک نشانه غلبه یکی از دو روحیه حمله و فرار می‌باشد. این کار همیشه در فاصله بسیار زیاد از رقیب انجام می‌گیرد. یعنی خود طرف هم می‌داند که از آن فاصله ضربه‌اش به هدف نمی‌رسد. این حرکت هیچگونه نقش عملی ندارد و فقط از غلایم تهدید بصری است (دست به کمر زدن، نیز از نشانه‌های جنگ طلبی است) به جلو و عقب بردن منظم و حرکت دادن دست از آرنج به پایین هم از روش‌های تهدید رقیب است. که در جوامع مختلف به صورت‌های گوناگون دیده می‌شود. در این نوع حرکت اگر مشت هم گره کرده باشد بیشتر تهدید را نشان می‌دهد. به این طریق با حفظ فاصله از رقیب تصور فرود آوردن ضربه‌های متعددی به او القاء می‌شود. در تمام مدت تهدید، حرکات بدن نیز متناسب بوده و چنین وانمود می‌شود که طرف مراقب رقیب است تا او فرار نکرده و یا فاصله‌اش را بیشتر نکند. این تظاهرات در بعضی شرایط با کوبیدن شدید پا به زمین و کوبیدن مشت‌های محکم به اشیایی که در دسترس ما است نمودار می‌شود و ایجاد صدا همراه فعالیت اخیر از مواردی است که در بسیاری از حیوانات نیز مشاهده می‌شود و در گونه ما سروصورتی گرفته و دوباره احیاء شده است. اگر رقیب قوی بوده و مقابله مستقیم با آن وحشتناک باشد، طرف ضعیف حمله خود را متوجه شیء دیگر و یا موجود دیگری خواهد کرد و چه بسا که یک عابر بی‌گناه مورد هجوم قرار گرفته و خونس بناحق ریخته شود. (این وضع در گونه میمون برهنه فراوان دیده می‌شود) و یا این هدف استعاری شیء بی‌جان باشد. گاهی عصبانیت‌ها به صورت گرد و خاک کردن و یا شکستن چیزی ظاهر می‌شوند. وقتی در حیاط خاندهای کاسه خرد شده‌ای مشاهده شود دلیل آن است که بین خانم و آقا اختلاف

و اوقات تلخی روی داده، و خانم آن را به سرهمسرش خرد کرده است. ذکر این مطلب بسیار جالب است که گوریل‌ها و شامپاتزه‌ها هم وقتی که عصبانی هستند شاخه‌ها و بوته‌ها را می‌شکنند و پرت می‌کنند. این تظاهر درست شبیه تظاهرات گونه ما و این حرکت فوق‌العاده مؤثر و مرعوب کننده است.

آنچه که همیشه با تظاهرات خصمانه و حمله‌ای همراه است چهره عصبانی و تهدیدآمیز می‌باشد. در این هنگام علایم صوتی و آوایی ما هم مبین خلق و خوی و منتقل کننده روحیه و آمادگی حمله است. آنچنان که در فصل گذشته عنوان کردیم لبخند ویژه‌گونه ما است حال باید اضافه کنیم که رنگ به رنگ شدن یعنی برافروختگی و رنگ پریدگی هم طبق قواعد معین قبل از اقدام به حمله یا فرار نوع تمایل ما را مشخص می‌کند و به کمک آن به آسانی می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام یک از خواسته‌ها بر دیگری غالب شده است. هنگام ترس که درست عکس روحیه حمله است همه آثار چهره دگرگون می‌شود. چهره یک مهاجم با علایم زیر مشخص می‌شود: ابروان گره خورده، پیشانی صاف، گوشه‌های دهان به بالا کشیده شده و لب‌ها فشرده می‌شود به محض ایجاد ترس پریدگی رنگ جای این تظاهرات را می‌گیرد، ابروها بلند شده، پیشانی چین می‌خورد. گوشه‌های دهان به عقب کشیده شده و لب‌ها از هم بازمی‌شوند و دندانها نمایان می‌گردند بعضی از علایم ترس جزء نشانه‌های حمله هم هستند مانند چین پیشانی و نمایان شدن دندانها. پس این‌ها نمی‌توانند معرف واقعی ترس باشند. اما رنگ رخساره به آسانی ظهور ترس را بیان می‌کند. سایر قسمت‌های بدن نیز دارای نشانه‌های تهور و حمله است. غیر از مطالب ذکر شده، نشانه‌های دیگری هم برای بیان تهدید وجود دارد. در مورد ترس از حمله هم نشانه‌های مذکور کافی نبوده، بطوری که به ذکر تغییرات چهره ناگزیر شده‌ایم. بسیاری از این تظاهرات و تغییرات چهره بین ما و سایر میمون‌ها مشترک است. بطوری که غالب آنها را می‌توان در قیافه یک بابون بزرگ و با هوش خواند. ولی در بیان احساسات خشم و ترس گونه ما بدایع خاصی دارد که عبارتند از: در آوردن زبان، باد کردن گونه‌ها، بالا انداختن پره‌های بینی و اخم شدید که از علایم تهدید میمون برهنه هستند. بر حسب آداب و رسوم ملل مختلف، علایم و آواهای متنوعی به حرکات تهدیدآمیز اضافه شده و حتی به صورت فحش هم درآمده است. بر میمون برهنه حرکات شدید معرف حمله ضعیف‌تر شده و به رقص‌های تند و جهیدن از خشم و یا آداب فوق‌العاده دقیق تهییجی تبدیل گردیده است. این تظاهرات قبل از آنکه برای تضعیف روحیه دشمن بکار روند احساسات شدید خشم آلود همگان را برانگیخته و روحیه‌ها را تهییج می‌کند. با اختراع وسایل وحشتناک جنگی و استفاده آنها دیگر گونه ما خود به خود قوی و خطرناک شده و اگر برای کشف علایم ترساننده و یا تسکین دهنده تلاش کنیم تعجبی ندارد.

مسأله انقیاد و بندگی در گونه ما به صورت اولیه باقی نمانده و با سایر پستانداران عالی متفاوت است. آنچه که در آنها سبب قبول و سر فرود آوردن می‌شود در ما موجب ضجه و فریاد می‌گردد. علاوه بر آن ما در همه تظاهراتی که دلیل فرمانبرداری و انقیاد هستند تغییراتی ایجاد کرده‌ایم. این پدیده‌ها در ما به صورت خم شدن و تعظیم کردن

و رکوع درآمده و میمون برهنه درمقابل اربابان قدرت، خضوع و رکوع می‌کند. ما اگر بخواهیم کسی را تهدید کنیم بدن خود را گرفته و تمام قد می‌ایستیم و تا آنجا که ممکن است خود را بزرگتر نشان می‌دهیم. به‌عکس رفتار یک فرد مطیع و فرمانبر باید تا آنجا که ممکن است نشان دهنده کوچکی و حقارت او باشد که این رفتار به‌اشکال مختلف و متعدد بانسانه‌های گوناگون تظاهر می‌کند. این تظاهرات که درگونه ما به‌حد کمال رسیده است در سایر پستانداران عالی هم قابل تشخیص است (مثلاً به‌یک نظر می‌توان میمون خشمگین را از میمون‌ترسو تمیز داد اما تشخیص روحیه‌ی دوستانه آنها برای ما مشکل است). اختصاصی بودن آداب و عادات قبایل و اشکال متفاوت رفتار، و ویژگی اخلاق سبب شده است که وجنات افراد نتواند بخوبی نشان دهنده روحیه آنها باشد. اما در هر حال با دقت درسلام کردن افراد قبایل و ملل مختلف می‌توان بنیاد این احترام را در روحیه تمکین و فرمانبرداری آنها جست. درسلام نظامی نوعی روحیه حمله می‌توان یافت. یعنی بلند کردن دست، درست حالت شخصی را که قصد حمله دارد مجسم می‌کند. اما اختلاف اساسی این دست بلند کردن با قصد حمله این است که دراحترام نظامی طرف دست را به‌جهت کلاه‌خود خم می‌کند که ناشی از کلاه از سر برداشتن است و برداشتن کلاه هم از کوتاه کردن قد و کوچک و حقیر کردن منشأ گرفته است. خم کردن سر که یکی از احترام‌های معمول است. از نشستن و چمباتمه زدن پستانداران عالی درحال ترس ناشی شده و درخور توجه می‌باشد. هنگام سربزیر انداختن چشم‌ها به‌زمین دوخته می‌شود که درست عکس نگاه مستقیم است و نگاه مستقیم از نشانه‌های مشخص حالت خشم و حمله می‌باشد. این علامت و ویژه چهره، از صفات متمیز حیوانات درنسد و اغلب این نشانه با تمام علایم جنگ و ستیز همراه است. (یکی از بازی‌های بسیار مشکل بچگانه این است که قرار می‌گذارند دو نفر یکدیگر را عادی و ساده نگاه کنند و هر کس نگاه تند و خشم‌آلود داشت بازنده است. و اغلب در این بازی همان نگاه‌های ساده و مستقیم خشم‌آلود و خشن تلقی می‌شود). فروتنی‌های امروزی دیگر آنچنان که گفته شد آثار تضرع و حقارت درچهره باقی نمی‌گذارد بلکه این تظاهرات بر اثر عادت به‌مراتب تخفیف یافته‌اند. عکس‌العمل تعظیم و تواضع افراد و کارمندان دربارهای سلطنتی به‌علت تکرار و مداومت در برگزاری احترام تغییر کرده، چهره و نگاه آنها همیشه به‌پایین است و به‌عوض خم کردن کمر برای کوچک شدن فقط سر خود را خم می‌کنند. و هرگاه که احترام فوق‌العاده مورد احتیاج نباشد فقط بانگاه و چرخاندن چشم و سر رضامندی و تسلیم خود را اعلام می‌کنند. تنها کسی می‌تواند مدتی زیاد در چشمان طرف خود دقیق شود که قصد حمله دارد. هنگام صحبت کردن معمولاً گوینده در اول و آخر بیان هر جمله قیافه طرف را برای برآورد عکس‌العمل او نگاه می‌کند و در فواصل آن کوشش می‌کند نگاهی را از توجه به‌چشمان طرف فراری دهد. یک سخنران ورزیده هنگام سخنرانی در اجتماع مدت‌ها تلاش می‌کند تا نگاهی را از روی میز به‌شوندگان و از آنجا به تسان و به‌عکس متوجه کند. سخن‌گفتن درمقابل افراد مقتدر در بعضی از سخن‌گویان تازه‌کار ایجاد ترس و وحشت می‌کند و گاهی سخنگو قادر به‌رفع ترس و کنترل خویش

نمی‌باشد. اما بر اثر تمرین در این کار پس از مدتی بر ترس فایق می‌آید. ساده‌ترین راه برای تسلط به جمعیت به هیچ گرفتن آنها است. ترس از مقابله با جمعیت و پشت‌تربیون قرار گرفتن تقریباً همگانی است مقداری از این ترس مربوط به قضاوت طبقه روشن‌فکر و عالمی است که در جمع هستند و مقدار بیشتر آن ترس از نگاه‌های جمعیت است که ریشه عمیق دارد و این اثر سخنگو را از پادرمی‌آورد. (نگاه‌های کنجکاوانه شنوندگان شبیه به نگاه‌های خشم‌آلود است). هرگاه شنونده یا شنوندگان از عینک‌های ساده یا آفتاب‌ی استفاده کنند نگاهشان ترس‌آورتر و وسعت دیدشان زیادتر می‌شود. در حال عادی هم اگر کسی عینک زده به‌ما نگاه کند اثر نگاهش فوق‌نگاه معمولی خواهد بود. افرادی که نگاه آرام و غیر جاذب دارند اگر از عینک‌های ساده و دودی استفاده کنند نگاهشان جالب‌تر و نافذتر خواهد شد به‌این روش آنها می‌خواهند از روحیه غیرخشونت دور باشند. قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از این طبیعت باقی مانده فرار از نگاه دیگران است، گاهی بعضی از افراد برای آنکه از تأثیر نگاه طرف که از عمق کاسه چشمش می‌درخشد دور بمانند با دست جلوی چشم خود را می‌گیرند فقط با همین کار ساده مقدار زیادی از وحشت خود را کم می‌کنند. بعضی از مردم وقتی که از چیزهای عجیب و غریب و ترس‌آور سخن می‌گویند برای آنکه ترسند چشمان خود را می‌بندند و عده‌ای دیگر در هنگام ترس تندتند مژه برهم می‌زنند و شاید مژه‌زدن امری ما خود یادگاری ارثی از عکس‌العمل‌های ترسناک قدیمی باشد زیرا در برخوردهای دوستانه و مذاکرات مطلوب تعداد این مژه‌زدن‌ها بسیار کاهش می‌یابد و گاهی بکلی از بین می‌رود. شاید دست یافتن و شناخت همه تلاش‌های میمون برهنه در زمینه رفع یا تعدیل کردن اثر خشونت‌بار نگاه کار آسانی نباشد.

با نیروی عظیمی که در چشمها و اثر نگاه نهفته است و تمام انواع جانوران از آن می‌ترسند می‌توان ادعا کرد که نگاه یک وسیله دفاعی است و گاهی تصویر چشم بر روی اشیاء و ابزار به‌خودی خود چنین منظوری را تأمین می‌کند مثلاً روی بال بسیاری از پروانه‌ها لکه‌هایی به‌شکل چشم تعبیه شده که خود وسیله‌ای برای ترساندن دشمنان آنها است و گویی پروانه نیز به‌این جادوی روی بال خود واقف است زیرا وقتی دشمن به‌او نزدیک می‌شود این حیوان به‌طرز مخصوصی بال خود را باز و بسته می‌کند تا تصویر چشم روی بالهایش بهتر دیده شود، به‌تجربه ثابت شده که این نشانه‌ها و تصویرهای روی بال پروانه اثر ترساننده و غیرقابل‌انکاری روی حشرات مهاجم دارد و بسیاری از موارد آنها را فرار می‌دهد و پروانه در امان می‌ماند. این نوع علامت‌ها روی بدن بعضی از ماهیان و عده‌ای از پرندگان حتی پستانداران نیز دیده می‌شود. درگونه‌ها نیز آگاهی روی کالاهای تجارتنی عکس چشم را می‌کشیدند (شاید عده‌ای بی‌اطلاع از اثر تصویر چشم به‌نقش آن می‌پردازند).

با استفاده از این پدیده و بیان اینکه وسیله نقلیه در حال حمله است عده‌ای از نقاشان اتومبیل در جلوی کاپوت ماشین یا روی چراغها ابروهای پرچین و شکنسی رانقش می‌کنند عده‌ای بر این اثر خود لب و بینی حتی دندانها رانیز می‌نمایانند زیرا حرکت

انومبیل در جاده‌ها یادآور يك نوع حمله و جنگ است بعدها این نقش‌ها بر اثر تکرار اثر خود را از دست دادند ولی امروزه نیز اشکال مختلفی به صورت مجسمه در جلوی ماشین تعبیه می‌کنند. به علاوه معمولاً برای ماشین‌ها نام‌های رزمی و تهدید کننده انتخاب می‌کنند مانند: Ozo و Oxo ، Ovo ، Omo . انتخاب این اسامی از نظر صاحبان کارخانه‌ها هم اثر مثبت داشته و نه تنها موجب فرار مشتری نمی‌شود بلکه در جلب خریدار مؤثرند. با اینکه مشتریها می‌دانند محفظه‌ای که ماشین نامیده می‌شود به هر حال نمی‌تواند حمله و آزار داشته باشد به علت نام رزمی به آن جلب می‌شود و غالباً محصولات که نامشان حریف و غالب بر نام سایر محصولات باشد بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. و این یکی از مواردی است که در عالم صنعت حائز کمال اهمیت است.

قبلاً به صراحت اشاره کردیم که شامپانزه برای آرام کردن نر سلطه‌جو، دستش را به آرامی به طرف او دراز کرده و یا بدن او را می‌مالد. این حرکت ویژه کاملاً اختصاصی به استدعا و تمنا تعبیر شده است این پدیده در گونه ما تغییر کرده و به دست دادن تبدیل شده است. این حرکات دوستانه زاینده رفتار ناشی از انقیاد است. قبلاً در چگونگی لبخند و خنده گفتیم که هر دو علامت از وسایل آرامش بخشی و تسکین دهنده هستند. دست دادن از آدابی است که بین افراد هم گروه و هم طبقه معمول است اما در افرادی که اختلاف طبقاتی دارند یکی خم شده و دست دیگری را می‌بوسد. بین طبقات همجنس و برابر وقتی مقابل هم قرار می‌گیرند بعنوان احترام دستها را جلوی روی یکدیگر قرار می‌دهند. این نوع آدای احترام خاص مجامعی مانند کلیساها است. چنین رفتاری در سایر جنس‌های جانوری نیز به چشم می‌خورد، که بنیاد انگیزه این گونه رفتار میمون برهنه می‌باشد. هرگاه حیوانات بخواهند از در صلح و آشتی وارد شوند و برای آرام کردن رقیب و اعلام تسلیم از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند. مانند تحریک جنسی رقیب و یا مالیدن و نظافت بدن او در جنس میمون برهنه رفتار ویژه تسلیم و رضامندی کاملاً شبیه اولین دوره ارتباطهای عشقی یعنی مرحله عاشقی است. در این دوره هر يك از افراد جفت در مکالمه از زبان و کلمات اطفال استفاده می‌کنند و به اصطلاح زبان کودکی می‌گشایند. این عمل دلیل این نیست که فردی جفت خود را به جای پدر و مادر خود گرفته است. بلکه می‌خواهد به این وسیله احساسات رقیب پدری یا مادری را در جفت خود بیدار کند و روحیه تند بر خورد و خشم و حمله را در او بکشد. رفتار پرنده‌گان نر و ماده در دوره‌های عشقی همان رفتاری است که مادر و فرزند دارند. یعنی آنها غذا را به دهان یکدیگر می‌گذارند. در دوره احساسات عشقی چنین رفتاری در گونه ما هم دیده می‌شود. در غیر این صورت هیچ‌گاه چنین بذل و بخششی وجود ندارد که یکی غذا و شیرینی به دهان دیگری بگذارد.

تغییر انگیزه یعنی قبول عادات و آداب گاهی محرکی است که در امور جنسی هم موجب تسلیم و رضا می‌شود. چنین فردی خواه زن باشد یا مرد حالت زنانه‌ای پیدا می‌کند و اگر روزی در مقابل فردی قوی و سلطه‌جو قرار بگیرد. بر آوردن نیاز جنسی شلوارش را پایین می‌کشد. این روحیه بعدها به صورت دیگری جلوه گر شده است. در

مدارس یا قبایل برای تنبیه شخص مقصر را لخت می‌کردند و با شلاق یا چوب کفل او را می‌نواختند و یا به‌صورتی دیگر تنها به‌پایین آوردن شلوار مقصر اکتفا می‌کردند. این تنبیه نه‌تنها اثر مثبت و دردآلودی ندارد بلکه مشاهده لمبرهای قرمز رنگ او در تنبیه کننده خاطره دوره نامریی پستانداران عالی‌ماده را تجدید می‌کند که مشاهده لمبرهایشان محرک جنسی بود. این نظریه تا چه حد درست باشد نمی‌دانیم. اما آنچه مسلم است این که می‌توان گفت این تغییر انگیزه خود موجب تشفی خاطر و نشانه بارز يك ناکامی وحشتناک جنسی است.

شاگرد مورد شمانت ناچار تحت تأثیر اغوای نر غالب قرار گرفته و پیش او دراز می‌کشد و خود را در اختیار او قرار داده و با قبول ضربات چوب به‌ناحیهٔ باسن به‌اصل خود رجوع می‌کند و خاطره حیوان ضعیفی را تجدید می‌کند که خود را در اختیار حیوان قوی قرار می‌داد تا او خود را با حرکات موزونی به پشتش بکوبد. در واقع هر دو منظره عدم مقاومت مغلوب را نشان می‌دهد که اولی به‌قبول تحمیلات جنسی غالب منتهی شده و در دومی روحیه عشقی غالب به‌حالت حمله و ضرب‌زدن تبدیل شده است و در هر صورت هر دو يك طرح و نقشه جنسی بوده است.

سومین انگیزه قرار گرفتن مغلوب در اختیار غالب عمل گردگیری و تلنگر زدن و حذف غبار از لباس غالب است. این پدیده در گونه ما، فوق‌العاده وسیع و مورد استفاده است. ما برای آرامش بخشیدن به افراد تهییج شده و عصبانی اغلب به‌نوازش کردن و یا دست زدن به‌پشت یا شانه آنها می‌پردازیم. افراد برتری دلب و سلطه‌جو اغلب هنگام استراحت متابعین خود را وادار می‌کنند که ساعت‌ها بدن آنها را به‌ملایمت مالش دهند و یا سر و موی آنها را بخاراندند. ما درباره این مطلب در فصول آینده گفتگو خواهیم کرد.

آنچه که معلول سرکوفتگی و عدم موفقیت باشد، روحیه حمله ایجاد می‌کند. زیرا همهٔ انبساط‌ها و انقباض‌های خاطر را در بردارد. محدود نبودن اختصاصات مختلف گونه ما سبب برتری و سبقت میمون برهنه از سایر حیوانات است. ما در تمام حرکات و تظاهرات خود برای بیان و افشای احساسات سرکوفت شده خود استفاده می‌کنیم و به‌هر طریق می‌خواهیم از زیر فشار آن برهیم، هنگامی ما تحت تأثیر يك برخورد قرار می‌گیریم که بتواند ما را منقلب کند. ما قادریم به‌دلخواه خود برای تغییر روحیه از امور کوچکی استفاده کنیم. رفتاری نظیر روشن کردن سیگار، پاک کردن عینک، نگاه کردن به‌ساعت، چشم انداختن به‌آئینه و یا جویدن چیزی که همهٔ این کارها ممکن است به‌دلایل عادی انجام گیرند ولی انصراف از آنها کار آسانی نیست. زیرا در ابتدا که این نوع امور عادی هنوز در پیکره روحیهٔ ما جای ندارند قابل تعویض و تأویلند اما وقتی به‌صورت درآیند و در آرامش ما نقش مهمی بیابند دیگر به‌آسانی قابل تغییر نیستند و با عوامل مغایر خود مخالفت می‌کنند. بنابر این در حال هیجان و عصبانیت سیگار روشن می‌کنیم و قبل از به‌پایان رسیدن این کار، آتش التهاب ما خاموش می‌شود. شدت يك‌زدن به‌سیگار هیچ‌گونه ارتباط با اثر سم نیکوتین یا سیستم بدن ما ندارد. بلکه

خود عمل، تسکین دهنده است. در شدت هیجان ممکن است به پاك کردن عینك خود بپردازیم در حالی که عینك کاملاً پاك و شفاف است و یا ممکن است در حالی که ساعت ما پر كوك است و احتیاجی به كوك ندارد با شدت و فشار تمام به كوك کردن آن بپردازیم و چه بسا مرتب به ساعت نگاه کنیم بدون اینکه بفهمیم چه وقتی را نشان می‌دهد. بسیار اتفاق می‌افتد که آب می‌نوشیم بدون آنکه تشنه باشیم و یا غذا می‌خوریم بدون اینکه احساس گرسنگی بکنیم. اعمال بالا فقط به خاطر فرونشاندن خشم و تشنه صورت می‌گیرد نه به خاطر نفس عمل. در همه حالات ترس یا خشم شدید، نوازش و تماس با سطح بدن آرامش بخش است. در انجمن‌های مذهبی و محافل دینی از همه امکانات برای ایجاد آرامش استفاده می‌شود. لبخندها فشردن دست و بازو و تعارف سیگار و خوردنی و آشامیدنی همه از وسایل انصراف از خشم و تشنه است. تماشاچیان تأثر و سینما گاهی تحت تأثیر و تهییج موضوع قرار گرفته و ناخودآگاه به استفاده از وسایل انصرافی نظیر خرید آلاسکا و نان قندی و شیرینی‌های ترش مزه مبادرت می‌ورزند.

اگر ما در شدت انقلاب و عصبانیت باشیم بی‌اختیار به عوامل انصرافی بسیار ابتدایی روی می‌آوریم. میمون‌ها بویژه شامپانزه در شدت ناراحتی به خاراندن بدن و یا تکان دادن يك عضو بدن مثل کسی که بدنش به شدت بخارد، مشغول می‌شود. این وضع کمی خفیف‌تر در گونه میمون برهنه هم دیده می‌شود در این گونه عمل خاراندن سر و گاهی بازوها محدود شده است. این حرکات از پدیده‌های فوق‌العاده اختصاصی گونه ما است. در ما ور رفتن که بیشتر جنبه عادت و سرگرمی دارد خود وسیله‌ای منصرف کننده و منحرف کننده است. از متداولترین این اعمال که بطور غیر ارادی برای انحراف و عدم توجه به يك مسأله خاص انجام می‌دهیم. می‌توان ناخن کشیدن به سر و خاراندن آن، انگشت به دندان گرفتن، دستها را با فشار به صورت کشیدن، فشردن ریش‌ها، دست کشیدن به سیل‌ها، ور رفتن با کلاه (اگر کلاه داشته باشیم) مالش دادن بینی، فرو کردن انگشت به سوراخ بینی لیسیدن لبها، جویدن نوک سیل‌ها، دست زدن به نرمك گوش، وارد کردن انگشت در سوراخ گوش و پاك کردن آن، و بهم مالیدن دستها را نام برد. این کارها که به ظاهر بیشتر برای نظافت و خودآرایی انجام می‌گیرند، در واقع اعمال غیر لازم نظافتی بوده مشغول کننده و سرگرم کننده می‌باشند و به آسانی می‌توان ثابت کرد که تمام این حرکات انصرافی بوده و در تمام افراد تابع و تحت تأثیر واقع شده، یکسان است. حرکات انصرافی افراد سلطه‌جوی واقعی نیز باهم شباهت دارد و این یکسانی حرکات انصرافی می‌تواند مقدار خشم فرد مقتدر را قبل از هرگونه تظاهر به سایرین بفهماند.

شناخت حرکات انصرافی افراد چه مقتدر و چه مطیع و فرمانبر وسیله‌ای است که افراد می‌توانند نقش خود را چنان ایفاء کنند که دروغشان راست انگاشته شده و مورد توجه قرار گیرد و افراد با استفاده از این تظاهرات می‌توانند نقش دروغین خود را به خوبی بازی کنند. دروغ گویان موفق کسانی هستند که به جای تقلید صوری خود را به جای قهرمان حقیقی قرار می‌دهند و آن وقت بی‌هیچ تلاش بطور طبیعی تمام

تظاهرات لازم را خواهند داشت. و تمام جزییات اعمال آنها واقعیت تظاهر و بیان صادقانه آنها را ثابت می‌کند. مثال روشن این ادعاً، دروغگویان حرفه‌ای و هنرپیشگان هستند که در این زمینه به کمال رسیده‌اند و چنان در نقش خود فرو می‌روند که خود را نمی‌شناسند.

دروغگویی در افرادی که به آن عادت کرده‌اند جزء کارهای همیشگی آنها گردیده ممکن است اساس زندگی خصوصی و خانوادگی آنها را درهم بریزد. سیاستمداران هم غالباً رفتاری خلاف واقع و تظاهراتی دروغین دارند اما، هیچگاه مانند هنرپیشه‌ها از عهده ایفای نقش خود بر نمی‌آیند. بنابراین به آسانی رفتار ساختگی و خلاف واقع از اعمال واقعی آنها قابل تمیز است. سیاستمداران این روحیه خود را به تمام شئون زندگی نمی‌کشانند و فقط در کار و حرفه سیاسی خود گاهی ناچار به تظاهرات دروغین می‌شوند.

بدون نیاز به تخصص فقط با مطالعه و دقت و توجه به‌علایمی که در این کتاب ذکر شده می‌توان رفتار ساختگی و دروغین را تشخیص داد و به نتیجه مطلوب رسید برای خود من یکی دوبار پیش آمده که بدون به‌دست آوردن دلیل و مدرک و یا همکاری پلیس با ملاحظه و توجه در شواهد روحی افراد و تطبیق بیان و کلمات و حرکات توانسته‌ام مرتکبین جنایتی را تشخیص دهم که پس از تجسس و تحقیق فراوان و کمک پلیس نظر من تأیید شده و به ثبوت رسیده است. اگر از نظر تمایلات زیستی برای رسیدن به آرامش واقعی حرکات طبیعی و اجباری خاصی وجود داشت می‌توانستیم برای شناخت رفتار اختصاصی هرکاری برنامه وسیعی طرح کنیم. همه افراد خطا کار اگر وسیله پلیس توقیف شوند بلافاصله داعیه بی‌گناهی سر می‌دهند و بهر طریق کوشش می‌کنند برای کارشان عذر موجهی بتراشند. گناهکار به پلیس اعتراض می‌کند و برای فرار از مجازات از هیچ کوششی فروگذار نیست. افرادی که در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌شوند با مظلوم نشان دادن و بی‌دفاعی خود، پلیس را منحرف می‌کنند به این دلیل پلیس یقه طرف مقابل را می‌گیرد و او را مورد شامت قرار می‌دهد. اگر گناهکار دروغگوی حرفه‌ای باشد پلیس در شناخت و رأی دچار اشکال خواهد شد. عده‌ای از گناهکاران ابله و ساده لوح تصور می‌کنند که در دستگاه پلیس دیگر کسی به آنها متعرض نمی‌شود و در آنجا ایمن هستند. بنابراین به آسانی به جرم خود اعتراف می‌کنند به این دلیل اغلب بازجوییها و قرارها در شهربانی صورت می‌گیرد. ستایش و تحسین فرد مقرر در بیان واقعیت سبب ترغیب مجرم و تکمیل اقرار او است. علاوه بر ادای کلمات حرکات متناسب و تغییر قیافه‌های مناسب می‌تواند، کذب یا صدق گفتار را برساند. در این حال باید حالات ترس و تسلیم و انقیاد در تمام وجنات و رفتار اعتراف کننده آشکار بوده و به چشم بخورد، شرایط ذکر شده، فرد را راضی می‌کند که سرکشی را کنار بگذارد و تابع پلیس شود. برای آنکه پلیس بتواند، گناهکار را مطیع و معترف کند، نباید از او تسلیم مستقیم بخواهد، زیرا اگر مجرم احساس کند، که او را وادار و مجبور به تسلیم کرده‌اند ممکن است از تصمیم خود منصرف شده و منکر گردد و حتی

بگریزد. به عنوان مثال پلیسی را در نظر می‌گیریم که در تعقیب مجرم است. تا زمانی که پلیس از ماشین پیاده نشده و کوشش می‌کند که در قلمرو خود باقی بماند قدرت بیشتری را به رخ مجرم میکشد زیرا او از حوزه اقتدار خود دور نشده و وضع نشسته او قدرت عظیمی را نشان می‌دهد و مجرم هم خطر واضح را لمس نمی‌کند وقتی در مجمعی شاه وارد می‌شود همه بلند می‌شوند و تا زمانی که او ایستاده است هیچ‌کس نمی‌نشیند پس از نشستن شاه بقیه افراد اجازه نشستن دارند و با بلند شدن او مجدداً همه به‌پا می‌خیزند در این مورد، قانون عمومی تسلط و برتری که همیشه با بلندی قد و برافراستگی همراه بوده، بهم می‌خورد و استثناء می‌شود زیرا همان‌طور که گفته شد، کوتاه کردن قد؛ از جمله نشستن، همیشه نشانه تسلیم و کوچکی بود اما در این مورد بخصوص کوچکتران نمی‌توانند برای نشان دادن تسلیم و کوچکی در مقابل شاه ایستاده، بنشینند به‌رحال با پیاده شدن پلیس از ماشین ناگهان دو امتیاز بزرگ او از بین می‌رود یکی خروج از قلمرو، دیگری بهم‌زدن حالت نشسته که در این مورد استثنایی نشانه بزرگی بود. به دنبال این ابراز ضعف و ناتوانی تسلیم و رضای پلیس تأیید می‌شود. بویژه وقتی که او از جای خود بلند می‌شود طبق معمول حالت کاملاً قایم ندارد و سر و شانه‌هایش کمی خمیده هستند.

تون صدا به مراتب بیش از مفاهیم کلمات اهمیت دارد. یک چهره مضطرب همراه نگاههای غیرثابت و فرار از بهترین معیارهای سنجش روحیه افراد بوده و انصراف شخصی را از اندیشه و آنچه در ذهن دارد می‌رساند.

از طرف دیگر، متأسفانه همیشه مأمور و عامل کار اساساً روحیه حمله و دفاع دارد، بنابراین برای او تظاهر خلاف آنچه که در ذهن دارد بسیار مشکل است. حرکت خاص و علایم شناخته شده مأمورین خود علامتی غیر زبانی برای نشان دادن مأموریت آنها است. یک گناهکار وقتی به گناه خود اعتراف می‌کند که پس از تفکر در مورد قبح کاری که انجام داده از خود متنفر شود تا ناچار بتواند خود را برای مجازات معرفی کند.

با اینکه این فصل کتاب تحت عنوان پیکار آغاز شده، تاکنون جز به بیان روش‌های فرار از نبرد واقعی نپرداختیم با خلع سلاح میمون برهنه (چنگال‌های تیز، دندانهای برنده و بدن مقاوم) برخورد‌های جسمی و کشمکش‌های تن‌به‌تن پایان یافته و این یک اختلاف فاحش میمون برهنه با سایر پستانداران عالی است. دندانهای قوی در سایر پستانداران عالی اسلحه‌ای برنده است. آنها چنگ می‌زنند، مشت می‌کوبند و به دندان می‌گیرند. در گونه ما دستها ظریف و دقیق شده‌اند که ما آنها را مشت می‌کنیم و یا مشت گره کرده نثار حریف می‌نماییم و او را می‌فشاریم. بچه‌های کوچک و نوجوانان به دلیل نداشتن وسیله جنگی هنوز هم از گاز گرفتن بعنوان یکی از وسایل مهم دفاعی دریغ نمی‌کنند. زیرا ماهیچه‌های بازوی آنها قوی نشده و رشد کامل نیافته است. به این دلیل آنها نمی‌توانند از دستهای خود بعنوان آلات ظریف جنگی استفاده کنند. اگر میمون برهنه هنگام نبرد اسلحه نداشته باشد از روش‌های گوناگون و وسایل اختصاصی

جالب استفاده می‌کند و به کشتی، جودو و بوکس می‌پردازد. به محض شروع نبرد، آلات جنگی یکی پس از دیگری وارد میدان می‌شوند زد و خورد بیشتر شده و نزاع به مراحل اصلی و شدید خود نزدیک می‌شود در این وضع باید از وسایل موجود حداکثر استفاده شود. به این دلیل مشتها باز شده بادیست پهن و باز ضربات محکم وارد می‌کنند. عده‌ای از شامپانزه‌ها هم در نبرد تا این مرحله رسیده‌اند. میمون‌ها در آزادی محدود، چند شاخه‌تر درخت را بهم تابیده و به وسیله آن پوست پلنگی را که از گاه پر شده بود مورد حمله و ضربه قرار می‌دهند و یا کلوخ را برداشته و در برکه‌ها و خندق‌های پر آب می‌اندازند. برای این نوع حرکات تاکنون دلیل قانع‌کننده پیدا نشده جز اینکه این عمل را به مشاگره و نزاع بین رقیبان تعبیر کنیم. این رفتار آنها، در گونه ما به‌استفاده از سلاح‌های مصنوعی برای دفاع سایر همجنس‌ها و یا کشتن شکار تبدیل شده است. استفاده از اسلحه علیه همجنسان یک خواسته ثانوی است که در میمون برهنه بعداً ظاهر شده است.

نخستین سلاح‌های مصنوعی میمون برهنه، از ساده‌ترین وسایل موجود مانند چوب و سنگ و سایر چیزهای سخت و محکم بوده که بدون هیچ تغییر مورد استفاده قرار می‌گرفته است. میمون برهنه در انتخاب وسایل دفاعی و حمله‌ای خود روزبه‌روز دقیق‌تر شده و در این راه پیش‌رفته است. از آنجا که در جنگ‌های تن‌به‌تن تلفات زیادتر است برای اولین بار در جنگ بین گروهی با گروه دیگر، حمله از فاصله دور آغاز شد. زوین‌ها اولین اسلحه‌ای بودند که برای این نوع حمله و دفاع انتخاب گردیدند و لسی چون بورد آنها محدود و پرتاب آن مستلزم دقت بیشتر بود لذا دیگر وسایل جنگی جای آن را گرفت و حداکثر و کمال پیشرفت این اختراع، توپ است که برای بمباران آن را از دور فرو می‌ریزند و یا تفنگ می‌باشد که به وسیله حمله‌کننده در روی زمین از یک نقطه‌ای به نقطه دیگر و در فواصل بسیار دور پرتاب می‌شوند. استفاده از این سلاح‌ها نمی‌تواند منشاء قدیمی نداشته باشد. نتیجه این تلاش‌ها در راه ساختن اسلحه این شده که شخصی که مسلح نباشد شکست خورده و نابود می‌شود. به‌طوری که قبلا بیان شد، تظاهرات خصمانه گونه‌ها، در صورتی که اسلحه در کار نباشد به‌انقیاد طرف منجر می‌شود و اهمیت زیستی این تسلیم و رضا هم ذکر شد. اما با به‌کار بردن سلاح‌های مصنوعی، دشمن به‌کام مرگ کشیده می‌شود. جنگ بدون اسلحه سبب نابودی نمی‌شود زیرا دشمن به‌ناچار یا فرار می‌کند و یا تسلیم می‌شود. هنگام وقوع حمله، گروه فاتح با حملات شدید خود آرامش گروه مغلوب را برهم می‌زنند، و در این وضع مغلوب چاره‌ای جز تسلیم عاجزانه و یا فرار عجولانه ندارد اما حمله‌ها و جنگ‌های امروزی دیگر به‌کسی امان نمی‌دهد و از هر دو طرف عده زیادی کشته خواهد داد.

امر تعاون و همکاری‌های بین‌المللی سبب تحولات عظیمی در جوامع و ممالک گردیده است اما بازهم نتوانسته در جلوگیری از خطر وحشتناک جنگ کمک مؤثر و شایانی بنماید. تا زمانی که از تکمیل فنون اسلحه‌سازی فقط در چهارچوب شکار استفاده می‌شد سلاح‌ها در خدمت ما بودند اما اکنون ما تاوان اعمال خود را پس می‌دهیم و از

وسایل شکار برای از بین بردن خود و همجنسان استفاده می‌کنیم. یعنی کار شکار به‌جنگ و نبرد تبدیل شده است. در تمهید مقدمات حمله، احساس یاری و همکاری بین افراد يك گروه ضربتی بسیار قوی و شدید است و در مقابل آن، روحیهٔ تعاون که گونه ما فوق‌العاده به آن نیاز دارد سبب نفرت افراد از جنگ می‌گردد. به این ترتیب تشکیل دسته‌های تبه‌کاران، باندها، دسته‌های متفرق بی‌نظم، و بالاخره قشون بنیان‌گذاری می‌شود. هر يك از این گروه‌ها که در آنها نیروی همکاری و تعاون وجود نداشته باشد بزودی گسیخته شده و رشته همبستگی آنها پاره خواهد شد و آن وقت اتحاد و پیوستگی يك گروه ضربتی رؤیایی خواهد بود.

در مقابله با عوامل مختلف تحریک‌کننده اگر تصمیم به خاموشی گرفته شود، در فرد روحیهٔ انصرافی به‌صورت‌های خاراندن سر و یا رفتاری نظیر آن ظاهر خواهد شد. ستوده‌ترین راه حل مشکل جنگ، خلع سلاح عمومی است. برای این که کار خلع سلاح به نتیجه برسد باید با دقت تمام تا آخرین مرحله اجرا گردد. زیرا اگر کمترین اثری از آن باقی بماند مجدداً در آن روح تازه‌ای دمیده شده و دوباره نضج می‌گیرد. چنین به نظر می‌رسد که کار خلع سلاح عمومی به نحوی که ذکر شد غیرممکن باشد. راه حل دیگر انصراف از روحیهٔ میهن پرستانه و عدم تعصب نسبت به آب و خاک است که این خود مغایر صفات اساسی زیستی گونه ما، و موجب از هم پاشیدن پیکرهٔ جامعه می‌شود. سومین راه حل این مسأله، تدارک مبارزات شبه جنگ و درعین حال بی‌آزار بین ملت‌ها است. زیرا این نوع مبارزات هم تاحدی رضایت خاطر لازم از فتح و پیروزی را فراهم می‌آورند. اشکال این راه حل این است که يك مسابقهٔ جهانی مثل فوتبال هرگز نمی‌تواند مشکلات واقعی جوامع را حل کند و هنگام طرح پیچیدگی‌های اجتماعی، نمی‌توان روی این نوع مسابقات حساب کرد.

چهارمین راه حل این مشکل، تحلیل روحیهٔ حمله و بالابردن سطح شعور همگانی در این زمینه است. به عقیدهٔ عموم، این شعور ما است که ما را در این ورطه افکنده و یا از آن خارج می‌کند. اما بدبختانه، هنگام طرح مسأله اساسی دفاع از قلمرو مراکز عالییهٔ ما به مراتب حساس‌تر از مراکز پست هستند. کنترل هوشی جز در بعضی موارد نادر نمی‌تواند به ما کمک کند و نمی‌توان به‌عنوان آخرین نیروی اختیاری روی آن حساب کرد. زیرا يك عمل غیر منطقی برای از بین بردن تمام کارهای خوب و به‌جا کافی است. پس تنها راه حل طبیعی و بدون خطر این است که به مناطق غیر مسکون روی آوریم و یا هرچه زودتر به کوهکشان و سایر سیارات عالم روانه گردیم. به هر حال شاید بتوان با تلفیق چهارراه حل عنوان شده مشکل برخوردها را حل کرد. افزایش جمعیت دنیا را تهدید می‌کند و اگر بهمین نسبت ادامه پیدا کند، روزی می‌رسد که دیگر کنترل نفوس غیرممکن می‌شود و آن وقت ارتباطها و مناسبات جالب و تماشایی خواهد شد. این مطلب در تجارب آزمایشگاهی به‌ثبوت رسیده است. افزایش جمعیت، تراکم و فشاری ایجاد خواهد کرد که بدون اقدام در نابودی نفوس عدهٔ زیادی قربانی قحطی و کم غذایی شوند. قحطی، تمام نقشه‌های بهبودی و کنترل‌های هوشی را درهم ریخته

و خطر نزاع و تشتت را به حد انفجار می‌رساند. چنین خطری به هیچ وجه قابل پیش‌بینی و پیش‌گیری نیست مگر آنکه جلوی آن از ابتدا گرفته شود یعنی زاد و ولد را فوق‌العاده کاهش دهند. متأسفانه در راه جلوگیری از کثرت نفوس و کم شدن زاد و ولد هم موانع بزرگی وجود دارد که قبلاً عنوان کرده‌ایم خانواده، واحد تشکیل‌دهنده هر جامعه و خود يك کانون پرورشی است که با تحولات گوناگون به صورت امروزی درآمده و پرورش نسل‌ها را به عهده دارد. حال اگر با این کانون و تشکیل آن مبارزه شده تا محدود یا بکلی نابود شود، واضح است که نگرانی‌ها و تشویق‌های اجتماعی‌جای آن‌را خواهد گرفت. و یا اگر مزاجت آزاد و ازدیاد نسل ممنوع باشد و یا عده‌ای آزاد و عده‌ای دیگر مقید گردند، روشی مغایر اساس روح تعاون به وجود خواهد آمد که متلاشی کننده جامعه است.

طبق ارقام و اعداد اگر تمام مردان جوامع زن بگیرند و همه آن‌ها هم بتوانند بچه‌دار شوند و از هر زوج دو فرزند باقی بماند، رقم کل نفوس جامعه ثابت خواهد ماند یعنی جای دو نفر از بین رفته را دو نفر جدید خواهند گرفت. اما از آنجا که همیشه يك عده اصلاً ازدواج نمی‌کنند و عده‌ای هم پس از ازدواج بچه‌دار نمی‌شوند، و تعدادی هم بامرگ زودرس ناشی از تصادف‌های غیر مترقبه و عوامل دیگری می‌میرند، باید جمعیت کل جامعه همیشه در نزول باشد و کاهش یابد. در آن صورت بارمسلولیت افراد جامعه سبک‌تر شده و تلاش جمعیت صرف گشودن گره‌های زندگی خواهد شد و دنیا از تراکم جمعیت و کثرت نفوس خفه نخواهد شد.

خلاصه این که بهترین روش حفظ صلح و تحکیم آن جلوگیری از کثرت زاد و ولد و توسعه سقط جنین است. سقط جنین يك وسیله فوری برای فرو نشاندن ازدحام است. اما باید گفت؛ هنگامی که جفت‌گیری به باروری تخمک منجر می‌شود، فردی تازه نفس برای جامعه ساخته شده که از بین بردن آن حمله‌ای به پیکر اجتماع و نتیجه آن به‌خاک نشاندن آن فرد است. بنابراین طرح ارزنده برای جلوگیری از کثرت جمعیت جهان همان کنترل ایده‌آلی، یعنی جلوگیری از بچه‌دار شدن است. مقامات روحانی و مذهبی با این طرح مخالفند و برای کسانی که در این راه قدم می‌نهند و یا این عقیده را نشر می‌دهند مجازات شدید قائلند. اما با همه این مشکلات و ممنوعیت‌ها بسیاری از مردم به‌اینکار تن درمی‌دهند و خطرات و ناراحتی‌های آن را به‌جان می‌خرند. از آنجا که ما این مسأله را روی حیوانات مطالعه کرده و تحت عنوان رفتار حیوانی میمون برهنه تحقیق می‌کنیم، شاید به‌مقامات دینی و روحانی برنخورد. زیرا هر نوع مطالعه و تحقیق روی اعمال حیوانی بدون اشکال است. ما با مطالعه خشم و نبرد و سایر رفتار حیوانی، به‌گونه خود می‌رسیم و آن را در میمون برهنه بررسی می‌کنیم. گرچه این کار آسانی نیست ولی برای جانورشناس چندان مشکل هم نمی‌باشد. سعی ما بر این است که همه رفتار و اعمال ما خوب و خیر باشد در حالی که يك جانور-شناس همه آن‌ها را چیزهایی می‌داند که مربوط به گذشته است روحیه تمایل به اعمال خیر و صلاح به‌این دلیل در ما پیدا شده که در شرایط غیر طبیعی گذشته تحت تأثیر فعالیت‌های

مذهبی قرار گرفته‌ایم و یا در کارهای دسته‌جمعی برای آرامش يك فرد برتری طلب تن به‌رضا و تسلیم او داده‌ایم سلطه‌جویی و برتری طلبی مورد بحث، در جوامع مختلف رنگ‌های گوناگون به‌خود گرفته و اختلاف فرهنگ و آداب ملل مختلف از آن ناشی می‌شود. آنچه بین افراد همه جوامع مشترك است وجود يك قوه بی‌نهایت و يك نیروی خارق‌العاده است. این نیرو گاهی به‌شکل يك حیوان غیر گونه ما، و گاهی به‌صورت يك هوشمند یا عاقل‌مرد و مسن از گونه ما، و یا تصویری و غیر مریی و یا به‌صورت مطلق و معنوی متصور شده است. و گاهی تحت نام ساده‌ای موسوم به‌دولت و یا نام‌های مشابه دیگر نامیده می‌شود.

تظاهرات تسلیم و انقیاد به‌صورت‌های زیر متداول است: پلکها را روی هم گذاشتن و فرو بستن چشم‌ها خم کردن سر و فشردن متضرعانه دست‌ها درهم، زانو زدن و تعظیم کردن و پیشانی به‌خاک مالیدن، که اغلب این حرکات با زمزمه‌های ندبه و یا آوازهای مذهبی و مخصوص همراه است. این حرکات متضرعانه وقتی کامل و موفق است که شخص سلطه‌جو و برتری‌طلب را آرام کند. از آنجا که او قدرت مطلق است باید این تواضع در فاصله‌های معین تکرار شود تا او خشمگین نگردد. شخص برتری طلب و نیروی برتر، معمولاً باید باشد تا این چنین تکریمی به‌دنبال داشته باشد ولی نیرویی به‌نام خدا همیشه می‌تواند قابل دیدن و لمس نباشد. درحالی که هیچیک از این خدایان قابل لمس نیستند پس چرا ذهن ما آن را خلق کرده است؟ برای پاسخ به‌این‌سؤال باید دوباره به‌منشاء نسل خود باز گردیم و بخاطر آوریم که ما قبل از آنکه به‌صورت شکارچیان تعاونی درآییم مانند میمون‌ها و گوریل‌های امروزی زندگی اجتماعی و دسته‌جمعی داشتیم. در هر يك از این گروه‌ها يك نر فرمانده و رییس و آقای قوم وجود دارد و سایر افراد گروه اگر بخواهند از عواقب سرکشی و یاغی‌گری درمان باشند باید وسیله آرامش و آسایش خاطر او را فراهم سازند. باید یادآور شد که نقش رییس هم هنگام خطرات خارجی و نزاع‌ها فوق‌العاده مؤثر و حمایت‌کننده است. حیات و مرگ افراد گروه وابسته به‌وجود او است. شاید به‌آسانی بتوان فرمانده را يك بت گوشتی دانست. اگر به‌اجداد بالا‌فصل خود نظری بیفکنیم، می‌بینیم که در شکار گروهی، نقش رییس و فرمانده تا چه‌حد در ایجاد تعاون و کسب توفیق مؤثر بوده، و قدرت و وظیفه او به‌مراتب از سایر افراد گروه بیشتر و سنگین‌تر است. میمون فرمانده جبار سابق، به‌میمون برهنه رییس متحمل و متعاون تبدیل گردیده است و رفتار میمون برهنه موجب ایجاد يك روحیه «تعاون متقابل» شده که خود مسأله‌ای قابل طرح در جامعه است. یعنی برتری طلبی مطلق جای خود را به‌يك برتری طلبی محدود بخشیده و رییس قوم به‌مراتب توقع خود را کم کرده و دیگر انتظار ندارد که همه بی‌چون و چرا حرف‌ها و دستورهایش را اجرا کنند. نفوذ خدای اختراعی ذهن بشر، در واقع نفوذ وسیع و تکامل یافته رییس يك گروه است. بدو امکان است هرکسی از شنیدن این مطلب تعجب کند زیرا همه خدا را از دریچه دین شناخته‌اند در حالی که کمال قدرتی که برای او قایلند خود نشان دهنده همان نیروی ناشی از تمایلات حیاتی و اساسی ما است،

که از اجداد میمونی و گوریلی بهما رسیده است. اعتقاد به این کمال قدرت و نیروی نامریی، همواره موجب استحکام جامعه شده و بی‌تردید بدون آن هرگز گونه‌ها به پیشرفت نایل نمی‌شده است. تحت این عقاید و تلقین‌ها عده‌ای به امید روزی هستند که در سرای دیگر به ملاقات و دیدار خدا نایل آیند. به همین دلیل آن عده میل دارند دنیا هرچه زودتر تمام شود تا زودتر به ترمیم آن در دنیای آینده بپردازند. برای این کار روش‌های مختلفی ایجاد شده تا پس از مرگ به کار ما بیاید و به این دلیل آداب مذهبی تشییع جنازه در اقوام و ملل مختلف بسیار پیچیده است.

به هر حال دیانت محصول رنج و تعب و بدبختی‌های بی‌ثمر است. آنچه در مقررات همه ادیان به چشم می‌خورد این است که هرگاه پیروان یک دین و بندگان خدا نتوانستند در مقابل مصائب مقاومت کنند از نیروی لایزال او استعانت می‌جویند. باید اذعان کنیم که با وجود همه دگرگونی‌ها و تلاطم‌ها این یک چهره تاریک اجتماعی ما است که ما را از آن گریزی نیست. هرگاه دین با زمان تطبیق نکند و غیر قابل قبول شود با انقلابی تازه به دور افکنده شده و به سرعت نظامی جدید با حفظ همان اصول اساسی فقط با لباسی نو جایگزین آن می‌شود. این «توجه به یک مبداء» همیشه برای ما لازم است زیرا همواره یک اعتقاد عمومی موجب ایجاد نظام و وحدت می‌شود و این اعتقاد هرچه باشد موجب پیشرفت کار است. حتی اگر اعتقاد کاملاً غیر واقعی و بی‌اساس هم باشد باز هم نیرو دهنده است. نشان دادن اعتقاد خود عاملی مؤثر است. تقدیس که طی مراسم خاصی برگزار می‌شود بنا به عقیده عمومی جامعه ما وسیله‌ای برای پاک شدن و تصفیه است. شکوه و جلال آداب مذهبی مبنای فرهنگی دارد و مبتنی بر یک نیاز عمیق انسانی است. لازم به تذکر است که بعضی از اعتقادات بکلی عاری از هرگونه فایده بوده و نسبت به سایر اصول، خرافی هستند و سبب گمراهی جامعه می‌گردند. گونه‌ها، حیوانی باهوش و کشف است. بنابراین به آن دسته از معتقدات که مفید و قابل استفاده هستند تمایل بیشتری نشان می‌دهد و از این نوع تمایلات حداکثر استفاده را می‌برد. شناختن اعتقادات و جهان‌بینی علمی درباره آفرینش جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و قضاوت در پدیده‌های زیباشناسی و آزادی، غور و بررسی در تجارب زندگی روزمره در زمان ما، همه در برانداختن مذهب مؤثر هستند. تجربه و درک تصاویر ایزدی، مدارس و دانشگاه‌ها، مراکز تشکیلات مذهبی، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، تالارهای هنری، تماشاخانه‌ها، کنسرت‌ها، و میدان‌های ورزشی نمایشگاه‌های جدید ما هستند. در این مکان‌ها به وسیله کتاب، روزنامه، مجله، و بالاخره رادیو و تلویزیون راز و نیاز می‌کنیم. زندگی بعد از مرگ ما هم با باقی ماندن آثار خلاقه و هنری و یادگارها و پاداش‌های اعمال نیک ما قابل توجیه است که به علت وجود آنها، حیات ما پس از مرگ ادامه خواهد داشت. گرچه این مذهب هم مانند سایر مذاهب خطرات و اشکالاتی دربر دارد اما از هر نظر برای گونه ما منطبق بر اصول زیستی است. اگر این عقیده گسترش یابد در درجه اول رواج یک خوش‌بینی را نوید می‌دهد و نسبت به بدبینی‌هایی که قبلاً به آنها اشاره شد موازنه‌ای به عمل می‌آید و می‌توان اثر فوری آن را در آینده گونه ما مورد تحقیق

قرار داد.

مسأله دین در درجه اول منجر به دفاع اشتراکی از قلمرو و سرزمین می‌شود. میمون برهنه حیوانی خانواده‌ای و دارای مسکن ثابت است، که تحت سه‌عنوان به‌حمله و دفاع می‌پردازد. به‌جز دین، دلیل دیگر برخورد دفاع از وحدت خانواده و حرمت به آن و دیگری حفظ وضع خود در مقابل مدارج و مراتب اجتماعی است. محل زندگی ما (منزل) به‌علت برنامه‌های فوق‌العاده و دقیق معماری، مستحکم بوده و عمر طولانی دارد و ساختمان‌های عریض و طویل ما هم به‌واحدهای کوچکی تقسیم شده که هر یک قسمت، به یک خانواده تعلق دارد. حتی در ساختمان‌های عمومی مانند رستوران‌ها و بارها و غیره هم علاوه بر سالن اصلی، تالارهای غذاخوری خانوادگی تعبیه شده است. به‌کمک نقشه شهرهای قدیمی و یا شهرهایی که از قدیم باقی مانده اندمی‌توان وجود مکان‌های محدودی را که بی‌تردید ویژه یک خانواده بوده تشخیص داد. می‌توان گفت که آنها هم دارای قلمرو خانواده بوده‌اند. در آثاری که از شهرهای قدیمی باقی مانده با آنکه قسمت اعظم ساختمان‌ها زیر توده‌های سنگین خاک، خراب و لگدمال شده است اما باز هم حدود خانه‌ها که با دیوار، یا پرچین و یا خطوط تحدید حدود و مشخص شده به‌چشم می‌خورد و این نشان می‌دهد که در قدیم هم حدود محل زندگی خانواده‌ها مشخص بوده و این حدود با دقت تمام حریم آن خانواده محسوب می‌شده است. یکی از علل این تحدید حدود تشخیص بیگانه از خودی و قلمرو خانوادگی معیار این تشخیص بوده است. این حدود و ثغور که سبب جدایی گروه‌ها از یکدیگر می‌شود، یکی از عواملی است که افراد هر محدوده صفات و خصایل مشابه پیدا می‌کنند. منظره و شکل ظاهری این مکان‌ها نشان‌دهنده هماهنگی و یکرنگی صفات و شخصیت افرادی است که در آنها زندگی می‌کرده‌اند. این مطلب کاملاً روشن است که عده‌ای از معماران بی‌توجه به این مسأله که مشابهت مکان زیستی موجب مشابهت عادات طبیعی است از نظر صرفه‌جویی و اقتصاد در بناها تنوع ایجاد کرده‌اند ولی بعدها در سطح جهانی مجدداً همسانی و هم‌شکلی ساختمان‌ها رعایت شد که باز هم به‌علت مستغلاتی بودن خانه‌ها شرایط ناهماهنگی بوجود آمد. این تغییرات که به قلمرو خانواده گونه ما وارد می‌آید فقط مربوط به سلیقه مهندسين، شهرسازان و بانیان نهضت‌های ساختمانی است که بدون کمترین توجه به اساس زیستی و حساب معین این تغییرات را ارائه می‌دهند. خوشبختانه عوامل دیگری برای ایجاد قلمرو خانواده در مقابل نابودی آن وجود دارد. باغ‌ها به‌خوبی می‌توانند تابع شیوه‌های شخصی باشند. دکور و تزئین داخل ساختمان‌ها و آپارتمان‌ها به‌وسیله اشیاء زینتی و تجملی هم دنباله همان تبدیل قلمرو است. مشابه تنظیم و ترتیب خانه و آپارتمان در گونه‌ها، در حیواناتی هم که دخمه و کنام ثابت دارند به‌صورت اصیل‌تری دیده می‌شود. یعنی کنام آنها هم با بوی مخصوصی که ویژه خود آنها است مشخص می‌گردد. هنگامی که شما نامتان را روی در منزلتان می‌نویسید و یا وقتی که تابلویی را روی دیوار می‌کوبید، درست عمل سگی را تقلید کرده‌اید که به‌پشت دری پنجه می‌کشد و یا با دست خود روی دیوار نقش می‌بندد. این که هر فرد

مطابق ذوق و سلیقه شخصی به جمع‌آوری اثاث و اشیاء می‌پردازد و تمام افراد، شیئی یا سبک واحدی را انتخاب نمی‌کنند توجهی به مسأله قلمرو شخصی است. این افراد با سلیقه‌های مختلف هر یک برای انتخاب خود دلیل موجه یا غیر موجهی هم تراشیده‌اند. بهر حال هر کس به‌دلیلی امیدوار است. شخصی که ماشین می‌خرد فوری به آن نوعی نظر قربانی آویزان می‌کند و یا از مجسمه یا هر چیز دیگری که برای او معمول است استفاده می‌نماید. وقتی که کسی به‌پستی می‌رسد و رییس اداره شده و پشت میز نشین می‌شود بلافاصله قلمش را در جاقلمی گذاشته و روی کاغذ مهر زده و گاهی هم عکس همسرش را روی میز جلوی چشمش قرار می‌دهد و به این طریق موجودیت و قلمروش را به اثبات می‌رساند. از آغاز موجودیت تا به امروز که به‌ماشین و میز اداره رسیده‌ایم مدت درازی می‌گذرد. اما اثبات موجودیت امر روزی همان دنباله پدیده پنجه به‌در کشیدن و یا علامت گذاشتن به‌دیوار است که نشانه بارز و صریح اثبات قلمرو می‌باشد.

اکنون وقت آن است که روحیه خشم و حمله را در مورد پدیده سلسله مراتب اجتماعی مطالعه کنیم. هر کس باید از خود دفاع کند. هر کس باید موقعیت شایسته خود را به‌دست آورد و تا آنجا که ممکن است منظور خود را پیش ببرد و در همه حال باید جانب احتیاط را نگهدارد تا موقعیت وجودیش به‌خطر نیفتد و با اصل تعاون اجتماعی هم برخورد نداشته باشد. بنابراین حفظ چنین موقعیتی، وجود تمام عوارض و نشانه‌های مربوط به خودخواهی و علائم تسلیم که قبلاً عنوان شد لازم است. با اینکه روح تعاونی به‌عکس برتری مساوات می‌آفریند ولی در هر حال نظام جامعه سلسله مراتبی ایجاد می‌کند که به‌وجود آورنده رقابت است. جزئی‌ترین اعمال و رفتار فرد می‌تواند نشان دهنده حدود شخصیت و اعلام‌کننده موجودیت افراد باشد. مثلاً گره زدن کراوات، طرز قرار دادن پوش (دستمال جیبی) و یا پایین و بالا بودن آهنگ صدا و سایر صفات ویژه ظاهری از آن جمله هستند. یک فرد مجرب همه این علائم را بایک نظر درک کرده و می‌شناسد. و نسبت به آنها رفتار مناسب خواهد داشت و حال آنکه اگر یک نفر را از جامعه‌ای که در آن تجربه کافی دارد بیرون کشیده به جامعه تازه‌ای چون گینه‌نو وارد کنیم، نسبت به امور به‌کلی نا آشنا و ناوارد خواهد بود و نمی‌داند از نظر رعایت مراتب چه باید بکند، او ناچار است برای زندگی در محیط جدید، آداب خاص آنجا را بیاموزد و مراتب اجتماعی را بشناسد. ممکن است لباس و زیور ما فاقد هرگونه علامت خودنمایی مستبدانه یا حالت حمله باشد ولی بازیها و پذیرش قوانین آنها و یا کسب مقام در مراتب اجتماعی بی‌تردید نمی‌تواند، حالات خودنمایی یا حمله نداشته باشد.

رفتار ما به‌صد نفری که در حول ما یا در عشیره ما هستند مربوط می‌شود، در این نوع جوامع کوچک هر یک از افراد سایر افراد را می‌شناسد و زندگی در این نوع قبایل آسان است، زیرا هر کس به راحتی جای خود را در سلسله مراتب اجتماعی می‌تواند بیابد و بدون آن که بنده یا اسیر کسی بشود موقعیت خود را تثبیت کند. تغییراتی که برای او پیش می‌آید بسیار منظم و تدریجی و با سن او هماهنگ است، تا زمانی که زندگی را پایان رسانده و می‌میرد، این وضع در گروه میمون‌ها و گوریل‌های امروزی

دیده می‌شود. زندگی در جوامع بزرگ و چندهزار نفری به مراتب دشوارتر است. در آن‌جا هر فرد روزانه با صدها نفر ناشناس برخورد می‌کند. یعنی شخص همواره در معرض خطر است و مشابه این وضع در دنیای سایر پستانداران عالی سابقه ندارد. حفظ این همه ارتباط و قرار داشتن بین آن‌همه مراتب و مشاغل بسیار مشکل و پیش‌بردن تمایلات شخصی دشوار است. اگر بخواهیم زور نگوئیم و زور نشویم باید آهسته قدم برداریم. در این جوامع معمولاً طرحهایی که تلاقی ناراحت‌کننده داشته کمتر پیشنهاد و عمل می‌شود. در بخش جنسیت اشاره کردیم که اگر برحسب تصادف فردی جنس مخالفی را مورد توجه قرار دهد، هیچگاه نمی‌تواند از برخوردهای ناشی از آن تماس مصون بماند هر قدری که در جوامع بزرگ برداشته می‌شود شامل چنین قانونی است. هر یک از افراد، برای حفظ موقعیت خود نهایت دقت را به خرج می‌دهند و بدون رودربایستی رو در روی هم می‌ایستند و مترصد منافع خود هستند، کمترین قدم یا پیشروی و کسب منفعت از منافع دیگران موجب برخوردهای شدید تن‌به‌تن می‌شود و کار به‌جایی می‌رسد که ممکن است تنازع بقاء را عملاً به چشم بینیم و وضع تحمل‌ناپذیری پیش خواهد آمد. هرگاه کمترین سرپیچی نسبت به قانون روا داریم و به آن گردن ننهیم فوراً باید با دلایل کافی و طلب پوزش عمل غیر منتظر خود را توجیه کنیم.

کارهای عادلانه ما در عدم تجاوز به حقوق دیگران، روابط اجتماعی ما را در سطح بالایی قرار داده و اعتماد به‌ثبات و برابری را در همه ایجاد کرده است. برای تأیید این مطلب اگر دفتری تنظیم شود که در آن مشخصات و آدرس صد نفر شهری با طبایع مختلف ضبط گردد و تمام روابط آنها مورد مطالعه قرار گیرد، جز آنچه گفته شد نتیجه دیگری به‌دست نخواهد آمد و ثابت خواهد شد. در یک شهر بسیار شلوغ هم افراد آشنا و نزدیک به هم مانند اجزاء یک قبیله یکدیگر را به‌خوبی می‌شناسند. به این دلیل می‌توانیم بگوئیم که ما در ملاقات‌ها و برخوردهای اجتماعی خود تابع اصول و قوانین اجداد دور خود هستیم.

آنچه مسلم است، در این قانون موارد استثناء هم وجود دارد. مانند افرادی که در شغل و سمت آنها تغییر ایجاد شده و برخورد و رفتار غیر عادی پیدا می‌کنند و یا عده‌ای که نقص روانی دارند و قادر به آمیزش با دیگران نبوده و مبادلات دوستانه ندارند. این عده ممکن است به کلی منفرد و منزوی شوند و یا در دنیایی فوق‌العاده شلوغ زندگی کنند و ناچارند برای ارتباط با جامعه فعالیت‌های شدید و سرسام‌آور همه‌جانبه‌ای داشته باشند. اما تعداد افراد استثنایی در جوامع چشمگیر نیست. بقیه مردم، به راحتی می‌توانند در تمام این شلوغی‌ها و جنبش‌های شگفت‌انگیز که مجموعه‌ای از رفتار پیچیده گروه‌های قبیله‌ای و به مراتب کوچکتر از آن است به کارشان برسند با این حساب می‌توان گفت که میمون برهنه به اجداد اولیه و بسیار دور خود چندان تغییری نکرده است.

رفتار تغذیه‌ای میمون برهنه، مانند سایر فعالیت‌های او در نظر اول تابع کوشش و کوشش و یا تمکین از آداب و رسوم اجباری و بهر حال برخوردار از بنیاد اصول زیستی است. به طوری که قبلاً گفته شد، زندگی میمون برهنه، از میوه‌چینی به شکار رسیده و تغییرات اساسی آداب تغذیه‌ای او هم از نظر ما گذشته است. اما تحقیق در مواد غذایی این حیوان بسیار مهم و نظام تهیه توشه‌اش بسیار دقیق است. از هنگامی که میمون درختری به میمون شکارچی تبدیل شد و مکان ثابت پیدا کرده مسأله حمل مواد غذایی به‌خانه و نگهداری آن برای مدت زیاد مطرح گردید و به‌نوع غذای تهیه شده توجه بیشتری مبذول شد. غذای هر بار مفصل‌تر و فاصله وعده‌های غذایی بیشتر شد. مقدار گوشت و رژیم غذایی افزایش یافته و به‌این علت وضع تغذیه و گوارش، تغییرات قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد، میمون شکارچی به تقسیم غذا و انبار کردن آن پرداخت و در تأمین غذای خانواده نقش نرها بسیار مهم شد و چگونگی عمل دفع و تخلیه هم تغییر کرد.

تحولات نامبرده، در دوره‌ای بس طولانی صورت گرفته و با همه تغییراتی که در این دوره در کار تغذیه پدید آمده بازهم آثاری از رفتار اجداد اولیه در ما باقی مانده است. برای قضاوت صحیح در رفتار امروزی خود، باید این تغییرات را مورد توجه قرار داده و آنهایی را که در رفتار زیستی ویژه گونه‌ما پیش‌رفت‌هایی به‌وجود آورده‌اند از نظر دور نداریم.

با پیدایش سیستم کشاورزی و پیشرفت و بهبود این فن، نقش شکار در نرهای میمون برهنه ضعیف شد، زیرا آنها با انجام کارهای سنگین کشاورزی به شکار کمتری پرداختند و دوباره بین شکار و کشاورزی موازنه ایجاد شد. کار جای شکار را گرفت

اما بسیاری از خصایص مهم و اساسی مربوط به شکار همچنان حفظ شد. این پدیده از محیط پایه یعنی خانواده تا سرزمین‌های شکار همه‌جا ظاهر شده است. فعالیت‌های مربوط به شکار که از کارهای اختصاصی نرها بود، بین گروه‌ها و جوامع ابتدایی به‌صورتی جزء فعالیت نرها باقی ماند. یعنی به‌موقعیت‌های خطرناک و جنگ اختصاص یافت. شاید نمونه کاذب شکارچی قدیم، همان قصاب بازار باشد که در کار خود و قطع اندام‌های حیوانات، روحیه بی‌رحمانه خود را حفظ کرده است. تنها او است که به این طریق معاش روزانه را تأمین کند.

کار قصابی یا شکار کاذب فقط به مردان اختصاص دارد و بطور کلی زنها از این کار معاف هستند. نرهای جوان اغلب مایلند که در دسته‌های متشکل جانشین نمران شکارچی قدیم باشند زیرا طبیعت گوشتخواری و روحیه حیوانات گوشتخوار در آنها قوی است. این روحیه به‌صورت عضویت در سازمان‌هایی نظیر گروه مقدسین و دینداران، سندیکاها و گروه‌های ورزشی، بنایان، جمعیت‌های مخفی و بالاخره سازمان جوانان متظاهر است که در همه آنها عرق مردی و روحیه اشتراکی مردان حکومت دارد. همه این گروه‌ها برای خود در حفظ جامعه رسالتی قایلند و افراد این گروه‌ها اغلب عاقل و با شعور و روشن‌فکر هستند. این گروه‌ها بیشتر اوقات لباس‌های همشکل می‌پوشند و یا نشانه‌ها و مدال‌های افتخار و تشخیص هویت به‌سینه خود نصب می‌کنند. در این انجمن‌ها پذیرش افراد با روش خاص و تغییر ناپذیر طی مراسم اختصاصی و مذهبی صورت می‌گیرد و در آن مراسم همه امور و اسرار کار جمعیت به‌او آموخته می‌شود. باوجود این همه همبستگی افراد نر در این گروه‌ها، هیچ‌گونه رابطه جنسی وجود ندارد یعنی عامل گرایش آنها به‌هم، هم‌جنس‌گرایی نیست. آنها مانند گروه شکارچی قدیم، تحت هدف اجتماعی خود با هم‌پیوستگی دارند. شعور اساسی اجدادی تا نسل آنها ادامه یافته و در اداره سازمان اجتماعی آنها حائز کمال اهمیت است. اگر این تشکل تا آن حد ریشه عمیق نداشت هرگز افراد انجمن‌ها به‌آداب و رسوم دشوار تن در نمی‌دادند و زندگی عادی داشتند. آن وقت در چهارچوب خانه و خانواده دسته‌های بزرگ و نیرومند ترتیب می‌دادند. باید دانست این پیوستگی و گردهم جمع‌شدن مردها که سبب کناره‌گیری و جدایی آنها از خانواده می‌شود ماده‌ها را به‌خشم آورده و سبب می‌شود که زن‌ها آنها را افرادی بی‌اعتنا به خانواده و نادرست و متقلب تصور کنند. در حالی که می‌دانیم این تصور آنها اشتباه محض است. طبق آخرین نظریات موجود، مسأله شکار (کار) گروهی نرها به‌هزاران سال پیش مربوط می‌شود و اساس این تمایل‌هنگامی پایه‌گذاری شد که جفت‌های نر و ماده تشکیل گردید. به‌نسبتی که وابستگی نرها به‌ماده‌ها زیاد می‌شد نیروی این تمایل شدت می‌یافت تا جایی که برای همیشه و در همه شرایط کار شکار نرها ادامه یافت تا به‌امروز که بازهم پدیده‌ای عمومی است که فقط در چند مورد ارتقا منقلب شده است.

در این زمان کارجای شکار را گرفته و اگر به‌مسأله کار توجه دقیق شود هنوز شعور اساسی ابتدایی را بیان می‌کند. و گرنه هیچ دلیل منطقی و اقتصادی برای آن وجود ندارد. تنها بیان بیولوژیکی کار همان کشیده شدن مسأله صید و فعالیت‌های مربوط به آن تا به‌امروز است که تحت شکل‌های مختلف ظاهر شده است. شکارهای سنگین مانند صید گوزن و روباه که اغلب با دویدن به‌دنبال حیوان صورت می‌گیرد و یا شکار پرندگان وحشی به‌کمک بازهای تربیت شده و یا بازی شکار بچه‌ها که امروز هم متداول است، همه ناشی از شعور شکارچی‌ها و ابتدایی میمون برهنه می‌باشد.

حقیقتی که از درون رفتار شکار میمون برهنه امروزی بیرون کشیده می‌شود، این است که شکار برای او عمل ساده‌ای نبوده و بیشتر به‌نبرد و شکست رقیب شبیه است. زوزه‌ها و ضجه‌های حیوان در دام افتاده، که باید احساس ترحم‌ها را برانگیزد، منظره‌ای است که گونه ما از دیدن آن لذت می‌برد. بی‌تردید در درون این پدیده‌ها جوهر واقعی شعور حیوانی گذشته ما جای دارد. در عده بسیار معدودی نظیر این رفتار نسبت به هم‌جنسان نیز وجود دارد که التماس و ضجه و ناله هم‌جنسان در آن‌ها هیچ‌گونه تأثیری ایجاد نکرده بلکه برایشان جالب و دیدنی است. مورد اخیر عمومیت نداشته و بسیار نادر است. بنیاد شکار تفریحی بر این است که حیوان فرار کرده و آن را تعقیب کنند. (اگر همانند رقیب محسوب نمی‌شود، چرا می‌خواهیم صید ما برای مبارزه فرصت پیدا کند.) با همه پیشرفت‌هایی که در امر شکار صورت گرفته همواره شکارچی نوعی آزادی و فرار برای صید خود قایل شده که این مطلب هیچگاه قابل توجیه نبوده است و به‌ناچار این کار را ورزش نام نهادند. درحالی که می‌دانیم در این کار از توپ و مسلسل و سایر سلاح‌های وحشتناک استفاده می‌شود. این عمل نوعی رزمجویی و دعوت به‌جنگ است که تمام تظاهرات دقیق جنگی را دربرداشته و سرانجام هم غرامت جنگی به‌خانه می‌آورد.

یکی از روش‌های ویژه شکار مسأله غافلگیری است. شکار تصادفی برای گونه ما بقدری جالب است که بسیاری از بازیها را به این طریق تنظیم کرده است و به این وسیله به‌عاملین آن بازی‌ها طراوت و نشاط می‌بخشد. بهترین وضع این پدیده در شکار به‌شکل ابتدایی و بازی شکار دیده می‌شود. قواعد و اصول خشن و جدی شکار آن‌را منحصر به‌مردها کرده است.

توجه و عشق به‌شکار نیز مانند سایر ورزش‌ها در طبقات اجتماعی متفاوت است مطالعه و تجربه‌نشان داده است که کار شکار برای طبقات پایین و بالای جامعه به‌مراتب جالبتر از طبقات متوسط است و این مبین بیشتر بودن شعور اساسی شکار در این دو طبقه است. بطوری که قبلاً عنوان شد، شکار جای خود را به‌کار داده است و کار با تمام جزئیات خود قایم مقام شکار گردیده است، کار در طبقه متوسط جامعه شکل بهتری پیدا کرده و بطور کلی جای شکار را گرفته است تا جایی که این طبقه کمتر به‌شکار رغبت می‌کنند، در آنها کار مداومت یافته و روح شکار اقناع گردیده است بنابراین برای این طبقه از مردم بویژه نرهای آنها دیگر عوامل تحریک برای استقبال خطر

و قبول پیش‌آمد لازم نیست، به این دلیل نرهای طبقه پایین و بالای جامعه (طبقه‌ای که کار نمی‌کنند) برای تظاهر غریزه شکار، در خود نیاز تازه‌ای حس می‌کنند و نسبت به طبقه متوسط که کار این نیازشان را برآورده، علاقه بیشتری به شکار نشان می‌دهند. اکنون از مسأله شکار گذشته و تهیه توشه را که مسأله‌ای حیاتی است پیش می‌کشیم. این سرشت تحت شکل‌های مختلف شکار، بازی و کار بیان شده که در طی آنها توشه تأمین می‌شود. در شکار تفریحی عمل کشت و کشتار به صورت اصلی و ابتدایی خود اجرا می‌شود. در حالی که کار فاقد هرگونه شدت عمل جسمی است، که به صورت ظفر و پیروزی جانشینی در می‌آید یعنی نیاز به کشت و کشتار در کار دنیای ما تبدیل فاحش یافته است.

ظهور مجدد این پدیده نیز امکان دارد نمونه آن بازیهای پسر بچه‌ها است که از به‌خاک افتادن رقیب و آزار آن لذت می‌برند (این شادمانی همیشه پدید نمی‌آید) در افراد بالغ و کامل هم اغلب نیرویی قوی برای قلع و قمع و تار و مار کردن ظاهر می‌شود که ظهور مجدد همان نیاز به شکار واقعی است.

در روحیه شکار میمون برهنه دو حالت به همان صورت اولیه باقی مانده است، یکی شکار تفریحی که بیان شد و دیگری مسابقه تماشایی گاو بازی است. کشتار فجیع حیوانات اهلی نیز خود نموداری از این روحیه است که معمولاً از نظر عامه مستور مانده است. در گاو بازی هزاران نفر از مردم با اشتیاق تمام قدرت و جرأت شخصی را که با گاو دست و پنجه نرم می‌کند تماشا می‌کنند و حتی شاهد مرگ رقت‌بار یکی از آن دو می‌شوند. در چارچوب محدود و ثابت بعضی از ورزش‌های سنگین و حتی خونین، این روحیه نمودار است. که با وجود همه خطرات احتمالی آن همه سختی را به جان می‌خرند. به جز دو مورد بالا (شکار تفریحی و گاو بازی) همه انواع ستمگری تحت شکل‌های مختلف نسبت به حیوانات منع شده و مجازات دارد. این ممنوعیت همیشه وجود نداشته و تا چند سال پیش در انگلستان و بسیاری از کشورهای دیگر شکنجه صید تا حد مرگ مجاز و قانونی بوده است. مدت‌ها طول کشید تا افراد به شدت عمل خود پی‌برند و فهمیدند که این اعمال بی‌رحمانه دور از شخصیت و منش انسانی است. در یک جامعه بزرگ و پرازدحام چنین روحیه‌ای یک منبع قوی و خطرناک محسوب می‌شود. و از طرف دیگر محدودیت در روحیه برتری طلبی نیز ممکن است فرد را به صورت موجود بی‌دفاعی درآورد. بنابراین در سایه ایجاد سرو صدا و حالات خشم و حمله که به اعمال غیر عادی و وحشیانه معروفند نوعی اعتماد به نفس هم ایجاد می‌گردد.

تا این‌جا مرحله اول تهیه توشه و راههای مختلف آن مورد مطالعه قرار گرفته است، بعد از عمل شکار و کشتار صید به خود غذا می‌رسیم، می‌دانیم که پستانداران عالی غیر از میمون برهنه قسمت اعظم اوقات خود را به جویدن غذا می‌گذرانند، یعنی همیشه مشغول خوردن هستند و حال آنکه مقدار غذای مصرفی آنها در هر بار ناچیز است. ولی ما جزء این دسته نیستیم. گوشتخواری ما سبب تغییر سیستم تغذیه‌ای ما شده است،

يك گوشتخوار خالص هر دفعه که غذای کافی بدست آورد، بسیار زیاد می‌خورد و ما هم این عادت را پذیرفته‌ایم. اگرچه مدت‌ها است که روش شکار اولیه متروک شده‌است. (که جانور گاهی به‌غذای کافی دسترسی پیدا می‌کرد.) ولی روش تغذیه برای آن همچنان ادامه یافته است. در حالی که اگر ما بخواهیم به آسانی می‌توانیم به‌روش سایر پستانداران عالی که تغذیه مداوم به‌مقدار کم دارند برگردیم، امروزه فاصله بین غذاهای ما ساعت‌ها طول می‌کشد و این درست مانند اوقاتی است که غذای ما فقط از شکار تأمین می‌شد. بین میلیونها میمون برهنه امروزی عده معدودی به‌روش سایر پستانداران عالی برگشته و تدریجی غذا می‌خورند، اگر غذا به‌مقدار زیاد هم در دسترس ما باشد باز هم تعداد دفعات غذا خوردن ما از سه یا حداکثر چهار بار، در شبانه‌روز تجاوز نمی‌کند و رژیم غذایی اکثریت مردم، دوبار غذای مفصل در روز است. در این زمینه می‌توان تغییراتی ایجاد کرد و غذاهایی ساخت که استفاده از آنها آسان و در بیشتر اوقات شبانه‌روز قابل مصرف باشد ولی برای اجرای این طرح يك ضامن اجرایی قوی لازم است. با وجود سازمان‌های توسعه یافته و مفصلی که در حفظ و ذخیره غذا وجود دارد به‌سهولت می‌توان مقدار غذای مصرفی شبانه‌روزی را به‌قسمت‌های کوچک تقسیم کرده و مصرف آن را تدریجی نمود. هرگاه این روش متداول گردد، هنگام کار هیچ گونه وقفه‌ای برای صرف غذا ایجاد نخواهد شد و از اتلاف نیروی کار هم جلوگیری به‌عمل خواهد آمد. اما به‌علت سوابق طولانی گوشتخواری ما، غذا خوردن کم و تدریجی نیازهای طبیعی و اساسی ما را برنیاورده و رضایت خاطر ما را فراهم نمی‌کند. در این‌جا باید مطلب دیگری را عنوان کنیم و آن این که چرا ما غذای خود را گرم می‌کنیم و چرا کوشش می‌کنیم که تا وقتی غذا گرم است آن را مصرف کنیم. در اینجا سه‌نوع تفسیر قابل ذکر است: یکی اینکه غذای گرم زنده کننده خاطره بدن گرم صید است. یعنی با اینکه ما گوشت خام نمی‌خوریم، گوشت مصرفی ما، از نظر درجه حرارت همان گوشت مصرفی سایر گوشتخواران است، آنها هم غذای گرم می‌خورند. زیرا وقتی صید را می‌بلعند که هنوز سرد نشده است. در حالی که غذای ما به‌این دلیل گرم است که ما آن را گرم کرده‌ایم. توجیه دیگر این که ما گوشت را به‌این دلیل می‌پزیم که ترد و نرم شود. زیرا دندان‌های ما ضعیف است البته این تفسیر کامل نیست و دو مسأله را روشن نمی‌کند، یکی اینکه پس چرا ما غذا را گرم می‌خوریم و فقط پخته بودن آن برای ما کافی نیست و دوم آنکه چرا غذاهایی را که احتیاج به‌ترد شدن و نرم شدن ندارند گرم می‌کنیم. سومین تفسیر درباره گرم کردن غذا این که با این کار طعم و مزه آن به‌حداکثر می‌رسد. اگر بین گرم کردن و خوشمزگی غذا نسبتی بجوییم می‌توانیم این پدیده را به‌زمان نزدیک‌تری نسبت دهیم این عادت مربوط به‌پستانداران عالی می‌شود که تنوع غذا، از آنها است. زیرا غذای پستانداران عالی به‌مراتب از غذای گوشتخواران خوشمزه‌تر است. هنگامی که يك گوشتخوار پس از طی مراحل مشکل شکار صیدی به‌چنگ می‌آورد و او را می‌کشد، در خوردن، رفتاری بسیار ساده و کوتاه دارد. یعنی غذای خود را از آن تأمین می‌کند. حیوان با ولع شکار

خود را می‌بلعد و تکه‌های درشت را قورت می‌دهد. درحالی‌که میمون‌ها و گوریل‌ها، نسبت به بوی غذاهای مختلف حساسیت فراوان دارند و به‌طعم و مزه آن اهمیت زیاد می‌دهند و تنوع غذا را ترجیح می‌دهند. شاید وقتی که ما غذا را گرم می‌کنیم و یا به آن چاشنی می‌زنیم، خاطره این اجداد نزدیک خود را تجدید کرده‌ایم. و شاید این روش تنها راه مقاومت ما در مقابل تبدیل شدن به گوشتخوار خالص باشد. حال که مسأله ذائقه مطرح شد، بیان چگونگی درک مزه و علائم چشایی که فوق‌العاده مهم است مورد توجه قرار می‌گیرد. چگونه مزه‌ها را تشخیص می‌دهیم؟ سطح زبان ما صاف نیست و از برجستگی‌های کوچکی به نام زیتون‌های چشایی پوشیده شده است. تعداد این اندامهای چشایی بیش از ده‌هزار است که نسبت به مزه‌های مختلف حساسند. این حساسیت به نسبت بالا رفتن سن به علت خراب شدن و کم شدن تعداد زیتون‌های چشایی کم می‌شود و مؤید این ادعا، کم شدن اشتها در سنین بالا است. جای تعجب است که ما فقط، چهار مزه اصلی: شوری، شیرینی، ترشی، تلخی را تشخیص می‌دهیم. موقعی که غذا روی زبان قرار می‌گیرد، فقط مزه‌های اصلی به مغز منتقل شده و از ترکیب آنها، غذا تشخیص داده می‌شود، بعضی از بخش‌های زبان، نسبت به بعضی از مزه‌ها حساسترند. مثلاً نوك زبان نسبت به مزه‌های شور و شیرین و کناره‌های زبان نسبت به مزه ترش و بخش انتهایی آن نسبت به مزه تلخ. به‌علاوه زبان در تشخیص ترکیب و درجه حرارت هم نقشی دارد ولی قلمرو این تشخیص از زبان تجاوز نمی‌کند، باوجودی که تمام مزه‌های کم، زیاد و متنوع احساس می‌شوند ولی از نظر ذائقه همه آنها تشخیص داده نمی‌شوند، بوی غذا در حفره‌های بینی که دارای اندام‌های بویایی است پخش می‌شود و فقط وقتی مزه واقعی آن تشخیص داده می‌شود که با بوی آن همراه باشد و اغلب برای غذا کلمات خوش‌طعم و بو با هم می‌آید. هنگام سرماخوردگی که قدرت درک بو از بین می‌رود، غذا بی‌مزه به نظر می‌رسد. در حالی که در این حال هم زیتون‌های چشایی طبق عادت مزه غذا را می‌گیرند و این دستگاه بویایی است که ما را دچار اشتباه کرده است.

بین مزه‌ها تنها مزه شیرین احیاء کننده خاطرات اختصاصی مزه‌ها است، زیرا این مزه برای گوشتخواران نا آشنا و عجیب بوده و خاص پستانداران عالی است. غذای پستانداران عالی هرچه رسیده‌تر باشد شیرین‌تر است. میمون‌ها و گوریل‌ها نسبت به خوراکی‌های شیرین تمایل بیشتری نشان می‌دهند. ما نیز مانند سایر پستانداران عالی میل به گوشت خوردن داریم و تحت تأثیر نیروی ارثی همواره در جستجوی شیرینی هستیم و این تمایل در ما بمراتب بیش از سایر پستانداران عالی است. بطوری که برای ارضاء این خواسته خود شیرینی‌پزی‌های فراوان دایر کرده‌ایم و حال آنکه برای تهیه ترشی مؤسسه‌ای نداریم.^۱

اگر مزه غذای ما مرکب از چند مزه و از جمله مزه شیرین باشد. تنها این مزه در دهان ما باقی می‌ماند. در فاصله غذاها وقتی که به‌تنقلی میل می‌کنیم (این پدیده

۱. این مطلب در تمام کشورها صاد نیست. مترجم

رجوع به نوع تغذیه تدریجی میمون‌ها است) همیشه شیرینی‌هایی چون، نقل و شکلات و بستنی و نوشیدنی‌های خنک و شیرین را ترجیح می‌دهیم. این از بهترین نشانه‌های میل مفرط ما به شیرینی است.

تمایل به شیرینی آن چنان در ما قوی است که ممکن است منشاء نزاع شود. غذا از دو نظر و به خاطر دو نوع ماده غذایی بسیار جالب می‌شود، یکی آنکه مقوی و مغذی باشد و دیگر آنکه مطبوع و خوش‌مزه باشد. در طبیعت و مواد طبیعی این دو خاصیت می‌تواند باهم جمع شود در صورتی که در محصولات غذایی مصنوعی ممکن است غذاها جدا از یکدیگر قرار گیرند و این جدایی ممکن است اشکالات فراوانی تولید کند. یعنی چه‌بسا مواد مصنوعی غذایی که هیچگونه خاصیت و ارزش غذایی ندارند که با افزودن کمی قند مصنوعی مزه مطبوعی پیدا می‌کنند. با استفاده از این خاصیت یعنی شیرینی پسند بودن پستانداران عالی می‌توان آنها را فریفت اما این تمایل در ما که از نظر ذائقه پرورش یافته‌تریم اثر قاطع ندارد. ما از این نوع غذاها آن‌چنان استقبال نمی‌کنیم و به این دلیل رژیم غذایی ما بکلی دگرگون شده است. برای بچه‌ها که در حال رشد هستند شیرینی فوق‌العاده جالب است. اما بطوری که قبلاً اشاره کرده‌ام طبق تحقیقات اخیر با فرا رسیدن بلوغ لذت از بوهای شیرینی و میوه‌ای کم شده و جای آن را بوهای گل و روغنی و معطر می‌گیرد. به دلیل اینکه با گذشت سن، روحیه جلب به شیرینی سیر نزولی را طی می‌کند و شاید روزی این ذائقه بکلی ناپدید گردد.

بعد از بلوغ میمون برهنه باید مراقب یک مشکل تازه‌ای دیگر نیز بشود. تغییر ذائقه در این دوره از زندگی سبب تحریک بیش از حد اشتها شده و پرخوری و خوردن بیش از ظرفیت او را تهدید می‌کند. و ممکن است چاقی مفرط مرضی در او پدید آید، بطوری که ناچار رژیم‌های عجیب و غریب پرهیز از غذا اختراع شده است. در رژیم‌های غذایی ممنوعیت غذاهای معینی مطرح شده و یا بعضی از حرکات ورزشی توصیه می‌شود ولی هیچ راه حلی منطقی‌تر و عملی‌تر از کم‌خوردن نیست، وجود غذاهای خوشمزه و فراوان در محیط زندگی و رنگ و بوی آنها بیشتر سبب خروج افراد رژیمی از مرز بهداشتی آنها می‌شود. و سبب می‌شود که آنها نتوانند مدت زیادی در چهارچوب رژیم محصور بمانند. شخص چاق قربانی یک نگرانی دیگر هم هست. در صفحات قبل از پدیده فعالیت‌های انصرافی گفتگو شد که تحت آن مشتتی حرکات نامفهوم و بی‌اهمیت برای فرونشاندن خشم و تشدد انجام می‌گرفت، بطوری که ملاحظه شد، یکی از این فعالیت‌های متداول خوردن‌های انصرافی است یعنی در این نوع انصراف افراد بدون توجه برای فرونشاندن خشم خود خرده خرده چیز می‌خورند و با جرعه‌جرعه آب می‌نوشند این افراد نه‌گرسنه‌اند و نه‌تشنه و فقط به این وسیله خشم خود را فرو می‌نشانند، این نوع انصراف از خشم سبب افزایش وزن می‌شود. بویژه که اغلب تنقلات ما شیرینی هستند. عمل افزایش وزن اگر مدتی ادامه یابد خطر افزایش چربی آن بیشتر است که خراب شدن پوست را موجب می‌گردد در این افراد تنها لاغر کردن به نتیجه نمی‌رسد بلکه همراه با آن باید سایر رفتارهایی را هم که براساس فرونشاندن

خشم قرار داشتند تغییر داد بسیار بجا است که در اینجا از نقش آدامس جویدن سخن به میان آید. تصور می‌شود که استعمال آدامس منحصراً نقش انصرافی دارد، نه نقش غذایی و به آسانی حالت تشنگی را فرو می‌نشانند.

حال اگر بخواهیم، انواع غذاهایی را که مورد توجه میمون برهنه قرار گرفته بیان کنیم بی‌تردید، جدول وسیع و فهرست طولیلی بدست خواهد آمد، تنوع غذا و رژیم غذایی پستانداران عالی به مراتب بیشتر از گوشتخواران است. غذای گوشتخواران بسیار اختصاصی است. در حالی که غذای پستانداران عالی به شرایط محیطی و امکانات بستگی دارد. تحقیق دقیق در زندگی توده عظیمی از میمون‌های وحشی این مطلب را به ثبوت رسانیده است. در غذای نوعی عنتر ژاپونی^۱ می‌توان بیش از صد و بیست و نه جنس ماده غذایی جستجو کرد، مانند، جوانه گیاهان، شاخه درختان، برگ، میوه، ریشه و پوست درختان و حتی حشرات و عنکبوتان مانند: زنبور طلایی و پروانه، مورچه، عنکبوت و تخم حیوانات و غیره غذای گوشتخواران با اینکه متنوع نیست بسیار مقوی انرژی‌زا است به این دلیل از وقتی که ما دوباره به گوشتخواری برگشته‌ایم، به‌عالتترین لذا غذای رسیده‌ایم. رژیم قدیمی پستانداران عالی یعنی همه چیزخواری را داشتیم و گوشت را که دارای ارزش غذایی فوق‌العاده است به آن افزودیم. در جریان هزاره اخیر هم بر حسب موقعیت‌های مختلف مکانی، فنون و روش تهیه غذا بهبود قابل ملاحظه‌ای یافته است. این همه تنوع از وقتی که زندگی درختی داشته‌ایم آغاز شده است زیرا در آن محیط تحت شرایط و امکانات موجود میمون درختی از درختان بهره‌بردار کرده که بعد با پرورش حیوانات و اهلی کردن آنها و توسعه درختان مفید در حول خود این زمینه مساعد را به‌کمال رسانیده است. حال باید دید چرا ما نسبت به یکی از غذاهای گیاهی یا حیوانی تمایل بیشتری نشان نمی‌دهیم؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت به نسبت افزایش سرسام‌آور جمعیت جهانی ممکن است کمبود گوشت که مستقیماً وابسته به گیاهان زمینی است میمون برهنه را تهدید کند.

آنچنان که اجداد ما یعنی پستانداران عالی به رژیم ویژه خود خو گرفته بودند و در رژیم آنها مواد گوشتی نقش اول را نداشت ما هم می‌توانیم به همان طبیعت برگردیم و با آنکه مدت زیادی نیست که دوباره به گوشتخواری رسیده‌ایم باز هم می‌توانیم منتظر روزی باشیم که مجدداً به رژیم غذایی پستانداران عالی قدیمی برگردیم. به این جهت، مردم گیاهخوار (عده‌ای که فقط از میوه‌ها و سایر محصولات گیاهی تغذیه می‌کنند و نام گیاهخوار بر خود نهاده‌اند) مورد ستایش ما هستند اما باید گفت که این جنبش و دگرگونی هنوز کاملاً نضج نگرفته است. نیاز ما به مواد گوشتی ریشه بسیار عمیق دارد و با احساس ذائقه‌ای که از خوردن گوشت داریم صرفنظر کردن از آن

۱. Macaque Japonais از میمون‌های دم‌دار جزء خانواده (Cercodithécides)

نشینگاه قرمز و پینه‌ای، جثه کوچک یا متوسط که نوع معمولی آن در چین و ژاپون فراوان و مورد استفاده آزمایشگاهی است، دم این حیوان کوتاه و برای آویختن از درخت به‌کار نمی‌آید.

برای ما دشوار است. گیاهخواران برای انتخاب خود چنین توجیهی ندارند، بلکه با کمال صراحت می‌گویند: ما غذاهای گیاهی را به غذاهای گوشتی ترجیح می‌دهیم و با دلایل پزشکی و فیزیولوژیکی سایر روش‌های تغذیه‌ای را رد می‌کنند. گیاهخواران همانند پستانداران عالی خالص با استفاده از انواع متعدد مواد گیاهی احتیاجات و تعادل قوای خود را تأمین می‌کنند در بعضی از جوامع برتری رژیم گیاهخواری یک مسأله اخلاقی نیست بلکه به صورت لزوم و اجبار درآمده است. با وجود همه پیشرفت‌های فنی کشاورزی و توسعه آن گسترش جوامع سبب شده که غلات حاصل از کشاورزی کفاف اکثريت را ندهد. بنا بر این زاد و ولد زیاد باعث می‌شود که افراد جدید به علت کمبود غذایی ضعیف و نحیف باقی بمانند بنابراین با رعایت عدالت کامل بازهم در این جوامع عده‌ای روی لاشه دیگران زنده خواهند ماند یعنی رجحان و برتری غذایی جانشین مزیت اسلحه می‌شود. و ملتی که غذای کافی دارد ملت گرسنه را تحت الشعاع قرار می‌دهد و برای استثمار ملت گرسنه از راه تسلط غذایی برنامه‌های شومی را به او تحمیل می‌کند. جوامعی که از نظر تغذیه نامتعادل شده‌اند اگر همچنان به ازدیاد نسل ادامه دهند دچار بحران‌های کمبود مواد سفیده‌ای معدنی و یا ویتامین‌ها می‌شوند در جوامع سالم و فعال امروزی موازنه بین غذاهای گوشتی و گیاهی با دقت هرچه تمام‌تر برقرار شده است، با وجود همه تغییرات شگرفی که در روش تولید و حفظ غذا به عمل آمده، میمون پرنه بازهم دنباله‌رو اجداد شکارچی خود بوده و رژیم تغذیه‌ای را با دگرگونیهای آشکاری تعقیب می‌کند.

فصل هفتم

یاری

سطح بدن همه حیوانات همواره در معرض تماس‌های مستقیم و تحت تأثیر عوامل محیطی است و قدرت این اثر به حدی است که این موجود چون اسیری در دست عوامل مؤثر تسلیم است. جای تعجب است که در قبال این همه تأثیر باز هم حیوان مقاومت کرده و باقی می‌ماند. تعویض پوست بدن یعنی ریزش یاخته‌های پوششی و سطحی آن سیستم عجیب و سحرآمیزی برای پاکیزه نگاه‌داشتن بدن است به طوری که دیدیم هر يك از انواع حیوانی برای حفظ نظافت بدن خود به نوعی مخصوص عمل می‌کند. اگر چه مسأله نظافت در حد تغذیه، نزاع، فرار یا جفتگیری مهم و با آنها قابل مقایسه نیست ولی باید دانست که بدون توجه به نظافت قدرتی برای انجام کارهای اساسی باقی نخواهد ماند. در عده‌ای از موجودات زنده مانند پرندگان، نظافت و مراقبت از پرها مسأله‌ای حیاتی و عدم مراقبت و بی‌توجهی به نظافت مرگبار است. هرگاه پرهای چنین پرندگانی به گل آغشته شود پرنده از دو نظر مورد تهدید است؛ اول اینکه قادر به گریز از جنگ صیاد نیست و دیگر اینکه نمی‌تواند خود را در مقابل درجه حرارت محیط حفظ کند. پاک کردن یا کندن پرهای کثیف کار آسانی نیست پرندگان ساعت‌ها حمام می‌گیرند و پرهای زیبای خود را روغن‌مالی کرده و برق می‌اندازند و یا بدن خود را می‌خاراندند. حرکات نظافتی در این حیوانات به صورت‌های بسیار پیچیده در مدت طولانی انجام می‌گیرد. با اینکه کار نظافت در پرستانداران ساده‌تر از پرندگان است در عین حال قسمت زیادی از وقت آنها را می‌گیرد، نظافت در پرستانداران به صورت پاک کردن، لیسیدن، بدندان‌گرییدن، خاراندن و خود را به جایی مالیدن و با فشار ساییدن انجام می‌شود. از طرف دیگر مو، پر و پوست باید دارای بهترین شرایط باشد تا بدن را در مقابل سرما حفظ کند. زیرا اگر کثیف و آلوده باشند خطر بروز بیماری به مراتب بیشتر شده و حمله

انگل‌های خارجی به پوست بقیه ارزش‌های آن‌را از بین می‌برد، پستانداران عالی نیز از این قانون مستثنی نیستند.

میمون‌ها و گوریل‌های وحشی وقت زیادی صرف نظافت خود می‌کنند. ذرات یا اجسام خارجی چسبیده به بدن خود را جدا کرده و اغلب به‌دهان می‌گذارند و می‌خورند و یا آن‌را مزمره کرده و از دهان خارج می‌کنند. عمل نظافت از نقطه‌ای شروع شده و سپس به‌صورت وسواس به‌همه‌جا سرایت می‌کند زیرا حیوان احساس می‌کند که دلش می‌خواهد، میدان نظافت خود را وسیعتر کند. گاهی عمل نظافت ناگهانی و کوتاه مدت است و گاهی نیز به‌صورت خاراندن یا آهسته به‌دندان گزیدن و طولانی است. این حالات و اغلب این حرکات تحت اثر تحریک‌های ویژه‌ای به‌حالت خشم انجام می‌گیرد. خاراندن بدن در حیوانات بوسیله یکی از پاها صورت می‌گیرد. اما میمون‌ها و گوریل‌ها از همه اندام‌های حرکتی از جمله دستها برای این کار استفاده می‌کنند. در این حیوانات دستها برای نظافت به‌مراتب بهتر و مناسب‌تر است. انگشتان چابک و ورزیده دست بهتر و دقیق‌تر به‌سوی نقطه تحریک کشیده شده و عمل خاراندن را انجام می‌دهد. ساختمان دست برای برداشتن و گرفتن دقیق سازگار بوده و ارزش کار دو دست به‌مراتب رضایت‌بخش‌تر است. این مسأله اهمیت بسیار دارد. میمون یا گوریل برای خاراندن قسمت جلوی بدن و ساق پاها به‌خوبی و آسانی از دو دست خود استفاده می‌کنند و به‌همین راحتی یعنی مانند دستها از پاها نیز استفاده می‌کنند. برای خاراندن قسمتهایی از بدن مثل سر که دیده نمی‌شود از دو دست استفاده می‌کنند یعنی مانند کورها با دو دست مشغول جستجو شده و می‌جویند. چون نظافت این بخش از بدن مشکل‌تر است، بنابراین کنیف‌تر از سایر اندامهایی است که زیر نظر حیوان قرار دارند. جلوی بدن، پاها و دستها همیشه تمیزتر از سایر قسمتها است. نظافت پهلوها و پشت و پهلوهای ران به‌مراتب مشکل‌تر است، برای نظافت کامل تمام بدن حیوان ناگزیر است از کمک و یاری دوستان برخوردار شود. پرندگان در نظافت نسبت به پستانداران عالی همکاری و معاضدت بیشتری دارند ولی کار آنها هیچ‌گاه مانند پستانداران عالی همه‌جانبه نیست. پستانداران عالی برای جلب همکاری، از دوستان دعوت می‌کنند و کار نظافت را اغلب با مجاهدت و در طول مدت بیشتری انجام می‌دهند. حرکات چهره‌ای اولین علامت جلب همکاری در میمون‌های دعوت‌کننده است که خود بهترین نشانه توقع همکاری است. میمون کمک‌دهنده و نظافت‌چی آمادگی خود را با مالیدن سریع لب‌ها به هم و تولید صدا و گاهی قراردادن زبان بین لب‌ها اعلام می‌کند. آنگاه میمون دعوت‌کننده خود را شل کرده و قسمتی از بدن را که احتیاج به نظافت یا خاراندن دارد به‌او نشان می‌دهد. چسیدن و مزمره کردن و گذاشتن خرده‌ریزها به‌دهان که در پیش به‌آن اشاره شد نشانه‌ای از نظافت‌های بوزینه‌ای است. بطوری‌که خوانندیم این حیوانات آنچه در بدن خود پیدا می‌کردند بلافاصله به‌دهان برده و آن‌را مزمره کرده و می‌خوردند. این پدیده در میمون‌های برهنه تحول یافته است و شدت چنین اعمالی موجب عاطفی شدن آن اعمال گردیده است.

چون نظافت و مراقبت از یکدیگر جزء کارهای تعاونی است حرکت ویژه ساییدن لب‌ها به هم نیز به صورت یک علامت دوستی و جلب محبت درآمده است. امروزه میمون برهنه دیگر به همکاری فرد دیگری برای نظافت خود نیاز ندارد ولی بازم در دوستی‌های صمیمانه از نشانه‌های این عمل یعنی دست‌به‌سر و روی یکدیگر کشیدن استفاده می‌کنند و همدیگر را می‌فشارند. در جوامع عقب افتاده که هنوز نظافت به حد کافی نرسیده است. پاک کردن و خاراندن سر و بدن دیگران هنوز معمول و نوعی رابطه دوستانه است فعالیت‌های مربوط به نظافت در میمون‌های برهنه امروزی تقریباً از تحریکات ریشه‌های اساسی آن دور مانده است پاکیزگی اهمیت خاص یافته و همه تلاش می‌کنند که پوستی تمیز داشته باشند. دیگر حرکات باقیمانده از نظافت چون تکان دادن لباس و یا تلنگر زدن به یقه دیگری نشانه نظافت نبوده و خود نوعی رعایت اصول اجتماعی است. این پدیده بین دوستان یا افراد یک گروه متشکل در روابط دوستانه و تعاونی کامل‌تر شده و به صورت در بغل فشردن درآمده است.

این علائم دوستی از روز اول زاییده تسکین خشم و ایجاد اعتماد بوده است. یعنی دو دوست غیر همزور یکی قوی و دیگری ضعیف وقتی مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند اگر فرد ضعیف خطایی کرده بود، برای فرار از مجازات یا قطع دوستی ناچار شده که با به هم ساییدن لب‌ها یا فرستادن بوسه توجه طرف قوی را جلب کرده و آن وقت به پاک کردن دست و پا و بدن او پردازد. بداین وسیله نه تنها خشم رقیب فرو می‌نشیند و از حمله باز می‌ایستد بلکه سبب پذیرش مجدد ضعیف در پیشگاه قوی می‌شود که امروزه هم این چنین رفتار مجوزی برای حضور در خدمت بزرگتران و نوعی خوش‌خدمتی است. عکس این برخورد وقتی است که حیوان غالب بخواهد رنجش ضعیف را جبران کند. در این صورت روی خود را به طرف او برمی‌گرداند و لب‌هایش را به هم می‌ساید و او را متوجه می‌کند که خشمگین نیست. یعنی رضایت خاطر خود را اعلام کرده و ثابت می‌کند که نظر سویی ندارد. این وضع در دنیای پستانداران عالی به چشم می‌خورد اما به علت احتیاج عمومی نشده است و زندگی اجتماعی این حیوانات لزوم چنین رفتاری را تأیید نکرده است. بسیار نادر است که حیوان قوی پنجه و غالب برای ربودن چیزی از چنگ حیوان ضعیف به زور متوسل نشود تنها مورد استثنای این قانون وقتی است که حیوان قوی پنجه ماده مقتدری باشد که بچه نداشته باشد و بخواهد بچه مادر دیگری را از او بگیرد. در این حال طبیعی است که بچه میمون از فرد غریبه ترسیده و می‌خواهد به سوی مادرش برگردد. ساییدن لب‌ها به هم و ایجاد سروصدا برای جلب اعتماد بچه به وسیله ماده مقتدر و رباینده صورت می‌گیرد اگر این کار سبب از بین بردن وحشت بچه میمون شود. ماده مقتدر او را بغل کرده و برای آرام کردن آن دست نوازش به رویش می‌کشد. بدن ما مثل بدن میمون‌ها و گوریل‌ها، برای نوازش از موهای زیبا پوشیده نشد، بنابراین وقتی دو میمون برهنه با هم ملاقات می‌کنند برای بیان دوستی خود، از روابط ویژه‌ای که جانشین همان ملاطفت و نوازش میمون‌ها است استفاده می‌کنند. آنچه مسلم است اولین لب‌خند هنگام ملاقات به جای ساییدن لب‌ها به هم آفریده شده است. بطوری که در

بیان تولید و تکمیل لبخند گفته شد این پدیده وسیله جلب توجه مادر است. زیرا بچه میمون برهنه قادر نیست با دست وچنگ ناتوان خود به مادر بیاویزد همین لبخند بهترین وسیله دعوت به نوازش و دوستی است. حال باید دید که این دعوت و تمنا چگونه به برخوردهای دوستانه تبدیل می‌شود؟ عبارت دیگر این برخوردها چگونه تأیید می‌شود؟ قبلاً گفته شد که ساییدن لبها از عمل نظافت نخستین مایه گرفته حال باید دید چه عاملی سبب تقویت و پرمعنی کردن لبخند شده است. بی تردید بر اثر مرور زمان عکس - العمل لبخند دگرگون شده و از نقش اولیه و اثر نخستین خود خارج گردیده ولی باز هم برای توجیه نقش امروزی آن باید به ذکر اصول اساسی تر و مؤثرتر پرداخت، یعنی علت دوام و بقاء آن می‌تواند همان عوض شدن نقش آن و جایگزین شدن فعالیت‌های نظافت اولیه باشد. تشابه مفاهیم این دو پدیده ریشه منطقی این رابطه را به سادگی نشان می‌دهد. ریشه سخن گفتن و اساس آن زائیده نیاز جامعه به مبادله تعاون و اخبار مربوط به آن است. این پدیده در حیوانات به صورت انتقال و مبادله غیر زبانی است. تشکیل اصواتی چون قرق و فریاد در پستانداران علایم صوتی پیچیده هستند که توسعه یافته و شناخته شده‌اند. این واحدهای صوتی و ترکیب‌های متعدد آن‌ها اساس مکالمات خبری را بنیان گذاشته‌اند. و عکس علایم خلق و خوی و چهره‌ای و روانی که به مراتب ابتدایی‌ترند وسیله‌ای برای پیشگویی اجداد ما درباره سرنوشت هر کس بوده‌اند. آنها به کمک این تغییرات سرگذشت‌ها می‌گفتند و تفسیرها می‌کردند. امروزه منحصر آ مکالمات خبری جای تمام ارتباط‌های قبلی را گرفته و این پدیده در گونه ما حائز کمال اهمیت است. مکالمات نیز در جای اول خود متوقف نشده و همچنان تحول یافته و دگرگون شده و تکمیل گردیده است. یکی از پیشرفت‌های بیان، تغییرات علایم چهره‌ای هنگام سخن گفتن است. اگر منظور از حرف زدن فقط بیان واقع باشد توسعه علایم روحی و چهره‌ای غیر زبانی برای تکمیل بیان لزومی ندارد. در ارسال پیام‌ها و ابلاغ احساسات مختلف باز هم ما نمی‌توانیم فریاد نکشیم و قرق نکنیم و ناخود آگاه چنین تظاهراتی خواهیم داشت یک فریاد درد آلود نشان می‌دهد که حال شخص خوب نیست و احساس درد می‌کند. برافروختگی غضب آلود نشان می‌دهد که شخص عصبانی است و گاهی محدودیت و قید در آداب و رسوم مانع ادای کلمات خشم آلود می‌شود. ولی کلفت شدن و تغییر صدا بخوبی مقدار عصبانیت را نشان می‌دهد. بسیاری از کلمات در عین بیان درد ورنج از نظر تون صدا شبیه ناله و زوزه هستند. مثلاً وقتی کسی می‌خواهد بگوید که درد دارم، علاوه بر مفهوم کلمات تون صدا هم این نظر را تأیید می‌کند. بیان جمله «من عصبانی هستم» با سرخی رنگ و داد و فریاد همراه است. پس می‌توان گفت که لحن صدا و فریاد در نسل امروزی نسبت به علایم قدیمی کمترین تغییری نکرده و همچنان به قوت و قدرت خود باقی مانده است. تاجایی که سگ ناله انسان را به آسانی می‌تواند تقلید کند و یا یک فرد خارجی که زبان ما را نمی‌داند، به وسیله صدا حالات خشم، رحم و طبایع دیگر ما را می‌تواند بفهمد نوع کلمات که در بیان این احساسات بکار می‌روند گاهی بقدری تحت تأثیر لحن و تون صدا قرار می‌گیرند که مفهوم آنها بی‌فایده بنظر می‌رسند. (اگر

شما با لحن ملایمی سگ وفادار خود را بخوانید و بگویید سگ کثیف! و یا بعکس با لحن تند و غضبناک او را سگ فشنک! بنامید صحت ادعای مرا درمی یابید) از مقایسه ابتدایی ترین رفتار صوتی با پیچیده ترین آن به این نتیجه می رسیم که علایم صوتی زبانی تحت تأثیر ارتباط های وسیع جامعه مرتب و منظم شده است. و افزایش امکانات و ارزش ارتباط های اجتماعی طبیعت متحمل و صبور و یا حساس و زودرنج را بوجود می آورد. سومین شکل تشکیل و تقویت بیان لفظی مربوط به روحیه تجسس و اکتشاف است. مانند بحث در شناخت زیبایی ها بحث درباره بازیها و سخن گفتن برای رضایت خاطر و غیره این روش مانند سایر راه های انتقال عقاید و اخبار نیز به سخن گفتن منتهی می شود. وقتی که یک نویسنده زبردست به بیان و ترسیم مناظر چیره شود شاعر است که در این راه کمالی محسوب می شود.

چهارمین شکل بیان عقاید که در این فصل مورد توجه خاص قرار دارد. خوش آمدگویی است جملاتی نظیر: «بهترین وقت فصل و یا بهترین کتاب این عصر» هیچگاه افکار و اخبار مهمی را نمی رساند در واقعیت روحیه گوینده و حد درک زیباشناسی او را نشان نمی دهد این نوع بیان در واقع تأیید کننده نقش لیخند نوعی خوش مشربی است یعنی درست جانشین همان نظافت و نوازش اشتراکی روزگار نخستین است که با تدارک کارهای غیر حمله ای و به دنبال تظاهرات و مکالمات و ارتباط دوره طولانی اشتراک سمبول دوستی شده و چنین روحیه ای در جلب جامعه تقویت گردیده است.

توجه دقیق به این اعمال نشان می دهد که دنباله نظافت های ابتدایی به صورت بازیهای سرگرم کننده درآمده و خوش مشربی خوش آیندی را بوجود آورده است. دورهم نشینی های خاصی که همواره تشکیل می شود خود محافلی برای تعریف از یکدیگر و خوش آمدگویی است. به محض پایان این نوع مجالست ها خاطره شیرین آن در ذهن ها به جا می ماند و که در برخورد مجدد دوباره همان کلمات و خوش آمدگویی ها تکرار می شود. مثال روشن این نوع نشست ها کوکتل است که در این نوع مهمانی سعی مهمانداران بر این است که از طرح هر گونه بحث جدی پرهیزند و برای طولانی شدن مدت ملاقات و مباحثه های خوشحال کننده تلاش کنند و همه افراد از همدیگر احوالپرسی های تمام نشدنی را شروع کرده و مراقب هم هستند مجموع این رفتار مبین نظافت کننده های متقابل قدیمی است. در این مهمانیها با وجودی که بسیاری از افراد برای اولین بار با یکدیگر برخورد می کنند ولی نیروی خوش آمدگویی و ملامت بقدری در آنها قوی است که انگار سالها باهم بوده اند: در این مجالس، خوش گذرانی و خوش خدمتی فراوان است، مدعوین اغلب افرادی هستند که قبلاً با یکدیگر ملاقات های کوتاه هم نداشته اند. اما برخورد افراد بطور خودکار طوری است که گویی بایکدیگر وحدت اساسی دارند، در این مهمانی عصرانه که بدون تشریفات زاید تدارک می شود اختلاف کیفی افراد بسیار ناچیز است. این جلسات از غروب شروع می شود و در حین صرف عصرانه و گذراندن زمان تبادل نظر، انتقال افکار و بیان اخبار خوش به میان کشیده می شود. گاهی پس از

صرف عصرانه، مجدداً خوش آمدگویی شروع می‌شود و قبل از خداحافظی پاك کردن و زدودن غبار از لباس و یقه مهمانان به چشم می‌خورد، لبخند بر لب همه نقش می‌بندد. هنگام خداحافظی دوباره مجموعه خوش گذرانی‌ها و خاطرات خوش در مجموعه فشرده‌ای تجدید می‌شود. آنها برای آخرین بار، همدیگر را می‌فشارند و همه به امید تجدید ملاقات، آینده خوش را نوید می‌دهند. اگر صحنه‌ای از ملاقات‌های رسمی و جدی را در نظر بگیریم که خود ماهم جزء آن تشریفات باشیم می‌بینیم که اولین رفتار این برخوردها بیشتر جنبه معرفی و خبری دارد سپس ممکن است مدت کوتاهی به خوش آمدگویی و توجه به دیگران بگذرد که معمولاً این نوع برخورد منحصر به اول و آخر جلسه است. در میهمانی‌های تشریفاتی به جای آن که مهمانان از جنبه جدی خارج شده و با صمیمیت درهم فرو روند برخورد کاملاً خشک و جدی است در تمام مدت صرف غذا جز مبادله چند تعارف کوتاه ارتباط دیگری باهم نخواهند داشت و در پایان جلسه هم بدون هیچ گونه همبستگی با خداحافظی خشکی از هم جدا می‌شوند و از آنجا که صمیمیت و توجه مستلزم همستگی بیشتر است در این محافل به چشم نمی‌خورد. نمونه بارز این دور هم جمع شدن‌ها اجتماع‌های مذهبی است که با محرومیت از همه عیاشیها و خوش‌گذرانی‌ها با دلستگی به آداب و رسوم و ویژه‌ای پایدار مانده است. بهترین جانشین نظافت ابتدایی قدیم همان رفتار ارتباطی و خوش آمدگویی است. باید دانست که این تنها کامیابی مانیست. پوست برهنه ما وسیله آرایش و تحریک فراوان دارد و بسیاری از قسمت‌های آن می‌تواند منطقه تحریک باشد. لباس‌های کرکی، یا پرزدار حتی قالیها و مبلاها می‌توانند جزء وسایل تحریک و خوش آیند گردند حیوانات اهلی که با میمون برهنه محشورند نمودار خوبی برای این نوع برخوردها هستند زیرا اگر پشم‌های گربه یا پشت گوش سگ را بخارائیم آنها خود را برای جای گرفتن در آغوش آماده می‌کنند این کار حیوان که توجه به نوازش است مرحله‌ای از عکس‌العمل و پاداش در مقابل ملاحظت محسوب می‌شود. در پستانداران عالی قدیمی، وسعت میدان نوازش يك نوع امتیاز محسوب می‌شود. در گونه ماهم که تقریباً تمام بدن برهنه است، بازهم نقاطی چون سر از مو پوشیده است که خود محل مناسبی برای آرایش و نوازش است پشم و مو را قبت بسیار لازم دارد و بهداشت آن به سادگی تأمین نمی‌شود همه متخصصین آرایش و افراد نظافت‌کننده برای رعایت بهداشت آن کوشش می‌کنند حال باید دید که چرا آرایش موها، بطور کامل مایه همبستگی‌های عیسی و معمولی نشده است و برای چه این رفتار فقط تحت عنوان نظافت قرار گرفته است در حالی که ماهم مانند سایر حیوانات عالی می‌توانستیم خوش آیندها و لذت دادن‌ها خود را به این منطقه حساس توجه دهیم. مبین این عقیده در جهت جنسی بودن گیسوان است آرایش‌های مختلف مو، امروزه از وسایل مؤثر نفوذ جنسی روی جنس مخالف است که جنبه صفت ثانویه جنسی پیدا کرده است. آنهایی که به مو توجه دارند و به آن عشق می‌ورزند و در زندگی جنسی و رفتارهای عاشقانه‌شان مو نقش مهمی دارد کم نیستند. بطوری که نوازش مو یا مجاله کردن آن، از حرکات خاص و نشانه‌های ابراز عشق است. یعنی موبه تنهایی می‌تواند نشان دهند

دوستی ساده تا عشق شدید باشد کسانی که نوازش مورا نفی کرده‌اند. پدیده دیگری را در امر همبستگی‌های اشتراکی و خوش‌گذرانی جانشین آن نموده‌اند دست یا ماهوت پاك‌كن كشیدن روی گربه یا سایر حیوانات خود نوعی ترضیه چنین. خاطره است و چنین تمایلی را برمی‌آورد. احساس احتیاج به نوازش شدن نیز مطلبی جداگانه است که تحت مقدماتی عنوان خواهد شد. این خواسته درونی و آرزوی نهایی امروزه فقط در سالن آرایش برآورده می‌شود. در آرایشگاه، مشتری مرد یا زن بدون اینکه مطمع جنسی باشد با کمال میل خود را در اختیار آرایشگر می‌گذارد او کم‌کم باتماس‌های مداوم کار خود را انجام می‌دهد. آرایشگران حرفه‌ای از نظر ارتباط با مردم با وجود ملامسه‌ها و برخوردها از سایر افراد مجزا بوده و از هرگونه اتهامی مبرا هستند و اگر آرایشگر مردان، مرد و آرایشگر زنان، زن باشد به مراتب اشکال و خطر کمتر خواهد بود. گاهی به‌رحال جنسیت آرایشگر هر چه باشد تأثیر آن مساوی است. زیرا وقتی که آرایشگر مرد است بارفتار زنانه واقعیت شخصیت جنسی خود را فراموش می‌کند. کار آرایش مردان اغلب به‌وسیله مردان انجام می‌گیرد ولی اگر زنی او را یاری کند آن زن هم همانند يك مرد عمل می‌کند.

آرایش و اصلاح سر شامل سه مرحله است: اولاً با توجه و نوازش مردها، هیجان یا آرامش ایجاد شده و این وسیله‌ای برای کامیابی ولذت طرفین است ثانیاً کسی که در این فعالیت مطیع محض باشد سرانجام زیباتر می‌شود زیبایی سبب تحریک جنسی و ایجاد روحیه تمایل و کشش درجنس مخالف است و زیباطلبی خاص گونه میمون برهنه است و در فصل آینده مجدداً درباره آن بحث خواهیم کرد. مطلب خوشگل شدن و خوشگل کردن اگر چه جزء این مبحث یعنی یاری و تعاون نیست ولی خود منشعب از نظافت است. خال‌کوبی، ریش‌تراشی، کوتاه‌کردن مو، آرایش و درست‌کردن دستها، سوراخ کردن گوش و حتی نوع اصیل‌تر آن، حجامت و خط خطی کردن بدن همه و همه ریشه نظافت دارند و از همان اعمال ساده نظافتی نخستین ناشی شده‌اند.

به‌همین دلیل هم کلمه توالت که از کلمه نظافت گرفته شده عملاً جانشین آن گردیده است. مراقبت از پوست بازهم به‌روزگار اولیه برگشته و به‌جایی رسیده است که برای زیبا شدن خود را در اختیار جراح قرار می‌دهند.

پدیده قطع اندام‌ها بیشتر درحیوانات اسیر دیده می‌شود. این حیوانات ابداء به‌لیسیدن بدن خود آغاز می‌کنند و به‌تدریج به‌شدت این عمل می‌افزایند تا حدی که در اندام مورد نظر جراحت ایجادکنند. این کار اغلب شخصاً و گاهی به‌وسیله دوستان انجام می‌گیرد. زیاده‌روی در این نوع توالت و پاکیزگی موجب رنج و درد و تشنگی است. در موقعیت‌های خاص گونه اصلی ما هم با قدرت تمام بعضی از نواحی بدن خود را قطع می‌کند. و جراحی پوست که امروزه صورت می‌گیرد نمایش کوچکی از سیر این روحیه در گونه ما است. در زمان ما با شرایط موجود عقیده اوپورتونیزم به‌آسانی این‌راه به‌سر

۱. Opportunisme عقیده کسانی در شرایط دشوار معتقدند باید از خسونت افکار خود بکاهند تا بهتر به‌مقصود برسند. مترجم

برده است. با همه توسعه‌ای که در فنون پدید آمد. به کمک استعداد و احساس شدید تعاون که در گونه ما است عمل نظافت به صورت یاری متقابل درآمده است. دنیای پزشکی در گونه ما که مظهر قبول مسؤلیت‌های عظیم در قبال جامعه است مبین اصل تعاون حیوانی است. اگر گروه پزشکان سرکشی آغاز کنند و دست از درمان بکشند افراد جامعه باید همیشه از دردهای شدید ورنج فراوان در زحمت باشند و تلفات سنگینی را تحمل کنند. بطوری که سرنوشت حیات غیرقابل پیش‌بینی خواهد شد. و این مسأله تنها به علت مرگ و میر ناشی از عدم مداوا نیست بلکه تشخیص شدت وضع و راست و دروغ بیماری‌ها هم غیرممکن خواهد شد. برای درک این مطلب باید بین بیماری‌های جدی و سخت و عوارض سطحی اختلاف قایل شد. اگر پای میمون برهنه زخمی شود ممکن است در شرایط خاص و بطور غیرمنتظر تحت اثر میکروب‌های مولد بیماری متعفن شود و یا اگر بیماری عفونی عادی و خفیف باشد. از نظر واقعیت درد و بیماری هر دو در يك حد خطر و به يك اندازه نیازمند مراقبت هستند و حال آنکه دیگران بیمار اولی را که دردی آشکار دارد برای طلب مراقبت و معالجه محق می‌دانند. در بعضی از بیماری‌ها یاری طلبیدن مریض فقط، درخواست نوازش و دلجویی است. مانند سرفه، زکام، گریپ، قولنج، سردرد، درد معده گلودرد، ناراحتی کبدی، آثرین، لارژیت و امثال آنها مریض با اینکه در این بیماری‌ها حوصله زیادی ندارد، با آه و ناله اش مراقبت اطرافیان را می‌خواهد دو چندان کند. طلب یاری از افرادی چون طبیب، پرستار، داروساز، والدین و دوستان در تسکین بیماری نقش مهمی دارد و گاهی نوازش‌ها مراقبت‌ها و دلسوزی‌های دوستانه، بیماری را درمان می‌کند. دادن قرص و سایر داروها به بیمار شاید قدیمی‌ترین روش کمک و مراقبت از بیمار باشد تجویز دارو به وسیله طبیب امروزی هیچ اختلافی با کار جادوگر قدیم ندارد بی‌تردید این تفسیر ما بعلمت اینکه ممکن است عامل اصلی بیماری ویروس یا میکروب باشد مورد اعتراض قرار گیرد و به ما گفته شود که چرا يك مسأله دقیق پزشکی را از نظر رفتار تفسیر کرده‌اید؟ جواب این سؤال این است که ما در شهرهای بزرگ همواره مورد حمله و تجاوز ویروس‌ها و میکروب‌ها هستیم در حالی که به ندرت قربانی آنها شده و از بین می‌رویم، یعنی استعداد و آمادگی ابتلا به بیماری در عده‌ای از افراد قوی است افراد شهرهای بزرگ اجتماعات گسترش یافته، کمتر از بدی پرستار و مراقبت یعنی از فقدان استمالت می‌نالند. اما اجزاء جوامع کوچک اغلب گله‌مندند. کوچک و بزرگ جلوه دادن درد، مربوط به این است که بیماری در کجای بدن و آن بخش از بدن تا چه حد در زندگی بیمار مؤثر باشد. مثلاً دل‌تکی که پس از مدتها مداومت و تلاش در اجرای وظیفه خود خسته و ناتوان شود و صدایش را از دست بدهد ظاهراً مبتلا به لارژیت شده است. او ناچار است کارش را تعطیل کرده و به استراحت بپردازد. در اینجا احساس طلب یاری در او فزونی می‌گیرد و با جمع کردن افراد به دور خود و جلب ملاحظت‌ها و نوازش‌های آنها که جایگزین توجه و تحسین روزهای هنرنمایی او است ناراحتی و تشمت او تخفیف می‌یابد. اما اگر بیماری دل‌تک يك ناراحتی پوستی باشد. چون با پوشیدن لباس می‌توان عارضه پوستی را مخفی

نگهداشت و ظاهراً در کار دلتک هیچ وقفه‌ای ایجاد نمی‌شود و در نتیجه از توجه و دلسوزی اطرافیان برخوردار نمی‌شود. بیماری و تشمت او ادامه پیدا می‌کند. حال اگر يك پهلوان کشتی کچ را در نظر بگیریم. درست قضیه معکوس می‌شود. او اگر دچار گرفتگی صدا شود. افراد را به کمک نمی‌طلبند و از کسی انتظار یاری و نوازش ندارند. بیماری ساده پوستی این پهلوان را بستری می‌کند. زیرا او لخت در میدان ظاهر می‌شود و بدن او آماج نگاه‌ها است. به این دلیل به محض پیدایش عارضه پوستی طبیب مخصوص ورزشکاران کشتی کچ دست به اقدام و معالجه می‌زند و با توجه و کمک خود ناراحتی پهلوان را التیام می‌بخشد. جالب توجه اینکه ناراحتی‌هایی نظیر وجود پولیپ در بینی بهیچ وجه مانع کار يك هنرپیشه یا خواننده نمی‌شود و این افراد فقط هنگامی اقدام به معالجه خود می‌کنند که بیماریشان شدت یافته و به صورت لارنژیت ظاهر شود. برای کشتی‌گیر لخت شدن و بدن سالم فوق‌العاده اهمیت دارد. و ناراحتی او هنگام بروز بیماری‌های پوستی شبیه ناراحتی‌های صوتی هنرپیشه است.

به نستی که نیاز به کمک و استمالت دیگران شدیدتر باشد بیماری سخت‌تر خواهد بود. در عصر ما دیگر دقت و مراقبت از بچه به حدی نیست که او را لوس بار بیاورد. در بیماری‌های واقعی بناچار بستری شده و استراحت می‌کنیم. اما اثر مراقبت‌ها که یادآور، توجه و ملاحظت و لالایی‌ها است هنوز برای ما بسیار فرح‌بخش و جالب است بطور مسلم مداوا و درمان بیمار در بیمارستان به بهبود او کمک بیشتر می‌کند ولی از آنجا که عامل اصلی معالجه امنیت و فراغت و رضایت خاطر حاصل از مراقبت‌ها است. لذا معالجه در خانه معمول‌تر است. در بیمارستان کارهای مصنوعی بی‌فایده بوده و همه علایم مبین دوستی دلسوزی و مراقبت حقیقی است. یعنی انگیزه مراقبت درد واقعی است.

همه ما تا حدودی از دلسوزی‌های لازم و نوازش محروم بوده‌ایم. بطوری که در موارد بیماری از نوازش و یاری دیگران احساس رضایت خاطر می‌کنیم. بنابراین به همان نسبت که عامل اصلی بیماری در ما اثر می‌کند، توجه و نوازش هم معالجه مؤثر است در عده‌ای احتیاج به کمک و دلجویی به حدی است که برای برآوردن این نیاز مدت مریضی خود را به درازا می‌کشند. تا مدت بیشتری تحت مراقبت قرار گیرند. این روحیه گاهی بوجود آورنده واحدهای معلول اجتماعی است به این معنی که تعداد طالبین نوازش و نوازشگران افزایش یافته و عده‌ای از مردم به بیماری مزمن نیاز به نوازش مبتلا می‌شوند که همواره، از همه چیز و همه کس توقع توجه و مراقبت مخصوص دارند. اگر واقعیت طبیعت افراد نیازمند به نوازش، شناخته شود و هنگامی که آنها برای جلب یاری دیگران به بیماری‌های به ظاهر شدید مبتلا می‌شوند علت اصلی بیماری به آنها گفته شود آنها انکار کرده و سعی می‌کنند اتهام را رد کنند. در شرایط تشویش‌های اجتماعی و نظیر آن پرستاران با حوصله خود از معالجه‌ین مجرب بوده و گاهی تنها از توجه آنها نتایج حیرت‌انگیز و معجزه‌آسایی به دست می‌آید و اغلب مداوا کنندگان در معالجه بیمار از این طریق استفاده کرده و نتایج مفیدی عایدشان می‌شود. متأسفانه علت اصلی بسیاری از

بیماری‌ها نیاز به کمک و ملاحظت است. ممکن است شخص خود را مبتلا به بیماری سخت تصور کند و حتی یک عمل جراحی برای خود لازم بداند. درحالی که شاید اصولاً ناراحتی جسمی در کار او نباشد.

اکنون می‌خواهم تمام توجه خود را به‌مسأله یاری در رفتار اجتماعی‌گونه خود معطوف کنم. باید اذعان کرد که با همه برنامه‌های عریض و طویلی که در زمینه تعاون در دست اجرا است. هنوز جوابگوی احتیاجات ما نشده و از مرحله اولیه و حیاتی خون تجاوز نکرده است. حتی هنوز چیزی جای خودیاری و یا خودآرایی را نگرفته است. میمون برهنه مانند سایر پستانداران عالی به‌کارهایی نظیر خاراندن بدن مالیدن چشمان، ور رفتن بازخ‌ها و حتی لیسیدن آنها می‌پردازد ظهور این فعالیت‌ها، معمولاً اوقات معینی است. مثلاً وقتی که جلوی نور آفتاب استراحت می‌کنیم و یا حمام آفتاب می‌گیریم وقت مناسبی برای این قیل کارها پیدا می‌کنیم. این طبیعت در بعضی موارد به‌صورت آداب و رسوم پذیرفته شده که متداولترین آنها، شستشوی بدن با آب است. این رفتار که در سایر جانوران بسیار نادر است بین افراد قبایل و طوایف مختلف گونه ما مشترک است تا جایی که اولین نقش حفظ بهداشت را به‌عهده دارد. با وجود امتیاز شستشوی بدن در گونه ما و با توجه به‌استفاده از آب برای شستشوی بدن بازهم بعلت غدد مترشحه چربی در پوست سطح بدن همیشه پاك نمی‌ماند و ما مجبوریم برای نظافت و حفظ پوست در مقابل کثافات چند وقت یک‌بار شستشو را تکرار کنیم. زیرا چربی روی پوست، غبار هوارا به‌خوبی جذب می‌کند و غبار آلوده به‌میکروب‌ها و منشاء بیماری‌ها است.

علاوه بر مطالبی که در زمینه یاری و فعالیت‌های مربوط به‌وجود چربی در پوست بدن عنوان کردیم. باید یادآور شویم که بافت چربی زیر پوست عمل حفظ حرارت متناسب بدن را نیز به‌عهده دارد. بدن گونه ما، مانند سایر پستانداران و پرندگان حرارت داخلی بالا و ثابت دارد و این پدیده از نظر فیزیولوژی حائز کمال‌اهمیت است وقتی که ما سالم هستیم درجه حرارت محیط هرچه بالا یا پایین باشد تغییرات درجه داخلی ما از یک ششم درجه تجاوز نمی‌کند. درجه حرارت بدن ما در اوقات معینی از شب و روز بطور منظم کمی تغییر می‌کند. مثلاً عصرها درجه حرارت حداکثر وساعت چهار صبح حداقل هرگاه محیط زندگی فوق‌العاده گرم یا فوق‌العاده سرد باشد. احساس بی‌تعادلی شدیدی خواهیم کرد. این بی‌تعادلی به‌منزله اطلاعیه و آماده‌باش است و تازمانی که وسیله فرار ما از سرما یا گرمای شدیدی فراهم نشده مانع اثر سرما و گرمای غیرعادی در درون ما می‌شود. بدن بی‌آنکه منتظر یافتن راه چاره‌ای از طرف ما باشد بطور خودکار به‌راه‌های مختلف برای ثابت نگاهداشتن حرارت بدن تلاش می‌کند. مثلاً اگر محیط خیلی گرم باشد بلافاصله عروق سطحی بدن منبسط می‌شوند. بدینوسیله گرمای بیشتری به‌سطح بدن آمده و گرمای بیشتری از راه پوست خارج می‌شود. هنگام گرما ترشح عرق نیز افزایش می‌یابد. در سطح بدن ما بیش از دو میلیون غده مولد عرق وجود دارد. این غده هنگام گرمای شدید ترشح خود را به‌حد اکثر یعنی ساعتی یک لیتر می‌رسانند. تبخیر عرق سطح بدن یکی از بهترین و اساسی‌ترین وسایل اتلاف

حرارت است. زمانی که برای برقراری تعادل حرارتی و سازش یافتن با گرمای شدید عرق می‌ریزیم دورهٔ سختی را می‌گذرانیم. بی‌تردید برای تنظیم گرمای بدن مرکز مهمی وجود دارد که درجهٔ حرارت غریزی ما را در هر نوع آب و هوا ثابت نگاه می‌دارد. تغییرات آن هرگز بیش از شش دهم درجه پایین یا بالا نیست. گمان می‌رود که بنیاد این مسأله نیز نژادی باشد.

در هوای بسیار سرد دو عامل گرمای بدن را ثابت نگاه می‌دارد. یکی انقباض رگهای سطحی بدن و دیگری لرز. انقباض عروق سطحی موجب حفظ گرمای داخلی شده و لرز که یک نوع حرکت بدن است انرژی حرارتی ایجاد می‌کند. اما اگر بدن مدت زیادی در معرض سرمای شدید قرار گیرد و رگهای سطحی همچنان به حالت انقباض باقی بمانند سرمازدگی عارض می‌شود. دستگاه‌های ضد سرمازدگی در ناحیهٔ دست بیشترند. یعنی در مقابل سرمای شدید اول انقباض عروق دستها شروع می‌شود. این انقباض بسیار شدید و قابل اهمیت است. تقریباً ۵ دقیقه بعد این پدیده معکوس می‌شود. یعنی همان عروق منبسط می‌شوند در نتیجه دستها قرمز شده و کمی باد می‌کنند و جریان خون در آنها افزایش می‌یابد (مانند وقتی که گلوله برفی می‌سازیم و آن را به آسانی در دست می‌گیریم)، انقباض و انبساط ناحیه دستها، بطور متناسب و مداوم صورت می‌گیرد. انقباض رگها مانع خروج گرما و انبساط آنها مانع سرمازدگی دستها می‌شود. امروزه افراد تأثیر آب و هوای سرد یا گرم را بر بدن می‌دانند و سازش‌های بدن و تغییرات خفیف سوخت و ساز یاخته‌ای را بخوبی می‌شناسند.

در همهٔ نقاط کرهٔ زمین به معیار اختلاف طبقات مردم کنترل درجه حرارت زیستی تابع آداب و رسوم متفاوت است توسعه آتش و تغییر و تحول در پارچه و طرح لباس‌های مختلف برای حفظ گرمای بدن و استفاده از بادبزن و کولر و غیره برای مبارزه با گرما مؤثرند. اما هیچ‌یک از این پیشرفت‌های چشم‌گیر نتوانسته‌اند کمترین تغییری در درجهٔ حرارت ثابت بدن ما ایجاد کنند. و در هر حال حفظ درجه حرارت داخلی بسیار آسان شده بطوری با شرایط متنوع‌تر از محیط زیستی همه نوع جانوران می‌توانیم زندگی کنیم. به کمک فنون جدید و در سایهٔ تجارب علمی امروزه میمون برهنه در حرارت‌های فوق تصور از سرما و گرما می‌تواند زندگی کند.

قبل از اینکه به این مبحث خاتمه دهیم به مورد دیگری اشاره می‌کنیم و آن پیچیدگی عمل تعرق در گونه ما است. بالا رفتن میزان عرق در محیط گرم نوعی عکس‌العمل اساسی مربوط به سیستم غدد مترشحهٔ پوستی است. بعضی از نواحی بدن بی‌توجه به گرمای محیط تحت اثر عوامل دیگری دارای ترشح عرق فراوان هستند. جذب مواد غذایی پر ادویه اغلب سبب می‌شود که به‌چهره عرق بنشینند. و حال آنکه تشنگی اساسی بطور ناگهانی موجب عرق کردن نواحی دیگری چون: کف دست، کف پا، زیر بغل و گاهی پیشانی می‌شود. در این وقت سایر قسمت‌های بدن عرق نمی‌کنند. باید اضافه کرد که در این زمینه کف دست و پا به مراتب حساستر از زیر بغل و پیشانی است. به همان نسبت که کف دست و پا موقع تشنگی عرق بیشتری می‌کند: زیر بغل و پیشانی نسبت به گرمای محیط حساسیت

بیشتری دارند. چنین به نظر می‌رسد که عرق کردن کف دست و پا برای کمک به عمل کنترل درجه حرارتی است که به‌تازگی وارد بدن شده است هنگام بروز خطر یا سانحه نیز کف دست و پا قبل از قسمت‌های دیگر بدن عرق می‌کند و به نظر می‌رسد که این یک صفت اختصاصی است. نمودار روشن و غیر فیزیولوژیکی این پدیده، نف کردن و آب‌دهن مالیدن به کف دست هنگام گرفتن دسته تبر یا اشیاء نظیر آن است. و بهر حال شروع کار فعالانه است.

بعد از جنگ شوم هستدای و تخفیف یافتن بحرانهای سیاسی مرکز بزرگی برای تحقیق درباره عرق بدن تشکیل گردید تا حدود استفاده از این عارضه طبیعی در بیان حالات روحی معلوم شود. زیرا سایر علایم مشخص کننده روحی در پیگرد زمانه و تمدن بکلی نابود شده‌اند اگر شما کف دست خود را در اختیار کف‌بین بگذارید، شاید او نتواند آینده شما را بازگو کند اما اگر یک فیزیولوژیست دست شما را به‌بیند میزان ترس شما را از آینده بازگو خواهد کرد.

فصل هشتم

حیوانات

در فصول گذشته رفتار میمون‌های برهنه و رفتار آنها با سایر انواع این گونه مقایسه شد و نتیجه این مقایسه شباهت و ویژگی رفتار این حیوان بود. حال می‌خواهیم به مقایسه رفتار میمون برهنه با سایر حیوانات گروه‌های دیگر به‌پردازیم تا ویژگی‌های آن را نسبت به همه حیوانات بیابیم و به این طریق افرادی را که به صورت‌های مختلف حیات عالی حیوانی دارند از سایر جانورانی که در محیط آنها پراکنده‌اند بازشناسیم. خصوصاتی که در اینجا مورد نظر قرار می‌گیرند عبارتند از: صید، همزیستی رقابت، زندگی انگلی و تغذیه از آمیختن پنج صفت بالا در میمون برهنه، تحت عنوان مشترك اقتصاد نامگذاری شده است که بقیه امور مانند علوم، زیباشناسی و حتی تمام اصول وقواعد مذهبی مربوط به آن می‌شود. به علت اقتصاد و وابستگی‌های مخصوصی که ما به سایر حیوانات داریم، گونه میمون برهنه بین سایر گونه‌های جانوری تك شده است از آنجا آنجا که صفات مذکور هر يك مستقل و جدا از یکدیگرند، برای درك كامل مطلب لازم است که يك يك آنها را مورد مطالعه قرار دهیم.

از طرفی به علت کنجکاوی و تجسس و از طرفی دیگر بر حسب تصادف و پیش آمد حیواناتی که مورد صید میمون برهنه قرار می‌گیرند بسیار زیادند. میمون برهنه بسته به موقعیت‌ها و مکان‌ها و لحظات مختلف تقریباً به صید و خوردن همه حیوانات پرداخته است اگر به كمك آثار و علائم بدست آمده از دوران ما قبل تاریخ که از آن نیم میلیون سال گذشته مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم حیواناتی مانند گاو وحشی، اسب، کرگدن، گوزن، خرس، گوسفند، ماموت، شتر، شترمرغ، گاو میش، گراز و غیره به وسیله میمون برهنه شکار شده و غذای او را تشکیل داده‌اند: اگر بخواهیم از کلیه جانورانی که گونه ما امروزه از آنها به عنوان غذا استفاده می‌کند لیستی تهیه کنیم کاری بسیار مشکل

و شاید بیهوده باشد اما بیان تمایل گونه ما به اهلی کردن وحید و قربانی جانوران بسیار جالب، و لازم است که به شرح آن پردازیم. اگر چه ما از خوردن هیچ نوع گوشتی روگردان نیستیم ولی چند نوع گوشت معین اساس غذاهای حیوانی ما را تشکیل می‌دهد.

مسئله اهلی کردن چهارپایان و در اختیار گرفتن امور زندگی آنها و بالاخره پرورش و کشتن آنها کار تازه‌ای نیست و شاید از آغاز آن بیش از ده هزار سال می‌گذرد و به نظر می‌رسد که این کار سال‌های سال ادامه یابد. بز، گوسفند و گاو وحشی از اولین انواع چهارپایانی هستند که اسیر چنگال میمون برهنه شده‌اند. با توسعه کار کشاورزی و اسکان قبایل، پرورش خوک، گاو، گاو میش آسیایی و گاو میش دم‌اسبی نیز به حیوانات اهلی افزوده شد. از تاریخی که اسب و سایر چهارپایان به خدمت میمون برهنه درآمدند بیش از چهار هزار سال می‌گذرد و در این مدت نژادهای مختلف و مشخصی از این حیوانات به خدمت گمارده شده‌اند. در این مدت گوسفند و بز و گاو وحشی مستقیماً از حالت صید شکارشدنی به صید پرورش یافتنی تبدیل شده‌اند. خوک و اسب نیز از آغاز کشاورزی در خدمت ما بوده‌اند.

هنگامی که میمون برهنه به کشاورزی و برداشت محصول پرداخت و به منابع بزرگ کشاورزی و قوف یافت دست از خانه به‌دوشی برداشته و خود را در حوزه‌ای محدود ر محصور نمود. از اینجا لزوم پرورش چهارپایان و اهلی کردن آنها بیشتر شده و ضروری‌تر بنظر رسید.

تنها پستاندار کوچکی که اهلی کردن آن دیر شروع شد و مدت زیادی هم به طول انجامید خرگوش بود. اهلی کردن پرندگان نیز مانند چهارپایان تاریخی دارد و آنچه مسلم است این که از هزاران سال پیش، میمون برهنه همراه با صید پرندگان به اهلی کردن انواعی از آنها مانند: مرغ، غاز، اردک، و مدتی بعد؛ قرقاول، مرغ فرعونسی، بلدرچین و بالاخره بوقلمون مشغول بوده است. صید ماهی‌ها به وسیله میمون برهنه تاریخی بس کهن دارد و از انواع آنها مارماهی‌ها، ماهی‌های قنات و ماهی قرمز بیش از سایر انواع صید می‌شده است. ماهی قرمز که گوشتی بسیار لذیذ و خوش خوراک است مدتی بعد به علت رنگ زیبا، جزء ماهی‌های زینتی شد. پرورش ماهی بیش از دو هزار سال سابقه ندارد. اما این دلیل کم بودن فعالیت‌های مربوط به صید ماهی نیست.

دومین موضوعی که باید، در ارتباط اختصاصی میمون برهنه و سایر حیوانات مورد بحث قرار گیرد، همزیستی است. مسأله همزیستی را می‌توان کمک و یاری متقابل دو نوع مختلف نسبت به یکدیگر دانست. زندگی همزیستی در دنیای حیوانی فراوان است که معروفترین نمونه آن همکاری و همزیستی عده‌ای از پرندگان مناطق حاره با سمدارانی نظیر کرگدن، زرافه و گاو میش است. این پرندگان با خوردن انگل‌های پوستی سمداران مذکور غذای خود را تأمین کرده و در عین حال سلامت آنها را تضمین می‌کنند.

نر و ماده گونه‌ها، به علت زندگی اشتراکی و همکاری نوعی زندگی همزیستی دارند و اختلاف ارتباط آنها با رابطه صیاد و صید این است که همکاری آنها همواره

برای بقاء طرفین است. درحالی که بقاء صیاد با مرگ صید تأمین می‌شود. در مورد حیوانات اهلی هم مطلب اخیر صادق است زیرا با همه مراقبت‌هایی که از حیوانات اهلی به عمل می‌آوریم سرانجام آنها را کشته و می‌خوریم. این نوع همزیستی دگرگون شده است. زیرا می‌توان مطلب را این‌چنین تفسیر کرد که چون آن‌ها در مقابل مراقبت‌ها و توجه ما قدرت جبران ندارند ما آنها را می‌خوریم.

قدیمی‌ترین حیوانی که در تاریخ حیات میمون برهنه، با او زندگی همزیستی دارد و ما هیچ‌گونه چشم طمعی به گوشتش ندوخته‌ایم سگ است. گرچه زمان دقیق اهلی کردن این حیوان ارزنده در دست نیست اما به تقریب می‌توان گفت که از ده هزار سال متجاوز و تاریخچه آن بسیار جالب است. بی‌تردید اجداد وحشی این سگ‌های اهلی از رقبای سرسخت اجداد ما، یعنی میمون‌های شکارچی بوده‌اند. سگ‌ها نیز مانند میمون‌های شکارچی، به صورت گروهی به صیدهای بزرگ حمله می‌کردند و در آن زمان وضع طوری بود که بین سگ و میمون ارتباط ایجاد نمی‌شد. امتیازاتی که در سگ‌های وحشی برتر از میمون‌های شکارچی بود. یکی استعداد سگ‌ها برای تشکیل گروه و گله بود که هم اکنون نیز هست. هنگامی که صید از جلوی آنها بگذرد و یا حتی از دور دیده شود سگ‌ها می‌توانند با سرعت فوق‌العاده زیاد، خود را به آن رسانیده و سد راهش بشوند. دیگر اینکه قدرت بویایی و شنوایی آنها به مراتب قوی‌تر از جنس ما است. اگر با بخشیدن بخشی از صید یا تقسیم آن این همه مزایا در اختیار مقرر گرفته می‌شد توفیق بزرگی بود و همزیستی و همکاری بین میمون شکارچی و سگ‌های وحشی به بهترین وجه فراهم می‌گردید. بهر طریق و بهر حال علت صحیح و دقیق آغاز این همبستگی را نمی‌دانیم ولی مسلم است که بین این دونوع جانور ارتباطی پیدا شده که به تدریج شدت یافته و امروزه هرچه بیشتر درهم آمیخته است. تا جایی که ممکن است نوزاد سگ شکارچی را میمون برهنه پروراند و باغذاهای مناسب از او مراقبت کند سگ نیز به زودی با توجه شبانه خود که در کمال دقت و ملاحظت انجام می‌گیرد، ارزش وجودی خود را نشان داده به طوری که در زندگی میمون برهنه نقشی بعهده گرفته است. سگ‌ها به نرهای شکارچی کمک می‌دهند و هنگام لزوم در کمین و تعقیب صید رفته و شکار را تا پای جان دنبال می‌کنند. میمون برهنه با دست خود به سگ غذا می‌دهد، لذا سگ به کمک شعور ذاتی خود ریاست و برتری ولینعمت خود را قبول کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار می‌دهد. تربیت انتخابی و مراقبت در زاد و ولد بعضی از انواع سگ می‌تواند پس از مدتی سگی بی‌آفریند که به مراتب آرامتر و قابل کنترل باشد. این نسل جدید که از نسل گذشته خود ممتاز شده مبین تاریخ ظهور سگ شکارچی است.

بین اهلی شدن حیوانات سمدار و زندگی همزیستی با سگ روابط خاصی وجود دارد. قبل از آغاز مرحله واقعی کشاورزی سگ در جمع کردن حیوانات اهلی، مانند بز، گوسفند، و گاو وحشی نقش مهمی داشته و آنها را دسته‌دسته در یک محل جمع می‌کرده‌است مطالعه در زندگی سگ گله‌آمیزی و دقت در زندگی همزیستی این

جانوران با گله صحت این ادعا را تأیید می‌کند.

مدتی بعد یعنی در عصر جدیدتر پرورش‌های انتخابی عده‌ای از سگ‌ها را برای مشاغل جدید و همزیستی‌های تازه آماده کرد و گروه‌های مختلف سگ‌ها را بوجود آورد. سگ شکارچی اولیه، در تمام تظاهرات میمون برهنه با او یار و یاور بوده که این خدمت در نسل‌های بعدی میمون برهنه به حد کمال رسیده است. سگ‌ها خدمتگزاران وفادارند و حداکثر استفاده از قدرت در خدمت، از صفات طبیعی آنها است. به یاری سگ گله یا سگ چوپان، گوسفندهایی که در کوه و دشت پراکنده‌اند جمع می‌شوند و کار این حیوانات مفید به همین جا خاتمه نمی‌یابد بلکه سگ‌ها دارای خصایل حراست و نگهداری و مراقبت نیز هستند. سگ‌هایی که قدرت بویایی فوق‌العاده دارند به نام سگ‌بی‌جو (سگ‌بلیس) نامیده می‌شوند. سگ‌هایی که قدرت دوندگی زیاد دارند و از این نظر به سگ تازی معروفند برای شکار و تعقیب صید بکار می‌روند. عده‌ای از سگ‌ها را برای اطلاع از محل صید و نشانه‌های آن تربیت می‌کنند، این حیوانات به محض اینکه اثری از صید پیدا کنند سر جایشان بی‌حرکت و ساکت مانده و به این طریق وجود صیدی را در نزدیکی خود علامت می‌دهند مانند سگ‌های تازی و شکارچی... تژاد مخصوصی از سگ که تحت تعلیم ویژه قرار می‌گیرد در یافتن آشیانه پرندگان مهارت خاصی پیدا می‌کنند. این نوع سگ‌ها را سگ خبرچین می‌نامند. نوعی سگ، حشرات را می‌کشد و از بین می‌برد که به سگ دخمه و سوراخ معروف است. سگ‌های پاسبان از نخستین سگ‌های همزیست با انسان بوده‌اند که امروزه هم کارشان مؤثر و جالب است. علاوه بر انواع ذکر شده، گاهی سگ را برای کارهای عجیب و غریب دیگری تربیت می‌کنند. نمونه جالب این قبیل سگ‌ها سگ برهنه هندی در قاره آمریکا است که بدنشان به طور ارثی برهنه است. پوست این حیوان فوق‌العاده گرم است به طوری که بومی‌ها از آن به عنوان دستگاه گرم کننده استفاده می‌کنند.

اخیراً نقش سگ‌های همزیست به مراتب سنگین‌تر و دقیق‌تر شده به طوری که عده‌ای از آنها درست شبیه به میمون برهنه سورت‌مه می‌کشند و یا ارا به می‌برند و عده‌ای دیگر برای نجات غریق خود را به امواج سهمگین می‌سپارند. گروهی از آنها در برف و یخ به دنبال گمشده‌ها می‌گردند و دسته‌ای به کوه‌ها و درون غار روی می‌آورند، عده‌ای به نام سگ پلیس به بزه‌کاران حمله‌ور می‌شوند و یا رد پای آنها را می‌جویند. بعضی از سگ‌ها راهنمای کوران شده و بعضی دیگر به جای انسان، سر نشین سفینه‌های فضایی می‌گردند. بی‌تردید هیچ همزیست دیگری تا این حد و در این همه جهات مختلف بکار ما نمی‌آید. با وجود همه پیشرفت‌های شگرفی که در همه فنون صورت گرفته باز این حیوان همچنان در خدمت انسان به کارهای سخت دیرین خود مشغول است. با آنکه انواع بسیاری از سگ‌ها فقط جنبه زینتی دارند ولی عده فراوانی به همکاری جدی خود در زمینه کمک به میمون برهنه مشغولند.

رفیق و همکار شکارچی میمون برهنه، با همه فوایدی که در زندگی همزیستی داراست سبب شده که دیگر میمون برهنه برای همزیستی و اهلی کردن سایر جانوران

کوشش و تلاشی روا ندارد.

عده معدودی از جانوران دیگر مانند: یوزپلنگ و پرندهگان شکارچی مانند؛ شاهین اگر تحت تعلیمات ویژه قرار گیرند می‌توانند با میمون برهنه همزیستی داشته باشند. ولی هیچ‌یک از آنها قادر به انجام کاری جز آنچه برای آن تربیت شده‌اند نیستند و برای آموزش يك کار معین به آنها، دقت و اشتیاق شخصی و صرف وقت زیاد لازم است. در آسیا از نوعی مرغ شناگر به نام مرغ ماهی خوار در صید ماهی استفاده می‌شود. برای این کار تخم مرغ ماهی خوار را زیر مرغ خانگی می‌گذارند و پس از خروج جوجه‌ها از تخم آنها را دست پرورده کرده و با خود مأنوس می‌کنند سپس صید ماهی را به پرنده آموخته و او را وادار به صید می‌کنند نخعی به پای حیوان بسته و به کمک آن ماهی‌های صید شده را به قایق برمی‌گردانند برای اینکه خود صیاد صید را نبلعد، حلقه‌ای به گردنش می‌اندازند تا حلقش را کوچک و تنگ نگهدارد. ولی در تربیت این پرنده برای شکار تاکنون هیچ پیشرفت و بهبودی حاصل نشده و یا کار صحیح‌تر و بهتری توسط حیوان تحت تربیت، صورت نگرفته است.

نوع دیگر بهره‌برداری میمون برهنه از سایر حیوانات استفاده از گوشتخواران کوچک برای از بین بردن جانوران موذی است که این کار از شروع زندگی کشاورزی آغاز گردیده از وقتی که انبار کردن دانه‌ها و محصولات کشاورزی ضروری و معمول گردید وجود جانوران موذی نظیر موش مشکل بزرگی بود. که موجب گردید تامیمون برهنه برای یافتن گوشتخوارانی که قادر به از بین بردن آنها باشند تلاش کند. گربه، راسو و موش فرعونى از حیواناتی هستند که در این زمینه به کمک ما شناخته‌اند. گربه و راسو که بطور کامل تحت تربیت قرار گرفته‌اند در این کار متخصص شده و کمک بزرگی به شمار می‌روند. شاید مهمترین نقش همزیستی حیوانات دیگر با گونه ما، کار حیوانات بارکش باشد. جانورانی مانند اسب، گورخر (خر وحشی آسیا)، قاطر، خرهای وحشی آفریقا و چهارپایان دیگر نظیر: گاو، گاو میش، گوزن، شتر، شتر بی‌کوهان و فیل همه بطور کامل در اختیار میمون برهنه بوده و مورد بهره‌برداری او قرار می‌گیرند. در بعضی از موارد در کار اصلی این حیوانات تغییرات ارثی در جهت بهبود روی داده است که گورخر و فیل از این قانون مستثنی هستند. گورخر از چهار هزار سال پیش یعنی از زمان سومری‌ها برای باربری مورد استفاده قرار می‌گرفته که بعدها با ظهور اسب در زندگی میمون برهنه استفاده از آن برای بارکشی متروک شده است. فیل حیوانی پرکار بوده و همواره از آن برای کارهای سنگین استفاده شده است اما هیچگاه به علت کارهای خاصی که انجام داده تخصص نیافته و در ساختمان بدن آن تغییری حاصل نشده است این مطلب از نظر پرورش دهندگان و مربیان مسأله مهمی است.

اهلی کردن حیوانات مختلف از نظر منابع و منافع که برای گونه ما در بردارند از فعالیت‌های قابل ذکر است. مثلاً عده‌ای از حیوانات با این که جزء صید های خوب هستند به وسیله میمون برهنه صید نشده بلکه مورد مراقبت او قرار می‌گیرند. برای

نگهداری این حیوانات وقت کافی و هزینه زیاد لازم است اما این نگهداری برای هدف ویژه‌ای است. گاو، بز، گوسفند و شتر به سبب شیری که دارند و اردک، غاز و مرغ برای تخمی که می‌گذارند، زنبور برای تهیه عسل و کرم ابریشم برای تنیدن ابریشم تربیت و مراقبت می‌شوند.

علاوه بر موارد ذکر شده مانند کمک در شکار کردن، نابود کردن حیوانات موزی، حمل بار، سواری و استفاده غذایی، (محصولات حیوان از منابع مهم غذایی هستند) بعضی از حیوانات با گونه ما پیوند همزیستی غیر عادی و اختصاصی دارند. مثلاً کبوتر را برای نامه‌رسانی و خبر دادن تربیت کرده‌اند از خاصیت جهت‌یابی این پرنده استفاده شده است و هزاران سال است که این پرنده برای نامه‌رسانی تربیت می‌شود. این ارتباط به حدی قوی شده که در زمان جنگ به کمک پرندگان شکاری مانند شاهین سیستم‌های خبرگزاری بنیاد شده و این جاسوسان ظریف مشغول به کار گردیدند. جنگ بعضی از انواع ماهی‌ها در آب و خروس‌ها در خشکی از سرگرمی‌ها و بازی‌های میمون برهنه است که با این تربیت، بدن جانوران اختصاصی شده تغییراتی پیدا کرده است در کارهای علمی و پزشکی جانورانی چون خوکچه هندی و موش سفید قربانی شده و همواره در طشتک‌های تشریح و آزمایشگاه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. حیواناتی که نام بردیم مهمترین انواعی بودند که زندگی عادی خود را کنار گذاشته و به عنوان کمک و دستیار در اختیار گونه هوشمند ما قرار گرفته‌اند. مهمترین امتیاز این جانوران این است که دیگر دشمن ما نیستند. زاد و ولد آنها در شرایط مساعد و در خدمت میمون برهنه به طور سرسام‌آوری افزایش یافته و از نظر جا و کثرت جمعیت و ازدیاد نسل موفقیت‌های درخشانی کسب کرده‌اند. جانوران مذکور در مقابل به دست آوردن این موقعیت‌ها آزادی خود را از دست داده و به استقلال ارثی خود پایان بخشیده‌اند. یعنی در مقابل کسب غذا و مراقبت‌هایی که از آنها می‌شود تابع و اسیر تمام خواسته‌ها و اندیشه‌های تربیتی ما شده‌اند.

پس از مسایل صید و همزیستی، سومین موضوعی که مورد بحث ما قرار می‌گیرد، مسأله رقابت و همچشمی است. گونه ما با همه حیواناتی که از نظر غذا یا قلمرو و سرزمین و ... برایش زحمتی فراهم کنند ستمگرانه وارد میدان می‌شود و آنها را از مسیر خود به دور می‌افکند. ذکر و برشمردن نام این حیوانات کاری بیهوده است اما می‌توان گفت که هر حیوانی غذای میمون برهنه نبوده و یا با او زندگی اشتراکی و همزیستی نداشته باشد مورد حمله‌اش قرار گرفته و محکوم به محدود شدن یا انهدام کامل است امروز این مطلب در نقاط مختلف دنیا به صورت‌های گوناگون دنبال می‌شود. در رقابت‌های کوچک ممکن است شرایطی فراهم شود که گونه میمون آسیب ببیند. اما در نبرد‌های جدی هیچ حیوانی قدرت مقابله و امکان نجات از چنگ میمون برهنه را ندارد. در گذشته بین پستانداران عالی، اجداد ما بیش از سایرین مورد تهدید و حمله بودند اما در عصر حاضر گونه‌ها تنها حاکم دنیای حیوانی، و تنها گونه‌ای است که بقاء خود را بر انقراض سایرین پی‌افکنده است. گوشتخواران بزرگ که سلطان حیوانات

بوده‌اند در گذشته با گونه ما نوعی رقابت داشته‌اند امروزه از هر جا که میمون سر برمی‌آورد این حیوانات جاخالی کرده و محیط را به او وامی‌گذارند. به‌عنوان مثال می‌توان گفت که در قاره اروپا، دیگر هیچ حیوان درنده و گوشتخوار بزرگ دیده نمی‌شود و محیط به‌طور دربست در اختیار گروه میمون برهنه قرار گرفته است.

به‌دنبال مطلب بالا باید از انگل‌ها سخن به‌میان آید که آینده‌ای بسیار تاریک دارند. مبارزه جدی میمون برهنه با انگل‌ها به‌حدی است که اگر عمر ما کفاف دهد بزودی شاهد انقراض نسل آنها خواهیم بود. یعنی کار به‌جایی می‌رسد که دیگر کسی رشد و بلوغ کک را نبیند. به‌نسبتی که علم پزشکی پیش‌می‌رود از قدرت و توسعه و نفوذ انگل‌ها کاسته می‌شود. زوال این انگل‌ها سبب ایجاد تهدید و خطر برای گونه‌های دیگر است زیرا به‌نسبتی که انگل‌ها دفع و کاسته شوند بهداشت اجتماعی پیشرفته و لزوم از بین بردن جانوران کم خطر نیز پیش‌می‌آید.

پنجمین مطلب یعنی شکار هم وسیله دیگری برای زوال حیوانات است. میمون برهنه در تمام طول تاریخ حیات، هیچگاه غذای خود را از یک جنس معین تأمین نکرده و یکباره اقدام به‌قتل عام یک نوع معین ننموده و دستور شکار آن را صادر نکرده است. اما گاه بیگاه خودش در چنگال درندگانمانند گربه‌سانان بزرگ، سگ‌های وحشی، تمساحان عظیم، کوسه‌ها، و پرندگان بزرگ شکاری اسیر شده و غذای آنها را تأمین کرده و تلفات گونه ما در این قبیل موارد قابل ملاحظه است. به‌جز انگل‌ها، جانوری که بیش از همه به‌جنس میمون برهنه دستبرد می‌زند و دشمن قوی گونه ما است مارهای سمی است که طعمه خود را می‌بلعد. این جانور از همه انواع موجودات زنده عالی متنفر، و با آنها دشمن است.

علاوه بر پنج اصل ذکر شده مسایل دیگری هم از جمله زیباشناسی، مطالب علمی و سمبولیک مطرح است. مسایل علمی و سمبولیک حاصل شعور قوی و تظاهر نیروی کنجکاوی ما است. کنجکاوی ما را به‌شناخت تمام پدیده‌های طبیعی و دنیای حیوانی می‌کشاند و قسمت اعظم نیرو و کوشش ما خود به‌خود صرف تجسس می‌شود. برای جانور شناس به‌طور مساوی تمام جانوران جالبند از نظر او یک نوع جانور برتر یا یک گونه خوب وجود ندارد. او تمام جانوران را برای تحقیق در وضعیتشان مطالعه می‌کند و از کارش لذت می‌برد. این راه برحسب تمایلات اساسی گونه‌ها با رعایت مقایسه و زیباشناسی پدید آمده است. در این دانش گونه‌گونه بودن شکل‌ها و رنگ‌ها و حرکات حیوان از نظر زیبایی بیشتر از نظر تحلیلی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

جانب رمزی و مذهبی و در واقع سمبولیک روحیه میمون برهنه اساساً مختلف است و در این زمینه اساس کار نه اقتصادی و نه منحصراً منشاء تجسسی دارد. میمون برهنه از حیوانات برای نشان دادن مضمون فکری خود استفاده کرده است. مثلاً حیوانی را که سرکش به‌نظر می‌رسد سمبول جنگ و حیوانی را که ظاهری کسل و محجوب دارد سمبول و نشانه مظلوم بودن و کودکی قرار داده است. با اینکه ممکن است حیوان در واقع وحشی و سرکش و یا مظلوم و محجوب نباشد. در این اعمال هیچگاه حقیقت

جویی علمی وجود نداشته و چه بسا حیوانی که نشانه معصومیت است به دندانهای تیز و برنده مسلح بوده و فوق‌العاده درنده باشد یعنی قضاوت درباره آن بهیچ وجه صحیح نبوده و فقط از روی وضع ظاهری صورت گیرد.

نام‌گذاری و سمبول قراردادن حیوانات ریشه‌ای بس عمیق و کهن دارد و به‌دوره زندگی حیوانات شبه‌انسان یعنی میمون‌ها مربوط می‌شود که مانند بسیاری از عادات و رفتار میمون‌ها در میمون برهنه هم پذیرفته شده و با آنکه امروزه قبول آن بسیار دشوار است همچنان مورد استعمال است. علت دیگر دوام یافتن این قبیل اوهام غلط بین مردم، و قوت گرفتن آن‌ها این است که عده‌ای از دانشمندان بدون هیچگونه اعتبار علمی به این اوهام پروبال داده و بهر قیمتی کوشش کرده‌اند که فلسفه و نظرشان را قبولانده و حفظ کنند و این تا زمانی که یک تحقیق علمی معتبر خلاف آن را به‌ثبوت رساند ادامه خواهد داشت و چنین به‌نظر می‌رسد که این کار هم به‌آسانی امکان‌پذیر نخواهد بود.

از زمان‌های بسیار قدیم استفاده از شکل حیوانات برای ساختن بت، خلق تصویر و بالاخره انتخاب سمبول معمول بوده است. اثر نیروی این عمل که از اعصار به‌مارسیده هنوز از بین نرفته و حتی ما را به‌ساختن کاریکاتور از خودمان مجبور کرده‌است یعنی هرکس نوعی از حیوانات را شبیه و رفیق خود می‌داند شاید سخت‌گیرترین و دقیق‌ترین دانشمندان وقتی که به‌سگ خود می‌رسند می‌گویند سلام رفیق قدیم من، و اگر یقین داشته باشند که حیوان حرفشان را نمی‌فهمد دچار تشویش و ناراحتی می‌شوند حال باید دید قدرت تحمیل دوره شبه‌انسانی تاچه حد است که غلبه بر آن به‌این‌اندازه مشکل است؟

علت اینکه با دیدن عده‌ای از جانوران بی‌اختیار به‌به و در مورد عده‌ای دیگر آه‌آه می‌کنیم چیست؟ از آنجا که این احساس مثبت یا منفی ویژه میمون برهنه است و یک سری اختلاف‌های او را با سایر جانوران نشان می‌دهد توجه به آن‌خالی از فایده به‌نظر نمی‌رسد. ما عده‌ای از حیوانات را به‌حدافراط دوست داریم و از عده‌ای دیگر به‌شدت متنفریم علت این روحیه بهیچ‌وجه نمی‌تواند مبنای اقتصادی داشته باشد آنچه مسلم است در هر صورت ما با شدت‌های مختلف علائمی در آن حیوانات می‌بینیم که ممکن است انگیزه عکس‌العمل‌های اساسی بدگمانی یا خوش‌بینی ما شود و اینکه ما نوعی جانور را بر دیگری رجحان می‌دهیم در واقع نزد خود نوعی توجیه داریم، مثلاً می‌گوییم که این حیوان دلپسند و آن دیگری زشت و کریه و غیر قابل تحمل است. حال بایسد دید چه‌عاملی ما را به‌این نتیجه رسانیده‌است.

ابتدا باید به‌این سؤال پاسخ دهیم که حیوانات مورد علاقه یا مورد تنفر ما دقیقاً جزء کدام دسته از حیوانات هستند و دیگر اینکه بالارفتن سن و مسأله جنسی در این علاقه یا نفرت چه‌نوع اثری دارد؟ بی‌تردید پاسخ به‌این سؤال به‌یکگی و دو تا منحصر نیست، و در این موضوع باید جدی و دقیق تفکر و اظهار نظر نمود پس از نشان دادن فیلم‌های یک باغ وحش از تلویزیون، برای هشتاد هزار بچه بین چهار تا چهارده ساله

سؤالات زیر مطرح شد: کدام حیوان را بیش از همه دوست دارید؟ و کدام يك را کمتر از همه؟ از پاسخ‌های رسیده جمع‌آوری شده، دوازده هزار پاسخ بطور شانس انتخاب شده و بعنوان نمونه مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت.

در مورد عشق به حیوانات که از اختصاصات ویژه گونه ما است ارقام زیر به دست آمده است: ۹۷/۱۵٪ تمام بچه از انواع پستانداران نام برده‌اند، ۱/۶٪ نام پرنده را ذکر کرده‌اند ۱٪ به خزندگان علاقه نشان دادند ۱/۱۰٪ ماهیان و ۱/۱۰٪ بی‌مهرگان و ۱/۴٪ دوزیستان را ترجیح داده‌اند. اکثریت مربوط به پستانداران فوق‌العاده عجیب و اختصاصی بوده است. (لازم است یادآوری شود که پاسخهای دریافت شده کتبی بوده لذا برای بچه‌های خردسال مشکلی پیش آورده که سبب شده تشخیص بعضی از حیوانات و نوشتن نام آنها برای همه یکسان نباشد و علاوه بر آن بچه‌های خیلی کوچک با نام‌های معمولی زبان کوچکی و یا آنچه که شخصاً تلفظ می‌کرده‌اند نوشته‌اند که استخراج نام اصلی واقعی از آن کار مشکلی است.)

ده حیوانی که حائز اکثریت شده‌اند به ترتیب عبارتند از:

۱. شامپانزه	۱۳/۵ درصد
۲. سایر میمون‌ها	۱۳ درصد
۳. اسب	۹ درصد
۴. سمور (گالاگو)	۸ درصد
۵. پاندا	۷/۵ درصد
۶. خرس	۷ درصد
۷. فیل	۶ درصد
۸. شیر	۵ درصد
۹. سگ	۴ درصد
۱۰. زرافه	۲/۵ درصد

این امتیازات ناشی از اثر اقتصادی یا بر مبنای زیباشناسی نیستند و اگر بخواهیم از نظر فواید اقتصادی لیستی از حیوانات تهیه کنیم بی‌تردید ردیف‌های به دست آمده غیر از این خواهد بود. از نظر زیبایی هم شاید هیچ يك از حیوانات ممتاز نامبرده جزو

۱. **Galago** جانوری از دسته سمورها، گوشتخوار و شپرو است، در نواحی گرم آفریقا زندگی می‌کند، به جثه خرگوش، با پا‌های بلند و انگشتان ظریف سر این حیوان گرد و دارای دو چشم درشت پوزه باریک و بلند و گوش‌های پهن برافراشته است، دم حیوان بلند و موهایش خاکستری است. مترجم

۲. **Panda** پستانداری گوشتخوار، از خانواده **Procyonidé** است، نوع کوچک آن در کوه‌های هیمالیا و نیال دیده می‌شود، موی بدنش بلند و براق و پر پشت به رنگ قرمز روشن متمایل به طلایی است. جثه‌اش به اندازه گربه، نوع زندگی شبیه خرس و از گوشت شکار و ریشه و میوه درختان و تخم حیوانات تغذیه می‌کند، از درخت به آسانی بالا می‌رود، انواع بزرگ آن به خرس بسیار شبیه است و مویش سفید یا قهوه‌ای سیر است.

حیوانات زیبا، خوشرنگ و خوش ترکیب نباشند و بین سایر انواع جانوری حیوانات قشنگتر و خوشرنگتر فراوان است. پس تنها چیزی که بچه‌ها را به انتخاب آنها وادار کرده ریشه‌ی شبه انسانی آنها است. پس این انتخاب معلول یک احساس سطحی نیست بلکه هر یک از جنس‌های نامبرده، موجب انگیزه‌های خاصی هستند که ناخودآگاه تحت مشابهت، روحیه‌ی ما را جلب می‌کنند و آثار همه‌جانبه‌ی محیط و سایر عوامل موجب گمراهی و عدم توجه ما به این نکته‌ی اساسی می‌گردد. کارهای شبه انسانی و علایم مشخص ده حیوان مذکور به شرح زیر است:

۱. همه آنها مو دارند. فاقد پر یا فلس می‌باشند.
۲. طرح کلی بدن همه آنها نوعی گردی ویژه دارد (شامپانزه، میمون‌ها، پاندا و فیل).
۳. صورت پهن دارند (شامپانزه و سایر میمون‌ها، گالاگو، خرس، پاندا و شیر).
۴. همه آنها دارای قدرت بیان احساس با حرکات چهره هستند (شامپانزه، اسب، شیر و سگ).
۵. با دست می‌توانند اشیاء را بگیرند یا چیزی درست کنند (شامپانزه، میمون‌ها، گالاگو، پاندا و فیل).

۶. ساختمان عمومی بدن آنها نوعی ویژگی دارد، و بعضی اوقات، اندام‌های آنها ایستاده و قائم است (شامپانزه، میمون‌ها، گالاگو، پاندا، خرس و زرافه).
 صفات نامبرده در هر حیوانی بیشتر باشد، محل او در لیست بالاتر است. پستاندارانی که فاقد علایم مذکور بوده‌اند در لیست نامبرده جای نگرفته‌اند بین پرندگان نیز عده‌ای، محبوبتر از سایرین هستند، و آمار آنها به شرح زیر است:

۱. پنگوئن ۵/۸ درصد

۲. طوطی ۵/۲ درصد

علت قرار داشتن پنگوئن در ردیف اول داشتن قد برافراشته و قائم است. طوطی نیز نسبت به سایر پرندگان، نزدیک به قائم می‌ایستد که این برای مقبول بودن حیوان امتیاز بزرگی است، وضع منقار این حیوان نیز با سایر پرندگان متفاوت و به او چهره‌ای پهن داده است طوطی برخلاف سایر پرندگان هنگام برگرفتن طعمه سرش را خم نمی‌کند، بلکه با پنجه‌اش غذا را به دهان نزدیک می‌کند. به دلایل ذکر شده و بخصوص تقلید صدا، این پرنده مورد علاقه و توجه ما است. این صفت که طوطی در حالت عادی به وضع افقی می‌ایستد یک امتیاز منفی برای جانور است در حالی که پنگوئن عمودی و تلوتلو خوران راه می‌رود و از این نظر با ما مشابهت بیشتر دارد.

درباره پستانداران نیز می‌توان این چنین تجزیه و تحلیل کرد. مثلاً باید دید چرا بین همه درندگان بزرگ فقط نام شیر در این لیست آمده‌است، بنظر می‌رسد علت اصلی، همان خصوصیات شیر نر و وجود یال و مو در اطراف سرش می‌باشد که این خود سبب پهن‌تر جلوه کردن صورت حیوان شده است. (در نقاشی‌های بچه‌ها این مطلب به خوبی پیدا است). می‌توان گفت که فقط این صفت ظاهری سبب امتیاز و مقبول شدن

شیر است. بطوری که در فصل گذشته دیدیم. بیان احساس با تغییر چهره که ویژه گونه ما است، سبب ارتباط افراد گونه ما با سایر جانورانی که چنین صفتی دارند می‌شود. این تغییر چهره در بعضی از حیوانات کم و بیش تحول یافته و خود پدیده گویایی شده است. مانند عده‌ای از پستانداران عالی نظیر اسب‌ها، سگ‌ها و گربه‌ها وقتی که مشاهده می‌کنیم از ده‌حیوان نامبرده در لیست پنج حیوان جزء گروهی هستند که با تغییر چهره قادر به بیان احساس خود می‌باشند. نباید تصور کنیم که انتخاب آنها به‌عنوان حیوان مقبول امری تصادفی بوده است. تغییرات چهره و حرکت اجزاء صورت برای بیان احساسات بی‌تردید از خلیقات فرد ناشی شده است و اگرچه این نوع ابراز احساس همیشه بطور دقیق مفهوم نیست و علایم معینی برای کیفیت خاصی وجود ندارد، اما باز هم بین ما و سایر حیوانات از این نظر ارتباط و مشابهت قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. پاندا و فیل از نظر ورزیدگیهای مربوط به کارهای دستی مساوی هستند. وجود يك انگشت با استخوان درازتر در دست پاندا موجب شده که بتواند شاخه‌های نازک نی‌خیزران را گرفته برای تغذیه بدهان ببرد. این نوع ساختمان که در هیچ حیوان دیگری دیده نمی‌شود به پاندا امکان می‌دهد که وقتی بطور عمودی می‌نشیند با پای خود اشیاء کوچک را به راحتی گرفته و بدهان ببرد. از آنجا که طوق شبه‌انسانی آن که به انسان شبیه‌تر باشد محبوب‌تر است، پاندا برای جلب توجه و دوستی ما امتیازات زیادی دارد. فیل نیز به کمک دستها و خرطوم خود می‌تواند اشیاء کوچک را از زمین بردارد و بدهان ببرد.

وضع عمودی بدن بقدری قدرت و اختصاص شبه‌انسانی دارد که به محض مشاهده آن شباهت حیوان با گونه ما تداعی می‌شود. بین ده‌ها نوع پستاندار عالی خرس و پاندا که اغلب اوقات بطور عمودی می‌نشینند از این جهت ممتازند. این حیوانات وقتی که روی دوپا می‌ایستند و یا به زحمت چند قدم بطور تلوتلو برمی‌دارند. علایم شبه‌انسانی بسیار ارزنده‌ای را ارائه می‌دهند. ساختمان مخصوص بدن زرافه بین همه حیوانات تك است و چنین به نظر می‌رسد که حیوان همیشه به‌طور قایم ایستاده است و این يك امتیاز شبه‌انسانی است. رفتار اجتماعی شبه‌انسانی سگ نوعی است که وضع و منظره اصلی او را از یاد برده است. در حالت عادی او وضع افقی دارد بطوری که گویی هرگز نمی‌تواند راست بایستد. تربیت و هوشمندی گونه ما این مشکل سگ را حل کرده است. یعنی او را وادار کرده‌اند تا روی نشیمنگاه خود تکیه زند و با دستها به انجام کاری مشغول شود. برای ایجاد رفتار انسانی در سگ و برآوردن نیاز خود ما به این حیوان نگون‌بخت فشار زیاد وارد آورده و تحمیل فراوان کرده‌ایم مثلاً چون خود ما دم نداریم، دم‌سگ را قطع کرده‌ایم و چون خود ما چهره‌ای پهن و کتابی داریم با انتخاب صفات خاص و دخالت در تولید مثل سگ حیواناتی با پوزه پهن بوجود آورده‌ایم به این دلیل چهره سگ امروزی کاملاً دگرگون شده غیر عادی و پهن است. گونه ما برای ایجاد رضایت خاطر خود در جهت همسان کردن دندانهای حیوانات با دندانهای خودش کوشش و تلاش بسیار کرده است. این مطلب نباید فراموش شود. همه تلاش‌هایی که برای شبیه‌شدن

حیوان صورت گرفته نشان دهنده طبیعت خودپرستی ما است. ما حیوانات را از دیدگاه يك حیوان نمی‌نگریم، بلکه همه آنها را درخششی از وجود خود می‌دانیم و اگر حیوانی خلاف این باشد، یعنی اگر گاهی جوانب و وجنات غیر از این باشد ما آن را تغییر داده و دور می‌کنیم.

بطوری که دیدیم آمار گرفته در مورد حیوانات محبوب مربوط به بچه‌های بین چهار تا چهارده ساله بوده حال باید بدانیم بر حسب سن آنها این انتخاب کم و بیش متغیر است. زیرا اگر مسأله انتخاب را در سنین محدودتری انجام دهیم نتایج متفاوتی به دست خواهد آمد اما افراد همسن تقریباً تمایلات مشابه دارند. به نسبتی که بچه‌ها بزرگ می‌شوند روحیه انتخاب آنها به‌طور منظم به جهت معینی منحرف می‌شود و در عده‌ای هم در همان جهت اولیه شدت می‌یابد.

مطلبی که به‌عنوان يك اکتشاف تازه در اینجا قابل تذکر است اینکه طول قد و هیکل حیوان نسبت به جثه قضاوت کننده همواره معکوس است. یعنی بچه‌های کوچک حیوانات بزرگ را برمی‌گزینند و حال آنکه بزرگترین حیوانات کوچک را ترجیح می‌دهند. برای روشن شدن این مطلب، لازم است بازهم به‌آمار متوسل شویم، یعنی ارقام مربوط به دو حیوان بزرگ مانند فیل و زرافه و دو حیوان کوچک مانند سگ و گالاگو را باهم مقایسه کنیم. فیل با رقم نسبی ۶ درصد حیوان مقبول بچه‌های چهارساله است (باتقریب ۵/۱۵) این علاقه به تدریج کم شده و در بچه‌های چهارساله به ۳ درصد تنزل می‌یابد. این سیر ارقام در زرافه از ۱۵ درصد به يك درصد تنزل می‌یابد در حیوانات کوچک چون گالاگو این نسبت درست بعکس است یعنی میزان علاقه افراد چهار ساله در حدود ۴/۵ درصد و افراد چهارده ساله ۱۱ درصد و برای سگ این برآورد از نیم درصد به ۶ درصد می‌رسد، یعنی بالامی‌رود و حال آنکه رقم نسبی حیوانات متوسط‌القامه در جدول ده‌تایی تفاوت فاحش نمی‌یابد. یعنی حیوانی که قد متوسط دارد و در جدول حیوانات مقبول آمده برای بچه‌های چهارساله و چهارده ساله به يك نسبت مقبول می‌باشد.

تمام اطلاعات خود را به‌صورت دو فورمول و قانون در زیر ذکر می‌کنیم.
قانون اول: اجتماع و اهلیت حیوانات درجه اول فقط به‌اعمال و اشکال شبه‌انسانی آنها مربوط است.

قانون دوم: حیوانات مورد علاقه بچه‌ها با سن و قد آنها نسبت معکوس دارد. قانون دوم را می‌توان عمومیت داد و توجیه کرد. مثلاً در بیان آن کافی است از روابط افراد انسانی با خودشان سخن بگوییم، (مثلاً والدین بچه‌های خود را دوست دارند و بچه‌ها متقابلاً والدین را). می‌توان گفت که بچه‌ها حیوانات بزرگ را به‌جای والدین خود و همدریف با آنها دوست دارند. بزرگترها حیوانات کوچکتر را مانند فرزندان خود می‌دانند این فقط در صورتی قابل قبول است که ما حیوانات را از جنس خود بدانیم و خود را در بعضی موارد جزء آنها محسوب کنیم. کودک خردسال والدینش را حامیان زورمند خود می‌داند. و این پدیده ذهنی به حیوانات عظیم‌الجثه و پیل زور

قابل تبدیل است. یعنی در ذهن کودکان آنها این قیاس آسان است. به نسبتی که بچه بزرگ شده و در خود احساس نیرو و توانایی می کند خود را لایق برابری و رقابت با والدین می بیند، به این دلیل حیوان مورد علاقه او نیز کم کم کوچکتر شده و زمانی که بچه به اندازه والدین خود شد، حیوان مورد علاقه اش هم به اندازه یک بچه می شود، یعنی حیوان مورد نظر نمودار دوره بچگی خود او است. در این وقت بچه برای آنکه واقعاً جزء والدین خود درآید خیلی کوچک است لذا انتخاب حیوان کوچکی بعنوان بچه این خواست او را ارضاء می کند که اگر این علاقه در او قوت بگیرد حالت مخصوص پدر و مادری در عین بچگی در او ظاهر می شود. در انگلستان، سمور را بچه مرغزار نام نهاده اند، باید دانست که این نامگذاری یعنی وقتی که به جانوری غیر از خودمان نسبت بچه بدهیم نمی تواند تصادفی باشد. (چون دوره بچگی میمون برهنه به درازا می کشد لازم است با انتخاب مانوسی به عنوان بچه علاقه او را نسبت به بچه ارضاء کنیم زیرا در غیر این صورت بچه از اشیایی که در اختیار دارد و یا جانوران مودی مورد علاقه خود استفاده خواهد کرد).

علاقه نسبت به اسب استثناء بزرگی در قانون دوم است. زیرا در مورد این جانور از هر دو نظر اختلاف دیده می شود. از طرفی به نسبت بالا رفتن سن، میل به انتخاب این حیوان همچنان ثابت خواهد ماند و هیچگاه در این تمایل افول به چشم نمی خورد و از طرف دیگر بیشینه منحنی این علاقه مترادف با آغاز بلوغ است. و اگر انتخاب این حیوان محبوب را از نظر جنسی بررسی کنیم می بینیم که تعداد دختران هواخواه اسب سه برابر پسران است و این اختلاف منحصر به این حیوان است. در این مورد مطالب شگفت انگیز فراوانی به چشم می خورد که هر یک ارزش مطالعه و تحقیق جداگانه ای دارند. اختصاصی شدن اسب علاوه بر ویژگیهای مربوط به شکل و قیافه و کوچکی و بزرگی به علت سواری هم هست این اختصاص در هیچیک از حیوانات انتخابی دهگانه دیده نمی شود. توجه به وجهه عمومی این حیوان و ارتباط آن با بلوغ سنی افراد گونه ما و بویژه با جنسیت آنها (پسر یا دختر بودن) این تصور را پیش می آورد که بطور قطع عکس العمل های ما نسبت به اسب نیز عناصر و انگیزه های مشخص جنسی دارد، شاید بین سواری اسب و سوار شدن جنسی نوعی روابط قابل تداعی باشد و این برای دختران قوی ترین و عجیب ترین عامل کشش به سوی اسب و در واقع جانشین سواری جنسی است. از طرف دیگر قدرت اسب پیچیدگی عضلات و سلطه جویی او، خود نقشی از حیوان نر می تواند باشد.

عمل سواری، با شکل مخصوص خود که سوارکار باید رانهایش را از هم باز کرده و با بدن اسب تماس پیدا کند مؤید نظریه بالا است. اثر عمیقی که از مجموعه نکات بالا در زنان و دختران باقی می ماند یکی شباهت اسب به حیوان نر و دیگری باز کردن پاها که تماس بدن با پشت حیوان آن را بهتر نشان می دهد. (توجه به این نکته لازم است ما در دوره بچگی به حیوانات شبیه خود بیشتر علاقمندیم. درس بالاتر از یازده سالگی فقط یک بچه، اسب را به عنوان حیوان مورد علاقه اش معرفی کرده است. یعنی

همه اسب‌ها چه اسب کوتاه با پشم بلند و یا اسب معمولی در نسبت درصد کل جزء کوچکی از ارقام نسبی را می‌گیرد ولی طولی نمی‌کشد که شخص به‌سایر لذات مربوط به سواری آشنا می‌شود و در آن صورت همیشه هوس اسب‌سواری می‌کند شاید این روحیه هیچ مایه‌ای از امور جنسی نداشته باشد.)

تنها مطلب قابل‌ذکری که باقی مانده بیان علت کاهش یافتن تعداد دوستداران اسب بعد از بلوغ است. چون پدیده جنسی بعد از بلوغ توسعه بیشتری پیدا می‌کند چنین به‌نظر می‌رسد که باید بعد از آن به‌تعداد هواخواهان این حیوان اضافه شود و مقایسه منحنی مربوط به اسب دوستی با بازی‌های جنسی بچه‌ها، به‌این پرسش، پاسخ می‌دهد و این پاسخ بسیار شگفت‌انگیز است. زیرا ظهور کامل خواسته‌های جنسی عکس‌العمل نوجوانان را نسبت به اسب کم می‌کند و این درست هم‌زمان با واژگونی دوره بازبها و خواسته‌های تصویری جنسی و ظهور خصایل حقیقی جنسی است تمایل و کشش بچه‌های میمون با ظهور و ورود عوامل اصلی‌تر و قوی‌تر منحرف شده و گاهی به‌زوال می‌رود لذا با وجود همه پدیدار بودن دستگاه‌های جنسی میمون، بچه‌ها از این نظر به آنها توجه ندارند، بلکه تنها خاصیت شبه‌انسانی آنها نظر کودکان را جلب می‌کند و حال آنکه برای بچه‌هایی که سن آنها کمی بیشتر است یعنی به بلوغ جنسی رسیده‌اند دیدن اندام تناسلی خود یک منبع جاذبه است بچه میمون برهنه در این سنین به دیدن اندام تناسلی هر حیوانی جلب می‌شود.

هریک از عوامل ذکر شده در انتخاب حیوان محبوب بچه‌ها نقشی دارد. در بزرگترها با اینکه عکس‌العمل‌ها بسیار متغیرند ولی طبیعت شبه خودطلبی همچنان پایدار است.

اکنون به‌جنبه دیگر قضیه یعنی حیوانات مورد تنفر افراد گونه ما می‌پردازیم، و ارقام و اعداد مربوط به آن را بررسی می‌کنیم. ده‌نوع از نفرت‌انگیزترین حیوانات به‌ترتیب عبارتند از:

۱. مار	۲۷ درصد
۲. عنکبوت	۹/۵ درصد
۳. تمساح	۴/۵ درصد
۴. شیر	۴/۵ درصد
۵. موش	۴ درصد
۶. راسو	۳ درصد
۷. گوریل	۳ درصد
۸. کرگدن	۳ درصد
۹. اسب‌آبی	۲/۵ درصد
۱۰. ببر	۲/۵ درصد

تمام این حیوانات در یک کار و یک طبیعت مشترکند و آن این است که همه خطرناکند بین آنها تمساح و شیر و ببر از درندگان گوشتخوارند. گوریل و کرگدن

و اسب آبی اگر بهخشم آیند به آسانی مزاحم را از پای درمی آورند. راسو جنگجوی شیمیائی و پخش کننده میکروب است. موش بهنشر بیماریهای مسری معروف شده و داستان زهری بودن مار و عنکبوت شهره آفاق است.

ده حیوان مورد تنفر، همه فاقد رفتارهای شبه انسانی هستند اما شیر و گوریل در این جدول استثناء هستند. بخصوص شیر که در هر دو لیست آمده است طبیعت دوگانه ای که در این حیوان وجود دارد: شبه انسانی بودن و مظهر درندگی است و این موجب دو نوع قضاوت متفاوت یکی درجهت محبوبیت دیگری اترجار می شود. شیر از این نظر بین جانوران منحصر به فرد است. یعنی از طرفی شباهت سر و صورت حیوان آن را به گونه‌ها نزدیک کرده است و از طرف دیگر رفتار سبعانه او نمودار درندگی است اما در باره گوریل می توان گفت که شباهت ظاهری او را به گونه ما نزدیک می کند و بدبختانه اخم های درهم و چهره خشمگین او نمودار خلقی وحشتناک و حمله کننده است. این حالات معلول ساختمان استخوان های حیوان است که با واقعیت طبیعت او بی رابطه است. (اغلب گوریل ها طبعی ملایم دارند). قدرت جسمانی فوق العاده گوریل به آثار ظاهری چهره او افزوده شده و او را به صورت مظهر قدرت و تسوئح در آورده است.

بطوری که در لیست حیوانات منفور دیده ایم بیشترین رقم مربوط به مار و عنکبوت بود علت این ارقام تنها خطرناک بودن این جانوران نیست بلکه بی تردید عوامل دیگری نیز در این قضاوت دخالت دارد. یکی از دلایل نفرت افراد گونه ما از لژج بودن و کثیف بودن بدن و در عنکبوت کرکهای روی بدن جانور است که خود به خود تنفر را برمی انگیزد. امروزه عکس العمل تنفری ما نسبت به این جانوران ناخود آگاه و بدون توجه و بی هیچ دلیل است.

مدت مدیدی است که مار را به عنوان مظهر سموم اعلام کرده اند و این حیوان نفرین شده لقب گرفته است. هر یک از موارد ذکر شده خود می تواند توجیه مناسبی برای عدم التفات عموم نسبت به این جانور باشد مطالعه جنبه های مختلف عدم توجه بچه های چهار تا چهارده ساله نسبت به این حیوانات نشان دهنده حد اکثر تنفر از حیوانات مذکور متعلق به دوره قبل از بلوغ است. در چهار سالگی نفرت بچه بسیار (۳۰٪) است؛ این نسبت تا ده سالگی همچنان حفظ می شود، از این سن نسبت تنفر کاهش یافته و در چهارده سالگی به ۱٪ می رسد. در این مورد بین پسران و دختران نیز اختلاف سلیقه موجود است و بین پسر ها و دختر های همسن عکس العمل دختران شدیدتر و قوی تر از پسران است. شاید بلوغ جنسی چه در دختر و چه در پسر هیچگونه اثر فاحشی در تنفر مار برای آنها نداشته باشد.

توجه به نکات ذکر شده نشان می دهد که مار به هیچ وجه نمی تواند یک مظهر جنسی باشد ولی شاید نفرت ما از مار همراه یک عکس العمل مادرزادی نیز باشد این مطلب نشان می دهد که حد تنفر گونه ما از این حیوان از حدود متعارف توجه و یا نفرت فوق العاده بالاتر رفته است. پاسخ دقیق به این سؤال به وسیله مطالعه رفتار اجداد بسیار نزدیک ما

یعنی میمون‌ها و گوریل‌ها و اورانگ‌اوتان‌ها مشهود می‌شود. زیرا آنها نیز مانند ما نسبت به‌ماز چنبن احساسی دارند و معمولاً این باید مؤید ادعای مادرزادی بودن ترس ما از مار باشد. بچه‌های این حیوانات هم از مار می‌ترسند و وقتی که چندی از عمر آنها می‌گذرد، یعنی بدون حمایت مادر زندگی کنند این طبیعت در آنها قوت گرفته و برای بقاء خود نیز از آن متنفر شده و دوری می‌کنند گویا در اجداد دور ما هم چنبن احساساتی وجود داشته باشد. مطالعات دقیق نشان داده که نفرت از مار مادرزادی و ارثی نبوده و یک پدیده کاملاً آداب و رسومی و محصول تربیت است. زیرا اگر بچه شامپانزه‌ای را در محیطی جدا از سایرین تربیت کنیم و ناگهان او را در مقابل یک مار قرار دهیم در بدو امر از مار نخواهد ترسید و این معنی وقتی صادق‌تر است که تجربه روی شامپانزه کم سالی صورت گیرد یعنی بچه شامپانزه وقتی با مار روبه‌رو شود که سنی از او نگذشته باشد. زیرا اگر شامپانزه‌های مسن‌تر مورد تجربه قرار گیرند عکس‌العملی به‌مراتب شدیدتر نشان خواهند داد. زیرا خود ازروا و نا‌آشنایی موجب یک سری عیب ذهنی شده و ترس می‌آفریند تا جایی که ممکن است حیوان از اشیاء بی‌جان نیز بهراسد عکس‌العمل بچه شامپانزه و میمون برهنه نسبت به‌ماز در سال‌های اول زندگی شبیه به‌ترس از اشیاء بی‌جان و هولناک است یعنی زمانی که آنها ترس را می‌آموزند. این انگیزه به‌صورت‌های مختلف مار یا هیولاهایی در این ردیف ظاهر می‌شود. بنابراین ترس از مار با هر نوع ترس دیگر مخلوط می‌گردد. و مسأله راز مادرزادی بودن ترس از مار بسیار پیچیده است و حشمت شامپانزه از مار مبین ریشه نفرت انسان از مار است.

عکس‌العمل بچه‌ها نسبت به‌عنکبوت به‌صورت‌های متنوع و مختلف دیده می‌شود. در جنس‌های مختلف نیز حد این تنفر متفاوت است. تنفر پسر بچه‌های چهار تا چهارده ساله نسبت به عنکبوت به‌تدریج زیادتر شده ولی بسیار خفیف است. دخترها به‌نسبتی که به‌بلوغ نزدیک می‌شوند، تنفرشان نسبت به‌عنکبوت تشدید می‌یابد و شاید بتوان گفت که در دختر و پسران هم‌سال، نفرت دختران دوبرابر پسران است. اگر عنکبوت‌زهری و سمی است خطر مربوط به‌آن نیز برای نر و ماده مساوی است و اگر نفرت از آن منشاء مادرزادی داشته باشد نمی‌تواند با نزدیک شدن دوره بلوغ شدت تنفر در نر و ماده مختلف باشد تنها مطلب قابل تذکر اینکه تکرار و تلقین موجب شده که شکل عنکبوت با آن بدن کردار و مخصوص چیز نفرت‌انگیزی باشد. در دوره بلوغ بدن و صورت پسر بچه‌ها از انبوه مو پوشیده می‌شود و این وضع در دختران مشاهده نمی‌شود. بنابر این اگر در دختری هیأتی پشم‌آلود بوجود آید زشت و بدمنظر است چون به‌چنبن پدیده‌ای عادت نکرده‌ایم. در بدن مگس و عنکبوت هر دو کرک وجود دارد ولی تلقین و تبلیغ درباره زشتی عنکبوت و اینکه این حیوان مظهر زشتی است. پاهای بلند و پر کرک حیوان بیش از حد معمول مورد توجه و تنفر قرار می‌گیرد.

تمام نفرت‌ها و محبوبیت‌های ذکر شده وقتی صادق است که در مقام سنجش برآییم و آنها را در مقابل سایر گونه‌ها قرار دهیم افزایش این نفرت و جلب بر حسب

منافع اقتصادی علمی و زیباشناسی صورت می‌گیرد. عوامل مختلفی بر احساس اولیه تأثیر کرده و آن را به صورت پیچیده‌ای درمی‌آورند که سبب تغییر میزان ادراک نسبت به حیوانات می‌شود. بطور خلاصه می‌توانیم بگوییم که احساس تمایل به مقایسه بین خود و سایر جانوران از سن هفت سالگی پیش می‌آید. اولین مرحله این احساس مربوط به دورهٔ بچگی و زمانی است که ما کاملاً به والدین خود وابسته‌ایم و در آن هنگام نسبت به حیوانات بزرگ جثهٔ عکس‌العمل شدید داریم و آنها را مظهر حمایت یا شبیه والدین خود می‌دانیم. مرحله دوم، همان دورهٔ احساس پدر و مادری در عین بچگی است که به رقابت با والدین خود برمی‌خیزیم و توجه ما به حیوانات کوچک جلب می‌شود بطوری که آنها را بچه‌های خود تصور می‌کنیم و این همان سنی است که ما گربه، سگ، گنجشک و غیره را نگهداری می‌کنیم. مرحلهٔ سوم دورهٔ نوجوانی است که قضاوت ما نسبت به امور خارجی تحت تأثیر نظام علمی و زیباشناسی قرار می‌گیرد و از حیطة دوران مظهریابی و مظهر طلبی خارج شده، این دوره، دورهٔ شکوفان اکتشافات و تحقیقات علمی، دنبال کردن و صید حشرات، مطالعات میکروسکوپی، به‌دام‌انداختن پروانه‌ها و بالاخره ملاحظه اکواریوم‌ها است. چهارمین مرحله دورهٔ جوانی است. در این مرحله حیوانات قوی یادآور نرهای گونه ما هستند، نفوذ سایر گونه‌های جانوری در خواسته‌های افراد گونه ما در این مرحله به‌حوزهٔ اقتصادی و تجاری و حد استفاده‌ای که می‌رسانند محدود می‌شوند. پنجمین مرحله، مرحله والدین جوان است. در این دوره، مجدداً خاطرهٔ حیوانات مظهر در زندگی ما تجدید می‌شود ولی این بار حیوانات اهلی این نقش را بازی می‌کنند و نقش آنها در حد سایر حیوانات مربوط به دورهٔ بچگی مؤثر است.

مرحله ششم دوره‌ای است که فرزندان بزرگ شده و از والدین دور می‌شوند. و در این مرحله مجدداً به حیوانات گرایش پیدا می‌کنیم. و آنها در خاطر ما جای بچه‌ها را می‌گیرند. (اگر کسی در سن جوانی بچه نداشته باشد. این رجعت به مراتب سریعتر انجام می‌گیرد.)

مرحلهٔ هفتم، رسیدن به سن پیری است در این مرحله به‌منافع خاصی که از حفظ و نگهداری حیوانات عاید می‌شود بازمی‌گردیم و حیوانات در حال انقراض را برای حفظ نسل جمع می‌کنند. این تلاش دربارهٔ همهٔ جانورانی محبوب یا منفور هستند انجام می‌گیرد یعنی هر حیوانی که تعداد آن کم شود و خطر انقراض آن را تهدید کند مورد حمایت گونه ما قرار می‌گیرد. در این مرحله حیوانات کمیابی مانند کرگدن و گوریل هم که مورد نفرت بچه‌ها است مورد توجه قرار می‌گیرد. زیرا حفظ آنها لازمهٔ رسیدن پیران به این مرحله و وجود این انگیزه نشان می‌دهد که آنها می‌خواهند با حفظ نسل‌های کمیاب با نابودی خود مبارزه کرده و در جهت آرزوی بقاء قدم بردارند. در واقع این پدیده مظهر بقاء می‌باشد. زیرا میل بقاء او را وادار می‌کند که مانع خاموش شدن دودمانی باشد. در سال‌های اخیر با توسعهٔ سلاح‌های مخرب هسته‌ای مسأله حفظ حیوانات در زمینه‌های تازه‌ای مطرح شده است. زیرا نیروی مخرب هسته‌ای همه ما

را چه پیر و چه جوان به نابودی تهدید می‌کند. مراقبت ما از حیوانات فقط بعثت کمیابی و انقراض آنها نیست بلکه نظام علمی و زیباشناسی نیز در آن مؤثر است، یعنی اگر ما بخواهیم از گنج بی‌پایان دنیای حیوانی بویژه حیوانات وحشی و شکار استفاده کنیم، اولاً لازم است آنها را بشناسیم و ثانیاً در حفظ آنها بکوشیم. چون روحیهٔ کاوش و تجسس گونه‌ها قوی و شدید است ما نمی‌توانیم شاهد نابودی يك منبع ارزندهٔ تولید و ثروت باشیم.

مسألهٔ اقتصادی نیز انگیزهٔ دیگری در حفظ جانوران است. گونه‌ها به‌عنوان يك شکارچی باهوش در امر شکار وحشی مقرراتی دارد تا تمام مردم دنیا با استفاده از تکثیر و ازدیاد نفوس حیوانی بتوانند از مواد سفیده‌ای کافی برخوردار شوند، با شکار آزاد ممکن است در دوره کوتاهی برخورداری کافی بعمل آید ولی در آن صورت آینده وخیم و تاریکی در پیش خواهد بود و اگر به‌همین ترتیب جمعیت افزونی بگیرد به‌زودی زمانی می‌رسد که ناچار شویم از همدیگر سد جوع کنیم. با وجودی که طرح‌های انتخاب مظهر با رعایت اصول علمی و زیباشناسی برای ما بسیار گران تمام می‌شود، ولی متأسفانه میانی اقتصادی درست علیه آنها قدم برمی‌دارد. اگر با صراحت مطلب را عنوان کنیم. باید بگوییم وقتی که تراکم جمعیت به‌حد اکثر برسد دیگر برای نشو و نمای حیوانات جایی باقی نمی‌ماند. بنابراین همهٔ حیواناتی که منابع عظیم غذایی را تشکیل می‌دهند نابود می‌شوند و گونه‌ها ترجیح می‌دهد که مستقیماً از گیاه تغذیه کند و در انتظار تبدیل گیاه در بدن حیوان باقی نماند. به‌نسبت افزایش جمعیت تهیهٔ غذا از راه‌های شیمیایی و مصنوعی ضروری به‌نظر می‌رسد. پس گونه‌ها ما یا باید سیارات دیگر را تسخیر کند و یا به‌طور جدی از اضافه شدن جمعیت جلوگیری کند. یعنی زاد و ولد را تحت کنترل قرار دهد و گرنه در آیندهٔ نزدیکی زمین از وجود همه نوع زندگی جز گونه‌ها خالی خواهد شد.

من این مطالب را با نظریهٔ خصوصی خود پایان نمی‌دهم بلکه ارقام و آمار دقیق نشان می‌دهد که در پایان قرن ۱۸ تراکم جمعیت میمون برهنه در دنیا از پانصد میلیون تجاوز نمی‌کرد که این رقم امروز به‌سه‌میلیارد رسیده یعنی در هر ۲۴ ساعت ۱۵۰ هزار نفر به جمعیت دنیا افزوده می‌شود. (تقاضاهای متعدد مردم برای مهاجرت به سیارات دیگر که به‌مقامات فضایی می‌رسد نشانهٔ دل‌سردی عمیق مردم و مؤید ارقام بالا است.) از حالا تا ۲۶۰ سال دیگر اگر به‌همین طریق جمعیت افزایش یابد (این تقریباً ممکن نیست) تودهٔ عظیمی از جنس جنبندهٔ میمون برهنه سطح زمین را خواهد پوشانید که کل آنها به‌چهارصد میلیارد بالغ می‌شود و جمعیت نسبی در کیلومتر مربع ۴۲۷۰ نفر می‌شود و این به‌شرطی است که تمام خشکی‌های زمین به‌حساب آید یعنی تراکم جمعیت تمام نقاط دنیا (صحراها، دشت‌ها، کویرها و بالاخره همه خشکیها) به‌اندازه تراکم پرجمعیت‌ترین شهرهای امروزی جهان خواهد شد، در این صورت معلوم است که محیط زندگی حیوانات خودبه‌خود چه می‌شود و اثر این حقیقت روی زندگی گونه‌ها ما تا چه حد است.

توجه به او هام و رنج از خیالبافی دربارهٔ آینده بشریت نباید ما را از پا در آورد. به طوری که در طول این کتاب متذکر شده‌ام، میمون برهنه با همه پیشرفت‌های علمی و تکنیکی خود هنوز يك پدیده ساده زیستی است. اندیشهٔ غالب و مغلوب که مرزی ندارد، تغییری نکرده است و شاید این موجود موفق امروز، روزی مغلوب گردد. بدن ما مرکز جانداران بسیار ریزی خواهد شد که ممکن است قبل از آن که تراکم جمعیت به آن حد برسد تعداد زیادی از افراد گونه ما را به نابودی بکشد زیرا ما آنقدر از قوانین حقیقی زیستی خود دور شده‌ایم و از آن تجاوز کرده‌ایم که بی‌تردید فتور و ضعف همهٔ پیکره ما را گرفته و گونه‌های غالب ذره‌بینی می‌تواند ما را زیر و رو کند و این فقط يك خوش‌خدمتی یا خوش‌آمدگویی است که ما حاضریم اندیشه‌هایمان را دگرگون کرده و بگوییم نسل ما هرگز به آن روز بدفرجام سخت نمی‌رسد. این فرار از واقعیت فقط بشرطی انجام پذیر است که به انواع کنترل زاد و ولد که در صفحات قبل متذکر شدیم توجه شود. وگرنه ماهم تابع قانون کلی هستیم بطوری که عده‌زادی از جانوران در گذشته زندگی کردند و بعد از جهانی شدن و کثرت تراکم بکلی منقرض گردیدند. نسل ما هم دیر یا زود منقرض می‌شود و محیط برای گونه‌های دیگری باز خواهد ماند. اگر ما بخواهیم این آینده را به تأخیر بیاوریم باید بدون هیچ‌گونه چشم‌پوشی مانند سایر نمونه‌های جاندار حدود خود را حفظ کنیم. حال که به آخر کتاب رسیده‌ایم و می‌خواهیم لب از سخن فرو بندیم، بهتر است با حفظ عده‌ای از ادراکات خود به آنچه در عمق وجود ما است توجه کنیم ممکن است، من در بعضی موارد تحت تأثیر هیجان شخصی سخن اغراق آمیز گفته باشم و یا ممکن است در تعارفات و بویژه در موقعیت‌های متعدد و در بیان شکوه مورد فخر ما، کمی کوتاهی کرده باشم. ولی با همه این که بسیاری از ادعاها را رد کرده‌ام همواره گفته‌ام که گونه ما يك گونه فوق‌العاده است و هیچگاه این ویژگی او را انکار نکرده‌ام، یعنی سکه‌ای را که به‌هوا انداخته‌اند همیشه به‌رو افتاده (موافق نظر و شأن خود تعبیر کرده‌اند). من خواسته‌ام این دفعه کمی هم آن طرف سکه را نشان بدهم متأسفانه موقعیت‌های خارق‌العاده گونه ما او را وادار به نفی ریشه و اصل ناچیز او می‌کند و برای مبدأ خود تشریفات کامل قایل می‌شود و حال آنکه من چنین شکوهی را علم نکرده‌ام. آن همه جا و جلال و آن هم با این سرعت و شدت مانند سایر موقعیت‌های زودگذر سبب می‌شود که حاضر نشویم روزگار نخستین خود را جز به وضعی شبیه امروز تأویل کنیم افراد خوش‌بین خود به بلندی پایه هوشی و نیروی شعور اختراعی ما معتقدند و می‌گویند که ما به کمک این وسایل موقعیت خود را درك کرده و با انعطاف پذیری فوق‌العاده‌ای که داریم طبیعت وجودی خود را تغییر داده و در هر زمانی، چه حال و چه آینده، خود را باخواست‌های تازه محیط تطبیق می‌دهیم. حال به لحظه‌ای حساس و با مسأله پیچیده‌ای به نام تراکم جمعیت روبرو شده‌ایم و لازم است برای مقابله و مبارزه با آن هر نوع الفت و دوستی و استقلال عمل را نابود کنیم. زندگی خود را به زندگی موریانه تبدیل کرده و احساسات حمله‌ای، شعوری، غریزی انفرادی و انحصاری و جنسی و احساس تمایل به پدر و مادری

کنترل شود و با تمام قوا به همه شعورهای زیستی مسلط شویم. من اقرار می‌کنم این يك شوخی بیش نیست. زیرا طبیعت کور و حیوانی ما به‌چنین محدودیت‌هایی تن‌درنخواهد داد. درست است که فوق‌العاده سازش‌کاریم و قبول است که ما نسبت به مسایل خوشبین هستیم و تحقیق بسیاری از مشکلات حل‌نشده را حتمی می‌دانیم ولی این خوشبینی هم حدی دارد. در این کتاب علاوه بر آنکه به بیان صفات زیستی پرداخته شده، همواره سعی کرده‌ام، حدود و قلمرو این صفات را نیز تعیین کنم که تأیید و پیروی صادقانه از آنها امکان بقاء ما را بیشتر می‌کند و برگشت طبیعت بطور مصنوعی امکان‌پذیر نیست به‌زبان ساده‌تر می‌توان گفت که همه برنامه‌ها باید بر مبنای خواست‌های طبیع اساسی ما باشد بهر طریق ما باید با طرح‌های وسیعی جنبه‌های کیفی این خواستها را توسعه دهیم و جنبه‌های کمی آنها را از نظر دور داریم و اگر روزی به‌چنین توفیقی رسیدیم می‌توانیم بدون آنکه جنبه‌های ارثی صفات خود را فراموش کنیم با استفاده از فنون مترقی به تقویت و تأیید صفات مفید به‌بقاء خود کمک کنیم. اگر ما به توسعه و بیان صفات ارثی و طبیعی و اساسی خود موفق نشویم عده‌ای از این صفات به‌عقب‌رانده شوند بی‌تردید آن صفات نابود نشده بلکه با فشار و نیروی بیشتری تا لحظه‌ای که مغلوب آن، مانع شوند ادامه دارد بنابراین تمام سیستم‌های پیچیده وجود ما به‌وسیله طغیان‌های تازه‌ای تسخیر خواهند شد.

پایان

آبان‌ماه ۲۵۳۶

سپاسگزاری

این کتاب محصول تلاش گروه کثیری است. برای اینکه رشته کلام گسیخته نشود، در متن از منابع مورد استفاده نام برده نشده است. در تألیف این کتاب از کتابها و مقاله‌های بسیاری استفاده شده، بی‌انصافی است که اگر از همکاریهای ارزنده مؤلفان این آثار گرانبها تشکر نشود. نام آثار و شخصیتهای مهمی که مورد مراجعه بوده‌اند در ضمیمه آخر کتاب آمده و کتابشناسی موجزی برای مآخذ مشروح بطور جزء جزء آمده است.

آرزومندم، تمام همکاران و دوستانی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در جریان مطالعاتی با نامه یا بهر وسیله دیگر مرا یاری کرده‌اند، مراتب حقشناسیم را بپذیرند؛ افراد زیر حق بزرگتری به گردنم دارند:

Dr. Anthony Ambrose
Mr. David Attenborough
Dr. David Blest
Dr. N. G. Blurton-Jones
Dr. John Bowlby
Dr. Hilda Bruce
Dr. Richard Coss
Dr. Richard Davenport
Dr. Rlisdair Fraser
Pr. J. H. Fremlin
Pr. Robin Fox
Dr. Anthony Ambrose
Mr. David Attenborough
Dr. David Blest
Dr. N. G. Blurton-Jones
Dr. John Bowlby

Dr. Hilda Bruce
Dr. Richard Coss
Dr. Richard Davenport
Dr. Alisdair Fraser
Pr. J. H. Fremlin
Pr. Robin Fox
La baronne Jane Van Lawick-Goodall
Dr. Fae Hall
Pr. sir Alister Hardy
Pr. Harry Harlow
Mrs. Mary Haynes
Dr. Jan Van Hooff
Sir. Julian Huxley
Miss De-a Kleimen
Dr. Paul Leyhausen
Dr. Lewis Lipsitt
Mrs. Caroline Loizos
Pr. Konrad Lorenz
Dr. Malcolm Lyall?Watson
Dr. Gilbert Manley
Dr. Issac Marks
Mr. Tom Maschler
Dr. Harrison Matthews
Mrs. Ramona Morris
Dr. John Napier
Mrs. Caroline Nicolson
Dr. Kenneth Oakley
Dr. Frances Reynolds
Dr. Vernon Reynolds
Honorable Miriam Rothschild
Mrs. Claire Russell
Dr. W. M. S. Russel
Dr. George Schaller
Dr. Lionel Tiger
Pr. Niko Tinbergen

بخش ضمیمه در مورد معرفی منابع

معرفی تمام کتاب‌هایی که در تألیف میمون برهنه مورد استفاده‌ام بوده غیر ممکن است ولی مهمترین آنها را که بر حسب فصول کتاب حاضر تقسیم‌بندی شده نام می‌برم.

فصل اول — پیدایش.

- Classification des primates* : Morris, 1965. Napier et Napier, 1967.
Evolution des primates : Dart et Craig, 1959. Eimerl et DeVore, 1965.
Hooton, 1947. Le Gros Clark, 1959. Morris et Morris, 1966. Napier et Napier, 1967. Oakley, 1961. Read, 1925. Washburn, 1962 et 1964. Tax, 1960.
Comportement des carnivores : Guggisberg, 1961. Kleiman, 1966.
Kruuk, 1966. Leyhausen, 1956. Lorenz, 1954. Moulton, Ashton Eayrs, 1960. Neuhaus, 1953. Young et Goldman, 1944.
Comportement des primates : Morris, 1967. Morris et Morris, 1966.
Schaller, 1963. Southwick, 1963. Yerkes et Yerkes, 1929.
Zuckerman, 1932.

فصل دوم — جنسیت.

- Cour chez les animoux* : Morris, 1956.
Réactions sexuelles : Masters et Johnson, 1966.
Fréquence des schèmes sexuels : Kinsey, 1948 et 1953.
Auto-imitation : Wickler, 1963 et 1967.
Postures d'accouplement : Ford et Beach, 1952.
Odeurs préférées : Monicrefff, 1965.
Ceintures de chasteté : Gould et Pyle, 1896.

Homosexualité : Morris, 1955.

فصل سوم - تربیت.

Tétée : Gunther, 1955. Lipsitt, 1966.

Réaction aux pulsations cardiaques : Salk, 1966.

Taux de croissance : Harrison, Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.

Sommeil : Kleitman, 1963.

Stades de développement : Shirley, 1933.

Imitations vocales du chimpanzé : Hayes, 1952.

Développement du vocabulaire : Smith, 1926.

Pleurs, sourires et rires : Ambrose, 1960.

Expressions faciales chez les primates : Van Hooff, 1962.

Densité des groupes d'enfants : Hutt et Vaizey, 1966.

فصل چهارم - کاوش.

Néophilie et néophobie : Morris, 1964.

Dessins effectués par des singes : Morris, 1962.

Dessins effectués par de jeunes enfants : Kellogg, 1955.

Comportement exploratoire du chimpanzé : Mossis et Morris, 1966.

Isolement durant l'enfance : Harlow, 1958.

Comportement stéréotypé : Morris, 1964 et 1966.

فصل پنجم - پیکار.

Agressivité chez le primate : Morris et Morris, 1966.

Modifications anatomiques : Cannon, 1929.

Origine des signaux : Morris, 1956 et 1957.

Activités de déplacement : Tinbergen, 1952.

Expressions faciales : Van Hooff, 1962.

Les taches-yeux en tant que signaux : Coss, 1965.

Rougisement des fesses : Confort, 1966.

Redirection de l'agressivité : Bastock, Morris et Moynihan, 1953.

Surpopulation chez les animaux : Calhoun, 1962.

فصل ششم - تهیه توشه.

Schémas d'association mâles : Tiger, 1967.

Organes du goût et de l'odorat : Wyburn, Pickford et Hirst, 1964.

Régimes à base de céréales : Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.

فصل هفتم - یاری.

Toilettage social : Van Hooff, 1962, Sparks, 1963. (Je suis notamment

redevable à Jan Van Hooff de l'invention du terme "conversation de toilette.")

Glandes de la peau : Montagna, 1956.

Réactions de température : Harrison, Weiner, Tanner et Barnicott, 1964.

Soins "Médicaux" chez les chimpanzés : Miles, 1963.

فصل هشتم - حیوانات

Domestication : Zeuner, 1963.

Animaux favoris : Morris et Morris, 1966.

Animaux détestés : Morris et Morris, 1965.

Phobies animales : Marks, 1966.

Explosion de population : Fremlin, 1965.

کتابنامه

- AMBROSE, J. A., *The smiling response in early human infancy* (Thèse, Université de Londres, 1960), pp. 1-660.
- BASTOCK, M., D. MORRIS, and M. MOYNIHAN, some comments on conflict and thwarting in animals. *Behaviour* 6 (1953). pp. 66-84.
- BEACH, F. A., *Sex and Behaviour* (Wiley, New York, 1965).
- BERELSON, B. and G. STEINER, *Human Behaviour* (Harcourt, Brace and World, New York, 1964).
- CALHOUN, J. B., 'A behavioral sink', in *Roots of Behaviour*, (Harper and Brothers, New York, 1962), pp. 295-315.
- CANNON, W. B., *Bodily Changes in Pain, Hunger, Fear and Rage* (Appleton-Century, New York, 1929).
- CLARK, W. E. LE GROS, *The Antecedents of Man* (Edinburgh University Press, 1959).
- COLBERT, E. H., *Evolution of the Vertebrates* (Wiley, New York, 1955).
- COMFORT, A., *Nature and Human Nature* (Weidenfeld and Nicolson, 1966).
- COSS, R. G., *Mood Provoking Visual Stimuli* (University of California, 1965).
- DART, R. A. and D. CRAIG, *Adventures with the Missing Link* (Hamish Hamilton, 1959).
- EIMERL, S. and I. DEVORE, *The Primates* (Time Life, New York, 1965).
- FORD, C. S., and F. A. BEACH, *Patterns of Sexual Behaviour* (Eyre and Spottiswoode, 1952).
- FREMLIN, J.H., 'Tow many people can the world support?' *New Scientist* 24 (1965), pp. 285-7.
- GOULD, G. M. and W. L. PYLE, *Anomalies and Curiosities of Medicine*

- (Saunders, Philadelphia, 1896).
- GUGGISBERG, C. A. W., *Simba. The Life of the Lion* (Bailey Bros. and Swinfen, 1961).
- GUNTHER, M., 'Instinct and the nursing couple'. *Lancet* (1955), pp. 575-8.
- HARDY, A. C., 'Was man more aquatic in the past?' *New Scientist* 7 (1960), pp. 642-5.
- HARLOW, H. F., 'The nature of love'. *Amer. Psychol.* 13 (1958), pp. 673-85.
- HARRISON, G. A., J. S. WEINER, J. M. TANNER and N. A. BARNICOTT, *Human Biology* (Oxford University Press, 1964).
- HAYES, C., *The Ape in our House* (Gollancz, 1952).
- HOOTON, E. A., *Up from the Ape* (Macmillan, New York, 1947).
- HOWELLS, W., *Mankind in the Making* (Secker and Warburg, 1960).
- HUTT, C. and M. J. VAIZEY, 'Differential effects of group density on social behaviour'. *Nature* 209 (1966), pp. 1371-2.
- KELLOGG, R., *What Children Scribble and Why* (Authors, edition, San Francisco, 1955).
- KINSEY, A. C., W. B. POMEROY and C. E. MARTIN, *Sexual Behaviour in the Human Male* (Saunders, Philadelphia, 1948).
- KINSEY, A. C., W. B. POMEROY, C. E. MARTIN and P. H. GEBHARD, *Sexual Behaviour in the Human Female* (Saunders, Philadelphia, 1953).
- KLEIMAN, D., 'Scent marking in the Canidae'. *Symp. Zool. Soc.* 19 (1966), pp. 167-77.
- KLEITMAN, N., *Sleep and Wakefulness* (Chicago University Press, 1963).
- KRUUK, H., 'Clan-system and feeding habits of Spotted Hyenas'. *Nature* 209 (1966), pp. 1357-8.
- LEYHAUSEN, P., *Verhaltensstudien an Katzen* (Paul Parey, Berlin, 1956).
- LIPSITT, L., 'Learning processes of human newborns', *Merril-Palmer Quart. Behav. Devel.* 12 (1966), pp. 45-71.
- LORENZ, K., *King Solomon's Ring* (Methuen, 1952).
- LORENZ, , *Man Meets Dog* (Methuen, 1954).
- MARKS, I. M. and M. G. GELDER, 'Different onset ages in varieties of phobias'. *Amer. J. Psychiat.* (July 1966).
- MASTERS, W. H., and V. E. JOHNSON, *Human Sexual Response* (Churchill, 1966).
- MILES, W. R., 'Chimpanzee behaviour : removal of foreign body from

- companion's eye'. *Proc. Nat. Acad. Sci.* 49 (1963), pp. 840-3.
- MONICREFF, R. W., 'Changes in olfactory preferences with age'. *Rev. Laryngol.* (1965). pp. 895-904.
- MONTAGNA, W., *The Structure and Function of Skin.* (Academic Press, London, 1956).
- Montagu, M. F. A., *An Introduction to physical Anthropology* (Thomas, Springfield, 1945).
- MORRIS, D., 'The causation of pseudofemale and pseudomale behaviour'. *Behaviour* 8 (1955), pp. 46-56.
- MORRIS, D., 'The function and causation of courtship ceremonies' Fondation Singer Polignac. Colloque Internat. sur l'instinct, juin 1954 (1956), pp. 261-86.
- MORRIS, D., 'The feather postures of birds and the problem of the origin of social signals'. *Behaviour* 9 (1956), pp. 75-113.
- MORRIS, D., ' "Typical Intensity" and its relation to the problem of ritualization'. *Behaviour* 11 (1957), pp. 1-12.
- MORRIS, D., *The Biology of Art* (Methuen, 1962).
- MORRIS, D., 'The response of animals to a restricted environment'. *Symp. Zool. Soc. Lond.* 13 (1964), pp. 99-118.
- MORRIS, D., *The Mammals : A Guide to the Living Species.* (Hodder and Stoughton, 1965).
- MORRIS, D., 'The rigidification of behaviour'. *Phil. Trans. Roy. Soc. London*, B. 251 (1966), pp. 327-30.
- MORRIS, D., *Primate Ethology* (Weidenfeld and Nicolson, 1967).
- MORRIS, R. and D. MORRIS, *Men and Snakes* (Hutchinson, 1965).
- MORRIS, R., and D. MORRIS *Men and Apes* (Hutchinson, 1966).
- MORRIS, R. and D. MORRIS, *Men and Pandas* (Hutchinson, 1966).
- MOULTON, D. G., H. ASHTON and J. T. EAYRS, 'Studies in olfactory acuity. 4. Relative detectability of n-Aliphatic acids by dogs.' *Anim. Behav.* 8 (1960), pp. 117-28.
- NAPIER, J. and P. NAPIER, *Primate Biology* (Academic Press, 1967.)
- NEUHAUS, W., 'Über die Riechschärfe der Hunden für Fettsäuren'. *Z. vergl. Physiol.* 35 (1953), pp. 527-52.
- OAKLEY, K. P., *Man the Toolmaker.* Brit. Mus. (Nat. Hist.). 1961.
- READ, C., *The Origin of Man* (Cambridge University Press, 1925).
- ROMER, A. S., *The Vertebrate Story* (Chicago University Press, 1958).
- RUSSELL, C., and W. M. S. RUSSELL, *Human Behaviour* (André Deutsch, 1961).
- SALK, L., 'Thoughts on the concept of imprinting and its place in early human development'. *Canad. Psychiat. Assoc. J. II* (1966), pp.

295-305.

- SCHALLER, G., *The Mountain Gorilla* (Chicago University Press, 1963).
- SHIRLEY, M. M., 'The first two years, a study of twenty-five babies'.
Vol. 2, *Intellectual development. Inst. Child Welf, Mongr., Serial*
No. 8 (University of Minnesota Press, Minneapolis, 1933).
- SMITH, M. E., 'An investigation of the development of the sentence and
the extent of the vocabulary in young children'. *Univ. Iowa Stud.*
Child. Welf, 3, No. 5 (1926).
- SPARKS, J., 'Social grooming in animals'. *New Scientist* 19 (1963), pp.
235-7.
- SOUTHWICK, C. H., *Primate Social Behaviour* (van Nostrand, Princeton,
1963).
- TAX, S., *The Evolution of Man* (Chicago University Press, 1960).
- TIGER, L., 'Research report: Patterns of male association'. *Current*
Anthropology (vol. VIII, No. 3, June 1967).
- TINBERGEN, N., *The Study of Instinct* (Oxford University Press, 1951).
- VAN HOOFF, J., 'Facial expressions in higher primates'; *Symp. Zool.*
Soc. Lond. 8 (1962), pp. 97-125.
- WASHBURN, S. L., *Social Life of Early Man* (Methuen, 1962).
- WASHBURN, S. L., *Classification and Human Evolution* (Methuen,
1964).
- WICKLER, W., 'Die biologische Bedeutung auffallend farbiger, nackter
Hautstellen und innerartliche Mimikry der Primaten'. *Die*
Naturwissenschaften 50 (13) (1963), pp. 481-2.
- WICKLER, W., Socio-sexual signals and their intra-specific imitation
among primates. In *Primate Ethology*, (ed. D. Morris) (Weidenfeld
& Nicolson, 1967), pp. 68-147.
- WYBURN, G. M., R. W. PICKFORD and R. J. HIRST, *Human Senses and*
Perception (Oliver and Boyd, 1964).
- YERKES, R. M. and A. W. YERKES, *The Great Apes* (Yale University
Press, 1929).
- YOUNG, P. and E. A. GOLDMAN, *The Wolves of North America*
(Constable), 1944).
- ZEUNER, F. E., *A History of Domesticated Animals* (Hutchinson, 1963).
- ZUCKERMAN, S., *The Social Life of Monkeys and Apes* (Kegan Paul,
1932).